

راه آزادی

۳۰

شهریور و مهر ۱۳۷۲

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



گابریل گارسیا مارکز
«هواپیمای زیبای خفته»

- * گام های دگرگون ساز
- * مطبوعات مستقل در انتظار روزهای سخت تر
- * غرب و بحران هویت در ایران
- * بازگشت به ایران : رویا یا واقعیت

دگرگونی شگفت انگیز در خاور میانه

گام های دگرگون ساز

جهان ما طی ۲ - ۲ سال اخیر شاهد حوادث بزرگ و شگرف، تکان دهنده و گاه تاریخی بوده است. حوادث خونین روز های اکتبر ۹۲ روسیه، کنار رفتن ابر های سیاه نژاد پرستی از آسمان افریقای جنوبی، پیروزی غیر مترقبه حزب نو شده کمونیستهای سابق لهستان و متحدانشان در انتخابات مجلس و همزیستی آنها با دشمن شماره یک دیروز لخ والسا، صلح در کامبوج، دخالت سازمان ملل در سومالی، جنگ پر هیاهوی خلیج فارس، جنگ میان ملیت ها در یوگسلاوی، گز گرفتن آتش بحران در قفقاز و یا بالا گرفتن موج بنیاد گرایی در خاور میانه و شمال افریقا. اما هیچیک از این رویداد های را به لحاظ برد و اهمیت نمی توان با روند صلحی که در خاور میانه میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها آغاز شده است مقایسه کرد.

شاید در نگاه نخست دستاورد های اولیه این حادثه تاریخی بسیار ناچیز بنمایند، چیزی که واقعیت هم دارد. اما برای ارزیابی آنچه که میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها گذشت و می گذرد نباید فقط آنچه را که توافق شده است در ترازوی داوری گذاشت. به این توافق باید از دید سیاسی - روانی و تاریخی و روندی که آغاز شده است، نگریست. رگرتنه چه کسی نمی داند که مسائل توافق نشده به مراتب بیشتر و پیچیده تر از آنهایی است که طرفین بر سر آنها با هم کنار آمده اند و از این زاویه مخالفت بسیاری از اعضای ساف با این حرکت قابل درک است.

اما چرا باید به استقبال این رویداد رفت؟
 ۴۵ سال است که در خاورمیانه جنگ، درگیری، بحران، بمب، حمله نظامی در زندگی مردم حضوری همیشگی دارند. اگر چه فلسطینی ها قربانیان بزرگ و اصلی این دور بی پایان بحران و درگیری و تجاوز کاری های اسرائیلی ها بودند، اما دامنه بحران مصر، اردن، سوریه، لبنان و اسرائیل را هم در بر می گرفت و در شعاع بزرگتری ایران تا عربستان و الجزایر را هم شامل می شد. ۴۵ سال تنش جزئی از واقعیت زندگی سیاسی - اجتماعی مردم و کشور ها تبدیل شده است. ۴۵ سال است که سرمایه عظیمی در منطقه بچای ساختن مدرسه، راه، بیمارستان، کارخانه و مزرعه صرف جنگ، صرف خرید اسلحه، صرف آباد و بزرگ کردن پادگان ها شده است. ۴۵ سال فضای کینه و دشمنی و عدم اعتماد، تنش و درگیری، توسعه اقتصادی و همکاری های منطقه ای و همزیستی خلق ها و مردم را با بن بست مواجه کرده است. ۴۵ سال است که قدرت های خارجی به بهانه این بحران و پشتیبانی از این و آن جای پای خودشان را در منطقه محکم کرده اند.

اهمیت تاریخی گام برداشته شده در مورد کهنه ترین درگیری جهان در شروع

روند جدید است. برای اولین بار طرفین اصلی درگیری با یکدیگر به گفتگو نشسته اند و مبارزه جدیدی اینبار برای صلح، برای تفاهم و برای دست یابی به راه حلی عادلانه از راه مذاکره آغاز شده است. مبارزه ای که بدون تردید دشواری های فراوان در برابر خود دارد.

دشواری ها هم به اهداف و انتظارات دو طرف باز می گردند و هم به مخالفین این گام بزرگ در هر دو سو. فلسطینی ها کشور خود را با بیت المقدس شرقی می خواهند و خواستار بازگشت آوارگان به خانه و کاشانه خویشند و اسرائیلی ها دست کم در شرایط کنونی حاضر نیستند به این خواست های مشروع که در قطعنامه های سازمان ملل هم انعکاس یافته تن دهند. این دشواری ها به مخالفین در هر دو سو بهانه های «مشروعی» برای ابراز نارضایتی خود داده اند. در جبهه فلسطینی به نظر می رسد مشکلات پیچیده تری عرض اندام می کنند. نیروی بنیاد گرایان اسلامی خطری واقعی برای ثبات مناطق اشغالی است. هر چند مخالفین توافق ۱۲ سپتامبر در میان نیرو های غیر اسلامی نیز بسیار پر شعارند و از فاروق قدومی تا حیث را در بر می گیرند، اما این آخری ها دست کم بازی دموکراسی در چهار چوب ساف را می پزیرند. چیزی که در مورد اسلامی های بنیاد گرا چندان روشن نیست. اما چیزی که در این میان بر پیچیدگی اوضاع می افزاید، دخالت فعال دولتی هایی مانند سوریه و جمهوری اسلامی ایران است که با انگیزه های مختلف در تلاش گرد هم آوردن همه نیرو های مخالف فلسطین برای به شکست کشاندن روند صلح می باشند. در حقیقت عرفات و یارانش مبارزه را باید در دو جبهه با هم رزمان دیروزی خود و با اسرائیلی ها یکجا پیش برند.

گفته می شود که ساف و عرفات از روی ناچاری پای قرارداد ۱۳ سپتامبر را امضاء گذاشتند. این مسئله واقعیت دارد که ساف بدنبال رویداد های خونین و ناگوار گذشته در اردن و لبنان، ناکامی کشور های عرب در بازپس گرفتن سرزمین های اشغالی، در کنار

پی آمد های سیاسی - اقتصادی انتخاب جبهه صدام در جنگ خلیج فارس و ناپدید شدن شوروی در عرصه جهانی بطور روزافزونی در موقعیت دشوار تری قرار گرفته است. اگر قیام مردمی در سرزمین های اشغالی همدردی افکار عمومی جهان را جلب نمی کرد، چه بسا این دشواری ها باز هم عظیم تر بودند. اینها مسائلی هستند که می توانند در شتاب بخشیدن نوع واکنش در میان بخش بزرگی از فلسطینی ها نقش بازی کرده باشند، اما واقع گرایی کنونی ریشه در برخورد هایی دارد که بتدریج از چند سال گذشته در میان آنها شکل گرفته و امروز ما شاهد نتایج عملی آن هستیم. ذهنیتی که باور خود به معجزه کشوری عربی را از دست داده و می خواهد با تکیه بر نیروی خودی حق خود را پای میز مذاکره بگیرد، ذهنیتی که دریافته است با سیاست «همه چیز یا هیچ چیز» حتی نسل آینده فلسطینی ها هم روی صلح و آرامش را نخواهند دید. این واقع گرایی دو جانبه البته بی تاثیر از فضای کنونی جهان نیست.

در خاورمیانه وقتی عرفات و رابین، دو دشمن دیرینه، دو جنگجوی خستگی ناپذیر دست های یکدیگر را می فشردند، روانشناسی جدیدی به توده ها به مردمی که با کینه و بحران خو گرفته اند منتقل می شود روانشناسی که می تواند بسیاری از واقعیت های منطقه برتنش ما را دگرگون سازد. ابتکار صلح ۱۳ سپتامبر به گذشته تاریخ و سیاه به خشونت و نفرت پشت می کند تا نسل های آینده شاید روی آرامش و صلح را ببینند.

حفظ و گسترش آنچه بدست آمده است کار چندان آسانی نیست. آنچه همگان بدان امید بسته اند، اینست که برای روند صلح، روانشناسی جدیدی، جلب اعتماد متقابل بتدریج از دامنه دشمنی ها بکاهد و نیروی عظیم تری را بدنبال خود بکشاند. جامعه بین المللی با آگاهی از این ناهمواری ها و دشواری ها به حمایت سیاسی - اقتصادی از این فرآیند برخاسته است. امری که می تواند نقش مثبتی در تحولات آتی ایفا کند. اما جمهوری اسلامی، همانگونه که در سال های پیشتر نشان داده است. با چنین روند هایی سر آشتی ندارد و ناخبردانه هیزم بر آتش بحران می ریزد. در فضای کنونی ادامه این سیاست بر انزوای بین المللی رژیم ایران می افزاید. اما آنچه به خود فلسطینی ها باز می گردد، از این دایه های مهربان تر از مادر در گذشته، تجربه های تلخ و ناگواری دارند. بویژه آنکه برای رهبران تهران انگیزه اصلی این سیاست های افراطی بیش از همه گسترش نفوذ نیرو های بنیاد گرای اسلامی است. دورنمای نگران کننده ای که نه تنها فلسطین که چند کشور دیگر را هم تهدید می کند.



مطبوعات مستقل در انتظار روز های سخت تر

ب.الوند

حزب الهی عریبه جوئی است که، کمین کرده در نشریات حکومتی، علی الاصول نشریات لائیک را به چشم «شوهر تنه» ی خود می نگرد و هر شماره آنرا زیر ذره بین بخل و تنگ نظری و حقارت و نیز خصومت ایدئولوژیک بررسی میکند و به هر بهانه ای کوچک یا بزرگ فریاد و اسلاما سر میدهد؛ و در وهله دوم، موتور سواران حرفه ای و مزدوری هستند که تحت نام «مردم خشمگین حزب الله» بی هیچ راهمه ای از حسابرسی، گرفته تا تویسنده و سردبیر - به دادگاه را به توپره می کشند.

در این میان، مواردی هم وجود داشته است که باز هم بدرخواست «مردم» کسانتی از خانواده مطبوعات - از کاریکاتوربست احضار شده اند و مورد محاکمه قرار گرفته اند.

چنگ و دندان ها تیز می شوند!

در بررسی اوضاع مطبوعات، بهتر خواهد بود که موقعیت نشریات غیر حزب الهی نزدیک به رژیم را از نشریات لائیک تمیز دهیم. در میان گروه اخیر، دو نشریه ای که در جریان صف آرایی جدید نیرو ها و قدرت گیری محافظه کاران رسالتی، دچار مخاطرات جدی شده اند، یکی سلام و دیگری همشهری است.

همانطور که همه می دانند هنوز مدتی از تشکیل دولت جدید نگذشته، سردبیر سلام دستگیر شد و همزمان، شکایات متعددی از مسئول این نشریه - خوئینی ها - در دادگاه ویژه روحانیت مطرح گردید. در مورد دستگیری اولی، مقامات رسمی تا

آزادی در سایه

شمشیر

منصفانه باید گفت که این نشریات غیر حکومتی، در شرایط بسیار سختی بوجود آمدند، زیر تیغ سانسور، تهدید، فشار و در بهترین حالت سکوت خیره آهانه برخی از مسئولین، به زندگی ادامه دادند و این روز ها، در هیاهوی جو اربعاب و ابهام، در انتظار روز های سخت تر بسر می برند.

خط سرخی که این نشریات را از حق آزادی واقعی بیان محروم می کند، ممنوعیت خشن و بی خدشه ای است که آنان را نه تنها از هر نوع اظهار نظر مخالف، که حتی غیر چابدارانه درباره مسائل حساس سیاسی کشور، و نیز سردمداران حکومتی، از ولی فقیه گرفته تا رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، محروم میسازد و کمترین حقی برای آنها قائل نیست که در زمینه های مختلف سیاسی و اجتماعی، به استبداد، اختناق، فساد حکومتی، عوام فریبی های حاکمان، فقر و محرومیت مردم، بیکاری و نابسامانی های اجتماعی، دزدی و رشوه و غارت منابع ملی و خلاصه آنچه که برملا کننده ماهیت ضد مردمی این رژیم و بی لیاقتی سردمداران آن، در به ورشکستگی کشاندن کشور است، اشاره ای داشته باشند.

این خط سرخ، گرچه اینجا و آنجا، توسط نویسندگان یا روزنامه نگار زیرکی، لگد مال میشود و به افشای برخی نابسامانی ها می انجامد، اما علی القاعده، نشریات غیر حکومتی قاعده بازی را می دانند و هوای خط سرخ را دارند!

شمشیر و برنده ای هم که بر فراز سر این نشریات آماده فرو آمدن است، ضوابط معین و منظم یک اداره سانسور دولتی نیست که بتوان با مأمورانش به توافق رسید و حدود و ثغور آنها را دریافت و به آنها عمل کرد. این شمشیر در وهله اول زبان دریده و بی پروای

نتایج انتخاب مجدد رفسنجانی و اثرات آن بر آرایش جدید نیرو ها، بویژه در درون حاکمیت را باید از جوانب مختلف مورد بررسی قرار داد. تحولات جدید در سیاست خارجی رژیم، برنامه های اقتصادی آن، چگونگی برقراری نظم و امنیت در کشور، و بویژه «اسلامیزه» کردن جامعه، عرصه های متفاوت هستند که مؤلفین حکومتی هر کدام بنا بر حساسیت و نیز «سهم» جدید خود از قدرت سیاسی، به ایجاد تغییرات «مطلوب» در آنها پرداخته اند.

در این میان، آنچه که در سایه رژیم اسلامی، در چند ساله اخیر، به «آزادی مطبوعات» معروف شده بود و از طریق آن، تعداد قابل توجهی از مطبوعات غیر حکومتی اجازه انتشار یافته بودند، مشمول تحولاتی شده است که نگاه هر چند گذرانی به آنها، به موضوع صف آرایی جدید نیرو ها، معنای روشنتری می بخشد و چه بسا - لا اقل در این حوزه - گمانه زنی ناظران سیاسی را به اینک «سهم شیر» متعلق به کیست، بیشتر به واقعیت نزدیک کند.

اگر بیاد بیاوریم حوادثی را که در آغاز اولین دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، به عقب نشینی های محدود رژیم در مقابل حق انتشار نشریات غیر حکومتی انجامید، نمی توان نام «خاتمی» وزیر سابق وزارت ارشاد، و انگیزه و تمایلات شخصی و نیز «جناحی» وی را در رهبری و سازماندهی این عقب نشینی گام به گام، بفرااموشی سپرد و نقش پراهمیت وی را در این زمینه نادیده گرفت. این هم به یاد آوردنی است که رفسنجانی، به اقتضای صف آرایی آن زمان نیرو ها، بر این وقایع چشم بست و گرچه اشتیاقی در ایجاد فضای باز مطبوعاتی از خود نشان نداد اما به نظر می رسد که فشار چندانی هم به وزیر ارشادش وارد نکرد.

به این ترتیب، مرتجعین و محافظه کاران درون و بیرون حکومت به سرکردگی رسالت و کیهان، که از اقدامات وزیر ارشاد وقت و نیز سکوت رفسنجانی به خشم آمده بودند، خود آستین ها را بالا زدند و در رثای اختناق سیاهی که در آن جز صدای ضجه جغه شوم «اسلامی» شان، هر آوای دیگری خفه شده باشد، به روضه خوانی و مرثیه کشی پرداختند.

این واکنش ها، که هر از چند گاهی با چنگ و دندان امام جمعه های طراز اولی نظیر جنتی، مشکینی و نیز شخص خامنه ای به اوج میرسید، قادر نبودند تا جلوی موج پر قدرت جنبش روشنفکری کشور را که در سالهای سیاه اختناق، آهسته، اما مطمئن ریشه درانیده بود بگیرند و علیرغم تمام این هیاهوها نشریات بسیاری پا به عرصه وجود گذاشتند و برخی از آنها، باقتضای کیفیت و غنای خود، با استقبال فراوانی نیز روبرو گردیدند.



بقیه در صفحه ۲۶

غرب و بحران هویت در ایران

عطا شیوان

«مدرنیته» استفاده نکرده. اما با افزایش اعتبار این عنوان را از پس از خاتمه جنگ جهانی دوم در غرب، برخی متفکران نزدیک به هگل، این عنوان را، برای آنچه آن فیلسوف بزرگ دوران جدید نام برده، استفاده نمود.

کمتر تاریخی بدون جغرافیا معنی دارد. تحقق مدرنیته در حوزه معینی بنام اروپای غربی شکل گرفت. در این تولد عوامل بسیاری از جمله تأثیرات فراوان جهان شرق و مسلمانان و تعالیم یونانیان مؤثر بوده اند. اما هر یک از این عوامل خارجی به هنگام ورودشان به غرب، پیش از آنکه کلیت ساختاری جدیدی که در حال شکل گیری بود را برهم زنند، به پایه گرفتن آن کمک کردند، به جزئی از چهارچوبه آن بدل شدند و در آن حل گردیدند. بنا براین تأثیر تمدنهای دیگر چون مسلمانان و یونانیان اساساً در جهت استحکام ساختاری غرب بود تا خود آن تمدنها. به عبارت روشن تر، غرب از عوامل خارجی سود برد و دستاورد هایی از فرهنگ دیگران را جذب کرد، بی آنکه هویت و کیفیت اصلی خویش را از کف بدهد.

عصر جدید از نظر تاریخی بر پایه عوامل متعددی تولد یافت که از آنها چهار عامل زیرین شاید مهمترین باشند:

۱- نخستین عامل اساسی در تولد عصر جدید خود مسیحیت بود.

رفرم لوتر (Luter) و اقدام کالون (Calvin) حرکتی بسوی نو شاخه شدن مسیحیت شناخته شد. اما یک مفهوم اساسی در خود مسیحیت موجود بود که امکان چنین رفرمی را داد، و آنهم اهمیت تاریخی این مذهب به فرد است. محققین نشان داده اند که پیدایش فردگرایی غربی در مدرنیته رابطه مستقیمی با این زمینه ها دارد (۲). از دید هگل قیام لوتر علیه کلیسا نوعی بازگشت به ریشه ها و احیاء پایه های مسیحیت بود. لوتر بر تقسیم انسان، یعنی پیدایش «انسان درونی» و «انسان بیرونی» تأکید کرد: انسان درونی (l'homme interieur) انسان امیال شخصی و افکار و عقاید خصوصی و مذهبی است: انسان بیرونی (l'homme exterieur) انسان اجتماع و سیاست و دولت (۳). لوتر که با هیرارشی و زرق و برق کلیسای کاتولیک مخالف بود، اعلام کرد که از نظر مسیحیت میان پاپ و انسان مسیحی عادی تفاوتی وجود ندارد. از اندیشه های او نوعی برابری انسانها نتیجه می شود، و در نظریه انسان درونی و بیرونی، می توان ریشه های همان جدایی مذاهب از سیاست را دید و این دو نظریه از اساسهای مدرنیته بوده اند.

۲- دومین عامل در تولد عصر جدید پیدایش سیاست و دولت نوین بود که به عبارتی شاید انقلاب فرانسه نمودار تحقق عملی و یا تکامل آن باشد. اینکه قدرت سیاسی نه بر اساس ایمان و مذهب که بر اساس خرد (Raison) استوار است و خرد نیز بر چیزی متکی نیست مگر بر تجربه و استدلال انسان. خرد از آن فرد است و فرد نیز (از نقطه نظر اندیشه و از نظر اصولی) آزاد. بنابراین کشف (و یا تأکید تازه بر) خرد فردی نخست نمودار مساوات انسانهاست. چرا که فلسفه غرب، در حوزه نظری، بر این فرض استوار شد که خرد نه دیگر در تملک نخبانگان که از آن همه انسانهاست، که منبع مشروعیت دولت نه در مذهب که در انسان نهفته است، که هر فرد دارای خرد

پیش از شروع سخن مایلیم به دو نکته تأکید کنم. نخست آنکه در بحث حاضر تأکید من بیشتر بر شناخت تمدن مدرن غرب و تفاوتهای آن با جوامع غیر مدرن و مشخصاً ایران خواهد بود، و کمتر بر پیامد های عملی نفوذ غرب در ایران و یا بررسی تاریخ این نفوذ. مسئله عبارت از درک سنجیده پدیده ایست که در هماهنگی نسبی پیشین ایران ناهماهنگی جدی ایجاد کرد و شرایط بحران را مهیا نمود. دوم آنکه ایده های پیشنهاد شده در اینجا لزوماً به تحولات یک دهه و نیم اخیر ایران مرتبط نیستند. بلکه مسئله رابطه غرب و ایران را بطور کلی در نظر دارند، و از تحلیل سیاسی - اجتماعی و یا دوره ای بدورند. آنچه مورد نظر ماست نه پیامد های سیاسی رابطه با غرب، که پرسش در باب ریشه ها و مفاهیم بنیادین آن است.

مقصود از غرب در عنوان بحث حاضر «عصر مدرن» است. گسترش مدرنیسم در ایران نوگرایی یا تجدید نام گرفت. اما پایه و مایه تمدن مدرن را امروزه در خود غرب، پیش از پیش «مدرنیته» (modernit) و یا مدرنیته می نامند. مدرنیته مشخص کننده یک دوره تاریخی است که، بنا به تعبیری، از پایان قرون وسطی در غرب شروع شده و نوع جدیدی از جامعه و فرهنگ را، بر اساس یک دریافت جدید از انسان، هستی و زمان، متفاوت از جوامع سنتی عرضه میکند. به این تعریف باز میگردیم.

مدرنیته خاص غرب است، اما حضوری جهانی دارد. این حضور بشکل نفوذ در کشورهای دیگر، در فضا های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جوامع غیر غربی و غیر مدرن تحقق یافت. نخستین دوره این حضور جهانی عصر استعمار را رقم زد، که کارکردی دوگانه داشت. از یکسو نوعی مدرنیسم را از جمله در اقتصاد و در سیاست و در فرهنگ به کشورهای غیر مدرن منتقل نمود، از سوی دیگر به ایجاد عوامل تخریب کننده سنت در این کشورها اقدام کرد. چون عصر استعمار بر پایه کشف بازار ارزان و سود بری اقتصادی استوار بود، و بطور تمحیلی در کشورهای غیر مدرن راه یافت نمی توانست بطور موزون، تمامی عناصر تشکیل دهنده تمدن غرب را به این کشورها منتقل کند. از این رو کشورهای غیر غربی در تحول خود درجا زدند و به کشورهای نه مدرن، که نیمه مدرن بدل شدند. جامعه ای نیمه مدرن است که از سنت هنوز فاصله ریشه ای نگرفته و به سلامت ساختاری و یکپارچگی نسبی دست نیافته. نه آنکه، چنانچه گفته اند در «تعطیل تاریخی قرار داشته باشد، که میان ارزشها و هویت پیشین و هویتی که غرب به آن تحمیل کرده در نوسان است.

اما پیش از کنکاش درباره معنای این شرایط مایلیم مقدماتی را در شناخت خود پدیده مدرن و غرب بدست دم. از این طریق می توان مسئله نفوذ در کشورهای غیر مدرن را گشوده و مشخصات بحران را طرح کرد.

الف) در آنچه مربوط به تفسیر و تعبیر از «عصر مدرن» است، هر پژوهشگر غربی و هر گرایش ایدئولوژیک بر پایه مبانی اندیشه ای خویش این عصر را مورد قرائت قرار داده. زیربنای تحلیل ما در این باب، از اندیشمندی که نخستین بار پایه های ساختمان عصر جدید را مفهوم کرد، یعنی هگل تأثیر گرفته (۱). البته خود وی از عنوان

است و هر آنکس که خرد خود را درست بکار بندد توان و شایستگی شرکت فعال و رهبری در سیاست را خواهد داشت. در اینجا مساوات یا خرد گره میخورد و این دو با آزادی. چرا که اگر انسانها همه دارای خرد باشند، پس اساساً با یکدیگر برابرند و بنابراین همه از یک حقوق برخوردار بوده و به یک میزان آزادند.

البته این ها عباراتی از مبانی ایدئولوژیک و نظری غرب بوده و به آن معنا نیست که غرب توانسته است تمامی آنها را در عمل متحقق کند. از این نظر دو دسته انتقاد بر مدرنیته شده است: یکی بر اساس عدم هماهنگی عمل واقعی دولت ها با ایدئولوژی اعلام شده، دیگری بر اساس برشماری کمبود های ریشه ای خرد و حتی نحوه استفاده نظری و عملی از آن. با اینحال در غرب، علیرغم انتقاد های اساسی، تقریباً همه اندیشمندان حد اقل در یک نکته توافق نظری دارند و آن اینکه سیاست و خرد، آزادی و برابری دیگر نه بر پایه نیروی فرازمینی، که از آن انسانهاست.

۳ - اما کشف خرد مقدماتاً چون ابزاری در فلسفه و علم جدید بشمار آمد. سومین پایه مدرنیته تحول در علم و در فلسفه بود. دکارت بود که برای نخستین بار (و البته بر پایه تأثیرات گذشتگان) اعلام کرد که تنها چیزی که به مساوات میان انسانها تقسیم شده خرد است. وی بود که عنوان کرد مشکل نه بر سر خرد، که بر سر چگونگی کاربرد (متمدن) آن است. و بر این پایه اثر معروف «گفتار در باره چگونگی راه برد عقل» را نوشت که یکی از بزرگترین آثار کلاسیک غرب خوانده شد. در عین حال اندیشه جدید علمی پایه های خود را بر اساس کشفیات نیوتن و گالیله نهاد که دریافت انسان را از جهان و تاریخ و هستی بیکباره متحول نمود.

۴ - بر این خصوصیات که مطابق تحلیل هگل از تولد عصر جدید (بطور کلی) است یک عامل چهارم، که فیلسوف به آن اشاره چندانی نکرده را باید افزود، و آن پیدایش و رشد اقتصاد سرمایه داری لیبرال است. سرمایه داری، یعنی یک شیوه تولید و بازتولید اقتصادی که بر اساس مالکیت، رقابت آزاد و کسب سود استوار است، دارای عمر طولانی است. با اینحال ساختار عصر جدید، که بتدریج شکل گرفت، زمانی به پدیده ای هماهنگ و تام بدل گردید که سرمایه داری به چهار چوبه اقتصادی آن بدل شد.

ب) این چهار عامل، البته به همراه عوامل دیگر چون کشف قاره آمریکا، دستیابی به آثار یونانی و نیز تحول بزرگ رنسانس، یکی پس از دیگری، یکی در کنار دیگری در طول قرون بتدریج قوام یافته و تمدنی را عرضه کردند که با دو تفاوت اصلی مشخص میشود: یکی بیرونی، یکی درونی. اول آنکه مدرنیته در کادر درونی و جغرافیای اروپا از قرون وسطی برید و دیگر آن نیست. این عصر از بنیان با قرون وسطی تفاوت دارد. دوم آنکه این تمدن در کادر بیرونی، و از نظر مقایسه با جوامع غیر غربی و غیر مدرن، اساساً دیگر سنتی نیست، بلکه مدرن بوده و از همه نظر با آن جوامع متفاوت. در آنچه مربوط به تفاوت عصر جدید با سنت و کشور های غیر مدرن است تاریخ غرب پر از حکایات پرچنب و خروش است:

مدرنیته سنت نیست، اما در حیات خود گاه به گاه به سنت رجوع میکند و از آن سود می برد. و این به دو منظور: یکی آنکه این تمدن به نوعی پایه ریخته شده که درگیر نوعی بحرانهای فکری و فرهنگی که به عبارتی شاید دوره آیند، می باشد. رجوع او به سنت از آنروست که به این بحرانهای دوره ای از طریق کسب برخی ارزشهای قدیمی (اما گذرا) از غیر خود، از کشورهای سنتی، سرپوش گذارد. مثلاً رشد کیشهای غربی - آسیایی در غرب در چند دهه اخیر نمونه آن است. این تنشها البته حیات واقعی عصر مدرن را مورد تهدید جدی قرار نمی دهند، بلکه مدرنیته این گرایشها را بدرون خود راه داده و برای بهبود شرایط زیستش از آنها سود میبرد.

اما رجوع غرب به شرق و به کشورهای سنتی از زاویه دیگری نیز باید مورد نظر قرار گیرد. در واقع کشورهای غیر غربی و سنتی مورد استفاده فراوان و بهره برداری پر بار غرب بوده اند. اینجاست که سخن از دوران استعمار و مسئله حضور جهانی غرب بمیان می آید.

حضور جهانی غرب، که بمعنای خروج از فضای جغرافیایی اروپاست، عمری طولانی دارد: نخستین دوره آن عصر استعمار را رقم زد. راه یابی غرب به کشورهای دیگر، که همراه پایه ریزی اولیه

تمدن مدرن شکل گرفت، در ابتدا اساساً به جهت جذب منافع اقتصادی ارزان و نایاب متحقق شد. لیکن هرگز کسب منابع اقتصادی تنها دلیل آن نبود. فرهنگ (در اینجا: ایدئولوژی) مدرن از ابتدا پشتوانه این حرکت بود. این فرهنگ در عصر استعمار، با جهانی شدن تدریجی این تمدن و تسلط آن بر کشورهای غیر مدرن و نفوذش تطابق داشت و همچون پشتوانه فکری و روحی آن عمل کرد. در این عصر مدرنیته خود را پرتوین و والاترین تمدن جهانی می دانست، و «تکامل تاریخی» را (بطور کلی) در جهانی شدنش و ادا داشتن کشورهای غیر غربی به دنبال روی از غرب می دید. به عبارت دیگر مدرنیته ابزار نفوذ تسلط گرا و برتری جوی را از طریق یک ایدئولوژی ریشه دار عملی کرد.

نکته مورد تاکید در اینجا آن است که عوامل بنیانگذار و پایه های فرهنگی عصر مدرن در این دوره نه در تضاد، که در هماهنگی با یکدیگر می زیبند. غرب، حد اقل تا پایان عصر استعمار در حضور جهانی اش و در جریان نفوذ در کشورهای غیر مدرن بطور هماهنگ عمل کرد و تضاد های درونی اش مانع جدی در برابر این کارکرد نبود. مثلاً می توان بطور نمونه تطابق و هماهنگی دستگاه عظیم فلسفی هگل را - در حوزه فلسفه تاریخ - با این عصر - یعنی عصر استعمار - نشان داد (۴).

اما مسئله اینجاست که این واقعیت تنها به عصر استعمار خلاصه نمی شود. تاریخ عصر مدرن نشان میدهد که حضور بیرونی، یعنی جهانی غرب اصولاً حضوری هماهنگ است. مدرنیته چون تمامیتی پایدار آغاز به جهانی شدن کرد و آنرا بطور همگون ادامه داد. این هماهنگی البته نسبی است و نافی وجود تضاد های درونیش نیست و نمودار آن است که غرب به هر جا راه یافت عموماً و حد اقل یک کارکرد واحد داشت: تخریب سنت. این مطلب را بیشتر بشکافیم:

- به همان گونه که خروج غرب از قلمرو جغرافیایی اروپا و نفوذش در کشورهای غیر مدرن دارای یک پشتوانه فرهنگی پر معنا و پایدار بود، به همان گونه نیز این نفوذ آثار عمیق و از میان نرفتنی در این کشور ها پدید آورد. چرا که نفوذ غرب در فضای جغرافیایی غیر مدرن نفوذ ساده و مکانیکی (یا تنها نظامی) نبود، بلکه با انتشار سریع فرهنگ جدید همراه شد.

از آنرو که مدرنیته غیر و ضد سنت است، نخستین نتیجه نفوذ و انتشار فرهنگش در کشورهای غیر مدرن حرکت بسوی تخریب سنت بود. مدرنیته چون یک تمدن هماهنگ و تام، از طریق نفوذ خود به کشورهای غیر سنتی، هویت و هماهنگی پیشین و تمامیت تمدنی آن کشور را برهم زد و در آنها عوامل تخریب و در کلیت ساختاری خود عوامل تکامل ایجاد کرد.

این تخریب و تکمیل که کارکرد دوگانه مدرنیته باید خوانده شود، حرکت طبیعی آن در ایران نیز بود.

ایجاد عوامل تخریب سنت که نتیجه یک تهاجم همگانی، ولی با پشتوانه فرهنگی بود، یک نتیجه اصلی بدست داد. و آن اینکه بیشتر چون تخریب عرضه شد و در حوزه تخریب ماند تا در حوزه ساختن.

یعنی ما از طریق نفوذ غرب در فرهنگ و هویتمان بیشتر از دست دادیم تا کسب کردیم. حال آنکه اگر اندکی دقت شود، از دست دادن معنایی ندارد مگر آنکه خود را بتوسط کسب کردن تعویض کند. در ساختار فرهنگی ما، پیدایش عوامل تخریب سنت (به میزانی که عمل شد) به موازات کسب نو و جدید متحقق نگردید. این شرایط بیشتر نشان از عدم هماهنگی غرب با شرق بطور کلی و با کشور ما بطور مشخص دارد، و ما را به یک وضعیت میانی، به یک بحران پایدار و واقعی کشاند که می توان آنرا بحران هویت نامید.

- اما وضعیت میانی و عدم هماهنگی چیست،

بحران به چه معناست؟

ما در این بحث بیشتر از عنوان «مدرنیته» استفاده کردیم تا از مدرنیسم بطور کلی یا تجدد. اگر چه بر سر معانی این عناوین در خود غرب بحث بسیار است، اما بنظر می آید بتوان گفت که مدرنیسم بیشتر نو شدن و تحول در صنعت، اقتصاد و تکنولوژی را در نظر دارد. حال آنکه مدرنیته که البته مرتبط با مدرنیسم است، نه فقط نوگرایی بطور کلی (و البته نه هر نوع نوگرایی)، بلکه آنرا در نوعی

دریافت نوین از جهان و از زمان و از تحول تاریخی می بیند (۵). پس مدرنیته ذهنیت را در نظر میگیرد. مدرنیته يك دریافت (Conception) و يك ایده و پدید آورنده يك حالت، يك روحیه، و پایه فرهنگی آن تمدنی است که اقتصاد و صنعت و علم جدید در آن پدیدار شدند. بنیاد های مفهومی مدرنیته بسیارند و همگی در رابطه تنگاتنگ با یکدیگر: خرد، سرژه، فرد، آزادی و دریافت جدید از هستی، زمان و تاریخ. از عقل گرایی و خرد بسیار گفته اند. ما در این گفتار، برای توضیح مسئله بحران، بطور مختصر نگاهی به مفهوم زمان و تاریخ (Temporalite) که اجزایی از مفهوم «هویت اند» می اندازیم.

مدرنیته بنیاد اندیشه و پایه دریافت انسان را از زمان و تاریخ متحول کرد. برای بیان روشن تر يك مفهوم مشخص را در نظر میگیریم. بطور نمونه مفهوم «پیشرفت» (Progres) در غرب را طرح میکنیم. این عنوان تنها يك نظریه تاریخی و عنصر پایه ای در فلسفه تاریخ جدید نیست، بلکه اساس نظریه تکنولوژی مدرن نیز هست. مفهوم «پیشرفت» منطبق است با دریافتی نوین از زمان و از تاریخ.

اگر در تاریخ اندیشه بتوان بطور تقریبی دو نظریه، یکی خطی و دیگری دورانی درباره زمان و تاریخ بدست داد، «پیشرفت» در غرب مرتبط است با دریافت نخستین، یعنی دریافت خطی (lineaire) از تاریخ. اگوست کنت بدرستی میگوید که انسان غربی با دریافت کهن، یعنی دورانی (cyclique) از تاریخ قادر به خلق مفهوم پیشرفت نبود (۶). چرا که در این دریافت داده های تاریخی همواره تکرار میشوند، بُرش (انقطاع) (Rupture) تاریخی و تحول یا موجود نیست یا محدود است، چرا که حرکت به جلو گویا بالاخره روزی به نقطه اولیه خود بازمیگردد. بنا براین ایده بازگشت و یا تکرار در دریافت دورانی از زمان و تاریخ، مهلت اندیشه به پیشرفت (تاریخی) را به انسان نمی دهد. از اینروست که مدرنیته غربی هنگامی پایه گرفت که با دریافت دورانی از تاریخ تصفیه حساب نظری کرد، و يك تعبیر کاملاً جدید یعنی دریافت خطی از آن ارائه داد. چه با فلسفه تاریخ (هگل و مارکس) و چه بدون فلسفه تاریخ (پس از هگل و مارکس)، يك چیز در غرب مسلم است و آن اینکه تاریخ و زمان به گذشته و نقطه اولیه اش باز نمی گردد. اگر چه در خود غرب نقد های فلسفی مهم و ارزنده ای از مفهوم «پیشرفت» و از «فلسفه تاریخ» ارائه شده، اما بنظر می آید که از تاثیر این مفهوم و آن فلسفه در عمل واقعی، در سیاست و اقتصاد و تکنولوژی غرب بطور کلی آنقدر ها نکاسته.

اما اگر دریافت خطی از تاریخ متعلق به عصر مدرن است، دریافت دورانی از آن متعلق به کدام عصر و کدام جوامع است؟ دریافت دورانی از يك سو پایه بینش تاریخی در قرون وسطی غرب، و از سوی دیگر غالباً (و نه مطلقاً) متعلق به جوامع سنتی و شرقی است که به تحول مدرن دست نیافته اند. تحقیقات ژولیوس اولیا (Julius Evola) (۷) الیاد (Mirea Ellade) و برونو اتین (Bruno Etienne) معروف این امر اند (۸). اگر در دریافت خطی «بُرش (انقطاع) تاریخی» یکی از مفاهیم اساسی است، این مفهوم در دریافت تاریخی ما آنقدر ها رواج نداشت. در ایران نه فلسفه تاریخ به معنی غربی پایه گرفت و نه بُرش (انقطاع) تاریخی تحقق یافت. از

اینرو هیچ عصری که ماحصل نقد عصر پیشینش باشد پدید نیامد. بنظر می آید که در این دریافت بیشتر از مفهوم «انتظار» باید سراغ گرفت تا واقعه (evenement) اولین مفهوم گرایش به تسلیم فرد به زمان دارد، دومین به عمل و اراده شدن او.

اکنون بازگردیم به موضوع اصلی بحث، یعنی به مسئله نفوذ مدرنیته در جوامع سنتی و به ایران. تصور کنید زمانیکه عناصر و اشکالی از مدرنیته به ایران راه می یابند، چه واقعه ای رخ میدهد.

روشن است که نفوذ عوامل فرهنگ غربی در ایران نه به آن معناست که ایران به يك باره مدرن می شود، بلکه در مبانی درک پیشینش نسبت به زمان و تاریخ نوعی خلل پدید می آید و خلل با تحول متفاوت است. این امر هماهنگی فرهنگی پیشین را از میان می برد و آن را در حالت يك عدم توازن رها میکند. مفهوم عدم توازن را از طریق دیگری توضیح میدهم:

اولین وضعیت پیچیده را می توان مثلاً در مسئله مربوط به رشد ذهن نیز دید. در پیرامون مسئله تربیت، روان شناسی بنام پی اژه (Piaget) تئوری جالبی دارد. برخی جوانب آن عبارات زیرند: در رشد ذهنی انسان مرحله ایست بنام ناپایداری (instabilite) یا عدم تعادل (desequilibre) و آن هنگامی تولید میشود که انسانی که در حالت پایداری و تعادل بسر میبرد، با پدیده نوینی برخورد میکند. این پدیده نخست در ذهن مسئله می آفریند. پدیده خارجی می تواند مثلاً يك اطلاعات جدید باشد. آفرینش مسئله نمودار خلل در هماهنگی قبلی است. مدتی طول می کشد تا انسان از مرحله عدم تعادل خارج شود و تعادل دوباره ای را بیابد. توازن و تعادل جدید زمانی پدید می آید که میدانیم که شرایط پس از ایجاد مسئله با شرایط قبل از آن اساساً یکی نیست.



این مرحله، مرحله تحول در ذهن است. زیرا شرایط جدید شباهتی با گذشته ندارد. چرایی و چیستی هویت فرد هنگامی طرح میشود که وی داخل در «وضعیت تولید مسئله» میشود. در يك چهار چوبه دیگر، این وضعیت با شرایط ایران تفاوت چندانی ندارد. ایران در مقابل نفوذ غرب در شرایط مسئله و درگیری قرار گرفته. و درگیری آغاز تحول است. اما مشکل آنجاست که ما در «وضعیت تولید» مانده ایم و هنوز از آن خارج نشده و تعادل دوباره Reequilbre نیافته ایم. به عبارت دیگر از زمان و تاریخ پیشین در برخورد با درک از زمان و تاریخ جدیدی که از خارج به ما تحمیل شده ما را در وضعیتی میان تعادل قبلی و تعادل فرضی جدید قرار داده. اما به چه گونه و چه طریقی:

میدانیم که مثلاً غرب از جمله از طریق صنعت و تکنولوژی مدرن به ایران راه یافت. اما صنعت نوین تنها ماشین و کارخانه نیست. بلکه حامل فرهنگ و فلسفه ایست که در تحت آن صنعت اندیشه شده، طراحی و تحول یافته.

مثلاً در امر انتقال صنعت در ایران، دو پدیده تولید می شوند: کارگر و کارفرما. نخست چون دو عنصر اصلی کار در امر تولید سرمایه داری و سپس چون دو فرد با هویتی نوین در جامعه. این دو در برخورد با پدیده کار وارد نوع جدیدی از رابطه میشوند که پیش از آنکه منطبق با وضعیت سنتی و تاریخی ایران باشد منطبق با آهنگ صنعت نوین و نیاز های آن است.

این آهنگ و نیاز مرتبط است با ساختار صنعت و سرمایه داری لیبرال در غرب که اساساً نه پدیده ای سنتی و نه ایرانی ست بلکه چنانچه اشاره شد، بر پایه درکی ویژه از زمان و تاریخ و هستی که خاص مدرنیته است ایجاد شده. کارگر و کارفرما از طریق واقع شدن در يك چهارچوبه تحمیلی و خارجی، در حوزه صنعت و کار، يك دسته ضوابط جدید و يك درک جدید از زمان و هستی را می پذیرند، اما لزوماً آنرا به هستی واقعی، به زندگی فردی و اجتماعی شان وسعت نمی دهند. یعنی بدلیل عدم وجود زمینه فرهنگی و فلسفی، این درک جدید با خود بنیاد هایش، از جمله آزادی فردی، عقل گرایی

(Rationalite) و اخلاق (Ethique) مدرن را به ایران نمی آورد. اینجاست که جامعه ایرانی با نوعی دوپارگی روبرو میگردد. نیمه نیمه میشود: نیم مدرن، نیم سنتی. فرد ایرانی در اینجا از جهاتی، و بیشتر شاید ظاهری، به عناصری از درک جدید از هستی و زمان رسیده، اما در زندگی واقعی اش هر روزه و با هزار رفتار و اندیشه نشان میدهد که در اساس با آن تضاد دارد.

از نظر اصولی امکان جداسازی صنعت و فرهنگی که آنرا بنا ساخته وجود ندارد. اما این امر لزوماً به آن معنا نیست که صنعت به هر کجا که گام نهاد فرهنگ آن کشور به يك باره به فرهنگی مدرن بدل میشود. و این پارادوکس رشد در جوامع غیر مدرن است. در

اینجا همه مشکل عبارت است از يك فاصله (Decalage) که میان صنعت و فرهنگ پدید می آید. گاه (و عموماً) فرهنگ دیر تر به صنعت می رسد و غالباً نیمه نیمه. از این لحاظ مدرنیته در ایران مدرنیسم است. نوعی مدرنیسم پیچیده، متناقض و تحمیلی. نوعی مدرنیسم ناآگاهانه (modernisme inconscient) که معرف يك «شرایط میانی» است.

ایجاد شرایط میانی و تولید فرهنگ نیمه مدرن که معرف درگیری میان جدید و کهن در ایران است چیزی جز ناستواری در شرایط پدید نمی آورد. همین ناستواری مشخصه بحران است: بحران هویت. فرض ما بر آن است که بنا بر نظریه محققینی که پیش از این نقل شده، هویت ۲ مشخصه دارد: زبان، مذهب و درک از زمان تاریخی (Temporalite) (۹). اما قصد من در اینجا بررسی نظری یا تاریخی مفهوم هویت نیست. در بحث حاضر مشخصه ای چون درک از زمان تاریخی برایم مطرح بود.

بحران هویت یعنی وضعیتی که خروج از «کهن» هنوز به يك پارچگی و تعادل فرضی بعدی نینجامیده. یعنی عناصر تخریب سنت که در جامعه بی مهیا پخش شده اند، از مرحله سنجش و نقد سنت گذشته اند و به تحقق تبدیل اجتماعی و فکری يك پارچه که بانی يك هویت جدید باشد نرسیده اند. بحران از آن دوره ایست که قاعدتاً زمینه جبهه به حلقه یا دور دیگری از تحول ایجاد شود. اما جامعه ما از دوران نفوذ غرب به اینسو نه در وضعیت بحرانی بطور کلی، که در وضعیت بحرانی پایدار، بطور مشخص، بسر می برد. پایداری بحران یعنی عدم توانایی اندیشه و جامعه در خروج از آن. با اینحال يك مسئله روشن است. همانطور که در مثال برخورد ذهن به پدیده خارجی اشاره شد، شرایط بحرانی نمودار آن است که وضعیت جدید اساساً با وضعیت قبلی قابل مقایسه نیست. به عبارت دیگرعامل خارجی دیگر در فضای فرهنگی و اجتماعی ما وارد شده است و درگیری آغاز گشته. اینکه این تضاد و آن بحران حل شدنی ست یا نه مسئله مورد بحث ما نمی تواند قرار گیرد. اینکه مدرنیته یا سنت کدام باید حفظ شوند نیز موضوع سخن ما نیست. هدف ما بدور از قضاوت ارزشی نخست شناخت بحران است. مسئله عبارت از آن است که در انبوه پیچیدگی های حاضر يك جهت معین بچشم میخورد و آن اینکه سیر کلی جهان به سمت صنعت بیشتر، و نه کمتر، می رود. (و ایران در مقابل این وضعیت جهانی قرار دارد). این تنها فاکتور مشخص و موجود است. این فاکتور ما را هرچه بیشتر در مقابل يك سلسله مسائل جدی و پیچیده قرار میدهد. افزایش و رشد صنعت نه انتخابی که تحمیلی ست. چرا که صنعت اساساً جهانی ست و نه حوزه ای، ناحیه ای یا قاره ای. ریشه در غرب دارد و نه در شرق و مسیر و کشش آن به جهت افزایش است و نه کاهش. صنعتی شدن ما را نه تماماً خود ما، که مدار بهم پیوسته و پیچیده صنعت و اقتصاد جهانی روشن میکند. به این ترتیب درگیری ما با جهان امری طبیعی ست. چرا که نه صنعتی شدن با اراده ما آغاز شد نه موازین و فلسفه اش با موازین و فلسفه تاریخی ما هم خوانی داشت و دارد، و نه افزایش آن به میل ماست.

به عبارت دیگر آنچه هستی ما را - حد اقل در حوزه اقتصادی و صنعتی - معین میکند قواز گرفتار ساده مان در جهان است. چرا که از قبل در مدار بهم پیوسته و در شبکه نامرئی مدرنیته جهانی جای گرفته ایم. چه بخواهیم و چه نخواهیم جهانی شده ایم. این نظریه نه «دترمینیسم تاریخی»، که حکایت واقعی وضعیت فعلی ماست. اوضاع جهانی در اثر نفوذ بیش از پیش مدرنیته بگونه ایست که. حد اقل در صنعت و اقتصاد، دیگر حوزه های جغرافیایی - منطقه ای معنای پیشین خود را چونان حوزه های باصلاح «خودگردان» و «خودکفا» از دست داده اند و رفته رفته به يك سیستم جهانی پیوند میخورند.

ایران، بعکس سخن داریوش شایگان، در «تعطیل تاریخ» قرار نداشت (۱۰). اصولاً مدرنیته غربی با نفوذ زیرکانه اش مهلت تعطیل تاریخی به کشور های غیر مدرن را نداد. و اساساً طرح مسئله ورود ایران به دوران بحرانی با این تعبیر شایگان «تعطیل تاریخ» تضاد دارد. ما به حلقه مدرنیته جهانی پیوسته ایم اما نه بطور کامل که نیمه نیمه. بهمین جهت ایران نه کشوری مدرن که کشوریست که

بدلیل نفوذ مدرنیته، در دستگاه مخیله اش جایجایی صورت گرفته. اما هنوز تعادل خود را نیاخته. از این رو ما کشوری نیمه مدرن (Semi - Moderne) هستیم.

پیوست ما به جهان در يك روند تاریخی متحقق شده و میشود. همین پیوسته بآن دلیل که خودچوش و ارادی. که تحمیلی است، مولد بحران میگردد. قرار گرفتن ایران در جهان اساساً رابطه ای با مسئله «تثوری وابستگی» نیز ندارد. چرا که این جهانی شدن اساساً نسبی است. این امر شاخص های هویت ملی و منطقه ای را بطور مطلق از بین نمی برد. هنوز هم در این شرایط این عوامل بنای وحدت های منطقه ای و ملی می گردند. اما باید دانست که دامنه بحران به پایه های این شاخص ها نیز کشیده شده. بی تردید ما می توانیم در مسیر و در شبکه نامرئی که خود بخود در آن جای داریم خلل وارد کنیم. بی شک می توانیم صنعتی شدنمان را بعقب بیاوریم، اما قادر نخواهیم بود در امر کلی قرار گرفتن مان در جهان مانع اساسی و تاریخی پایدار ایجاد کنیم، به عبارت دیگر نمی توانیم به يك خودکشی همگانی و ملی دست زنیم

ژانویه ۱۹۹۳

یادداشت ها

- 1) Hegel : La Philosophie de l Histoire (Chapitre : les Temps Modernes), Vrain, Paris,
- 2) Luis Dumont : Essai sur L Individualisme, Seuil, 19
- 3) Herbert Marcuse : Pour une theorie critique de la Societe, (Ler chapirte : Luther), Denoel-Gonthier, Paris, 1971
- 4) این مطلب را بطور مختصر در نوشته زیر گشوده ام: (مقدمه ای بر) «بنیاد های مدرنیته»، اختر، دفتر نهم، پاریس، زمستان ۱۳۶۹، ص ۵ - ۴۹
- 5) Notions philosophiques (Dictionnaire) : Modernisme-Modernite, PUF, 19
- 6) Auguste Comte : Cours de philosophie positiviste, 1838, T.IV, 47 eme lecon, pp, 183, 184 et 192, au siege de la Societe Positiviste, Paris, 1893.
- 7) زمان در تمدن های سنتی نه زمانی خطی و باین لحاظ تاریخی، آنچنانکه در عصر جدید شاهد آن بوده ایم، که در رابطه با آنچه فراتر و برتر از آن است معنی می یافت. ژولیوس اولا محقق ایتالیایی به این نکته بخوبی اشاره دارد: «زمان در تمدن های سنتی نه يك کیفیت (qualite) و نه بشکل سری (serie) بلکه به حالت يك حرکت متناوب (rythme) است». زمان در اینجا نه بشکل نامشخص (Indefini) که بشکل دوره (cycle) بوده و «در دوران هائی شکل میگیرد که هر کدام معنای خاص خود را دارد.
- Julius Evola : Revolte contre le monde moderne, bibliotheque l Age d Homme, Paris 1991, p. 190-191
- 8) Mirsea Ellade : Histoire des Cryances, Vol. 1, p. 54 et : Bruno Etienne : L islamisme Radical, Hachette, Paris, 1987, p. 50
- 9) Yves Besson : Identite et le conflit au Moyen-Orient, L Harmattan, Paris, 1990, (1er chapitre)
- 10) Daryush Shayegan : Le regard mutile, Albin Michel, Paris, 1989.



شبیه‌خونی‌های سازمان اطلاعات و

امنیت جمهوری اسلامی

اقدامات سرکوبگرانه سازمان اطلاعات رژیم علیه منتقدین، در ماه‌های اخیر گسترش بیشتری یافته است. جلوگیری از بستری شدن آیت اله منتظری در بیمارستانی در تهران، بازداشت مهندس عیدی عضو شورای سردبیری روزنامه سلام، لغو امتیاز ماهنامه همشهری که از سوی شهرداری تهران منتشر می‌شد از جمله اقدامات اخیر سازمان اطلاعات رژیم است. روزنامه کیهان که نقش سخنگوی سازمان امنیت رژیم را به عهده گرفته در ترک‌تازی و حمله به منتقدین بر تعرضات خود افزوده و از جمله در توضیح لغو امتیاز ماهنامه همشهری موضوع «همگامی این نشریه با تهاجم فرهنگی غرب» را به میان کشیده است. در این میان از سرنوشت مهندس عیدی و اتهامات علیه وی هنوز اطلاعاتی در دسترس نیست. ولیکن پس از احضار حجت الاسلام خوئینی‌ها به دادگاه ویژه روحانیت، روزنامه سلام مجبور به چاپ ۲ تکذیبیه و نوعی عذرخواهی شد. در یکی از این گزارشات روزنامه سلام بر خلاف مطالب چند شماره پیش خود، هرگونه ارتباطی میان سلمان احمدی رئیس سابق منکرات اهواز و امام جمعه این شهر را تکذیب کرد و نوشت که حجت الاسلام جزایری نه تنها با وی همدست نبوده بلکه در محکومیت و تسریع و اجراء مجازات وی که اعدام شد نقش مؤثری داشته است. در گزارش کوتاه دیگری، روزنامه سلام برگزار می‌کند جشن تولد با هزینه یک میلیون و دویست هزار تومان از طرف فرزند حجت الاسلام واعظ طلیسی نماینده رهبری در آستان قدس رضوی تکذیب گردید. انتقادات مهندس عیدی از وزارت اطلاعات و امنیت رژیم علت اصلی بازداشت و سرنوشت نامعلوم وی می‌باشد.

گزارش سازمان امریکایی ناظر خاورمیانه درباره نقض آزادی بیان

در جمهوری اسلامی

سازمان امریکایی مدافع حقوق بشر موسوم به میدل ایست واچ تا ناظر خاورمیانه در یک گزارش مفصل ۱۴۰ صفحه‌ای به شدت از نقض آزادی بیان در ایران انتقاد کرده است. نکات اصلی این گزارش را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

- ۱- تضاد قوانین حاکم در جمهوری اسلامی و قانون مطبوعات با موازین حقوق بشر درباره آزادی بیان در جمهوری اسلامی
- ۲- حکومت جمهوری اسلامی حتی قوانین خود را بطور خودسرانه و دلخواه اجرا می‌کند. دادستان و دادگاه انقلاب اسلامی بطور غیر قانونی در امور مختلف و از جمله مطبوعات دخالت می‌کنند و هیچ تضمینی برای فعالیت‌های فرهنگی و هنری، انتشار کتاب و فیلم وجود ندارد و امنیت خالقین این آثار هر لحظه در خطر است.
- ۳- حکومت برای اجرای سانسور به مجریان گوناگون غیر دولتی متکی است. حملات گروه‌های اوباش و موتور سواران علیه مطبوعات و بنگاه‌های انتشاراتی و زنان از مثال‌های شیوه عمل جمهوری اسلامی در این زمینه است. میدل ایست واچ این شیوه را «داوری عوام» نامیده است.

واکنش‌های جمهوری اسلامی در

برابر توافق تاریخی سازمان آزادی

بخش فلسطین و اسرائیل

سکوت چند روزه مقامات جمهوری اسلامی در برابر این حادثه تاریخی را به دو نحو می‌توان تعبیر کرد: نشانه‌ای از انعطاف نسبی جمهوری اسلامی در این زمینه و یا غافلگیر شدن آن در برابر این واقعه تاریخی در زندگی خاور میانه.

ولی پس از دو هفته سکوت، هاشمی رفسنجانی این توافق را خائنه و ذلت بار خواند و خامنه‌ای در سخنرانی شدید الحنی بدون آنکه از یاسر عرفات نام ببرد وی را یک عنصر بد نام و روسپاه خواند. و خواهان واکنش دنیای اسلام علیه این توافق گردید. همچنین ۱۹۰ تن از نمایندگان مجلس اسلامی این عمل را خیانت آمیز خواندند و خواهان نابودی اسرائیل شدند. روزنامه‌های چاپ ایران نیز به درج مقالاتی در محکومیت این توافق ادامه می‌دهند. به گفته ناظران غربی هدف اصلی سفر وزیر خارجه و این به تهران تذکر این نکته بوده است که برای نجات خود و برای

آینده

تنظیم و یادداشت‌ها: محسن حیدریان

تغییر سیاست‌ها در روابط امریکا و جمهوری اسلامی؟

اخیراً نامه مفصلی از سوی یکی از افراد برجسته جناح میانه رو مبنی بر ضرورت رابطه با امریکا خطاب به رهبر جمهوری اسلامی ارسال شده که بازتاب نسبتاً گسترده‌ای در مطبوعات چاپ ایران داشته است. اصل این نامه و یا نویسنده آن در هیچ یک از مطبوعات روشن نشده است. شدید ترین واکنش انتقادی به این نامه را سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بعنوان یکی از نیرو های تند رو و بنیادگرای جمهوری اسلامی انجام داده است. به گفته این سازمان نویسنده این نامه رجائی خراسانی نماینده فعلی مجلس شورای اسلامی و نماینده سابق جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد است. رجائی در این نامه می‌پرسد از نظم نوین جهانی به سرکردگی امریکا چرا باید ایران خود را از داشتن سهم محروم کند؟ ایران باید بجای فرار یا تسلیم برخوردی مثبت اختیار کند تا به بیشترین منافع ملی خود دست یابد. رجائی خراسانی اختلافات میان کشور های غرب را آنقدر جزئی میدانند که برای کشور های جهان سوم جایی برای بهره برداری نمانده است.

به اعتقاد وی در صورت حل اختلافات با امریکا، ایران می‌تواند در تصمیم گیری برای آینده عراق، طرح امنیت خلیج فارس و اوضاع افغانستان سهم شود و نقش ترکیه که بخاطر عدم دسترسی امریکا به ایران زیاد شده، تعدیل شود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی درست برخلاف نویسنده نامه تاکید کرده که امریکا همچنان در پی سرنگونی نظام اسلامی است و هرگونه انعطافی او را گستاخ تر می‌کند. این سازمان در مقابل، استفاده از تضاد های میان ژاپن و امریکا را توصیه کرده است. روزنامه کیهان نیز ضمن مخالفت شدید به برقراری رابطه با امریکا از نظریات سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز انتقاد کرده است. از سوی دیگر یک هفته پس از انتشار این نامه در تهران، کنفرانس روابط امریکا و ایران به ابتکار پنج دانشگاه و دو مرکز تحقیقاتی و با شرکت شخصیت‌های سیاسی، علمی، صنعتی و از جمله نمایندگان عالی‌رتبه وزارت خارجه امریکا و کنگره و سنای این کشور و نیز نمایندگان شرکتهای تجاری ایرانی و امریکایی در واشنگتن دایر گردید. در این کنفرانس نماینده وزارت خارجه امریکا و سرپرست امور خارجه «گلف شمالی» برخلاف گذشته خواهان بهبود روابط امریکا با جمهوری اسلامی گردید. وی همچنین فاش کرد که تماس‌هایی میان امریکا و جمهوری اسلامی از طریق کشور های ثالث انجام گرفته است ولی مقامات ایرانی پیش از انجام مذاکرات با امریکا خواهان محرمانه بودن کامل گفتگو ها شده اند. اما امریکایی ها اعلام کردند که در صورت فاش شدن این تماسها قادر نخواهند بود وجود این تماسها را انکار کنند. به گزارش آسوشیتدپرس نماینده وزارت خارجه امریکا در این کنفرانس اعلام کرد که امریکا تصمیم گرفته است که بجای گسترش روابط خود با نیرو های مخالف جمهوری اسلامی نظیر سازمان مجاهدین خلق، روابط خود را با جمهوری اسلامی بهبود بخشد و آمادگی کشور خود برای حرکتی در این زمینه را اعلام کرد.

بنظر میرسد که امریکا بجای تلاش در راه تغییر رژیم خواهان تغییر سیاست رژیم است ولی دولت رفسنجانی در صدد است که بدون تغییرات مهمی در سیاست داخلی و خارجی خود از فشار های امریکا و غرب علیه خود بکاهد.

خروج رژیم از انزوای فعلی از این توافق حمایت کنند و یا حداقل سکوت نمایند.

یاسر عرفات طی مصاحبه ای اعلام کرد که «در کنفرانس جاکارتا به رفسنجانی گفتم که شما با مذاکرات صلح مخالف هستید، تا ما دنبال شما بیاییم ولی رفسنجانی سکوت کرد.» عرفات اضافه کرد که ما خودمان متخصص شعار هستیم و احتیاج نداریم که ایران برای ما شعار صادر کند.

از سوی دیگر اکثر نیروهای اپوزیسیون با انتشار بیاتیه هایی از توافق ساف و اسرائیل پشتیبانی کردند.

گذرنامه برای ایرانیان مقیم خارج

در پایان سمینار کنسولی نمایندگیهای جمهوری اسلامی در خارج از کشور، در تهران اعلام شد که ایرانیان فاقد گذرنامه مقیم خارج از کشور طبق مقررات می توانند گذرنامه دریافت کنند. معاون حقوقی کنسولی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی در توضیح این مطلب گفت کلیه کسانی که به دلیل خروج غیر قانونی، اخذ پناهندگی اجتماعی و یا دریافت گذرنامه یک کشور خارجی در گذشته با مشکل گذرنامه ایرانی مواجه بوده اند، از این پس می توانند با مراجعه به سفارتخانه ها و سرکنسولی های جمهوری اسلامی گذرنامه ایرانی دریافت کنند. به گزارش خبرگزاریها این تسهیلات شامل مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی نخواهد شد. سمینار فوق برای هماهنگی بهتر بین نمایندگان سیاسی جمهوری اسلامی برای دستیابی به وحدت رویه در اجرای امور کنسولی تشکیل گردید و تسهیلاتی که درباره آنها صحبت می شود در حقیقت موضوع تازه ای نیست. گفته می شود که یک لیست ۲۰۰۰ نفری از افرادی که حق دریافت گذرنامه ندارند تهیه گردیده است. از سوی دیگر رئیس سازمان ثبت احوال جمهوری اسلامی اعلام کرد که مهلت تعویض شناسنامه های قدیمی ایرانیان مقیم خارج از کشور که قبلاً پایان آبانماه قید شده بود، تا پایان اسفند ماه سال جاری تمدید می گردد. وی گفت کودکان ایرانی زیر ۱۵ سال متولد خارج از کشور که فاقد شناسنامه ایرانی اند نیز می توانند شناسنامه دریافت کنند.

مایکل جاکسون و مادونا در سیمای

جمهوری اسلامی!

رژیم جمهوری اسلامی در کنار انواع تمهیدات سرکوبگرانه در مقابل با اصطلاح «هجوم فرهنگی غرب» اخیراً تلاش دارد که به گفته برخی از مقامات «نوعی مصونیت در مردم» در زمینه مقابله فرهنگی ایجاد کند. سبک جدید که با استفاده از سخنان ولی فقیه که با اصطلاح تهاجم فرهنگی غرب را «شبیخون» نامیده بود، همین نام را یدک می کشد و آن عبارت از نمایش برنامه هایی از سیمای جمهوری اسلامی است که برای اولین بار در ایران صورت می گیرد. بعنوان نمونه تصاویری از کنسرتهای خوانندگان معروف غربی نظیر مایکل جاکسون و مادونا البته برای چند ثانیه از سیمای جمهوری اسلامی پخش گردید. در این برنامه ها همچنین صحنه هایی از خیابانهای شمال تهران نشان داده شد که در آنها دختران جوان با چهره های آرایش کرده و با حجاب ناقص اسلامی رفت و آمد می کنند و یا در یک پارک پسران جوان مشغول رقص امریکایی «برک» هستند. اکثر بینندگان تنها برای دیدن چنین صحنه هایی انتظار «شبیخون» را می کشند.

ولی این اقدام با اعتراض شدید نیروهای حزب الهی مواجه شده است. در همین زمینه روزنامه جمهوری اسلامی در مقاله ای با عنوان «ارتباط یا محافل ضد انقلاب خارج از کشور» از سفر نویسندگان و هنرمندان ایران به خارج از کشور به منظور شرکت در گردهمایی های فرهنگی بشدت انتقاد کرد و از جمله به شرکت منیره روانی پور و مریم زندی دو نفر از نویسندگان زن مقیم ایران در سمینار بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی که در وین برگزار شد، اشاره کرد و با نام بردن از فعالین این بنیاد آنان را «زنان ضد انقلابی و فراری» خواند.

افزایش قیمت برخی از کالاها و

خدمات دولتی و نارضایتی گسترده

مردم

مسعود روحانی رئیس سازمان برنامه و بودجه افزایش بهای

بلیط پروازهای داخلی شرکتهای هوا و آسمان را به میزان ۲۰ درصد و افزایش نرخ مکالمات تلفنی را به میزان ۵۰ درصد اعلام کرد. وی تأکید کرد که این آخرین افزایش قیمتها در سال جاری است. اما چند روز بعد از سوی مقامات راه آهن دولتی نرخهای جدیدی برای بلیط قطار تعیین شد که بطور متوسط حاکی از افزایش ۵۰ درصد قیمتها بود. یک روز بعد اعلام گردید که میزان افزایش نرخ مکالمات تلفنی ۲۵ درصد است و نه ۵۰ درصد و دو روز بعد نیز اکبر ترکان وزیر راه و ترابری خبر افزایش بهای بلیط قطار را تکذیب کرد. این تغییرات قبل از هر چیز انعکاس دیگری از اختلافات درونی حکومت در مورد چگونگی انجام سیاست تعدیل اقتصادی در کشور و به ویژه با گسترش نارضایتی عمومی مردم از افزایش قیمتها ارتباط دارد. در حال حاضر رقم واقعی نرخ تورم در ایران حدود ۴۰ درصد می باشد که جمهوری اسلامی آنرا ۲۰ درصد اعلام کرده است. همچنین روزنامه رسالت به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی نوشت که افزایش قیمتها و بویژه افزایش قیمت نان، کوچک شدن اندازه آن و کیفیت نامناسب آن باعث ایجاد نارضایتی وسیع در میان مردم شده است.

تراژدی یا جنایت

دو خبر هولناک اخیراً در روزنامه های تهران مورد بحث وسیع قرار گرفته است. خبر اول حاکی از این بود که پدری دو دختر خرد سال خودرا کشته و سپس دست به خودکشی زده است. روزنامه همشهری نوشت که این مرد نوار کاستی از خود بجای گذاشته که در آن علت خودکشی خودرا مشکلات زندگی دانسته و از آنجا که نگران آینده فرزندان خود، آنها را نیز کشته است. این مرد با وجود داشتن ۲ شغل گوناگون توانایی پرداخت مخارج خانواده خودرا نداشته و چند روز قبل از فاجعه، این خانواده به علت عدم پرداخت کرایه خانه، مجبور به تخلیه محل سکونت خود شده بود.

درباره فاجعه دوم روزنامه همشهری خبر از خودکشی یک کارمند اداره کل اقتصاد و دارائی خراسان میدهد که چون از مسئولین تهران برای بازگشتن به شغل خود جواب منفی دریافت کرد، از شدت ناراحتی در حالیکه پسر ۱۲ ساله اش را در بغل می نشرد از طبقه پنجم وزارت دارائی خودرا به کف حیاط پرتاب کرد که در نتیجه خود وی جابجا کشته شد و فرزندش نیز در بیمارستان درگذشت.

اجلاس اوپک و سقوط چشمگیر بهای

نفت

اجلاس وزرای نفت کشور های صادر کننده نفت «اوپک» در ژنو در شرایطی برگزار شد که سقوط کاهش بهای نفت خام طی ۶ ماهه گذشته ادامه داشته و قیمت نفت چند هفته پیش به پایین ترین سطح خود در ۲ سال گذشته سقوط کرد. مساله اصلی اوپک تعیین سهمیه تولید کشور های مختلف و اجرای سیاست کاهش تولید نفت برای افزایش بهای نفت بود. میزان کاهش درآمد کشور های عضو اوپک به علت سقوط بهای نفت در ۶ ماهه گذشته ۶ میلیارد دلار برآورد شده که سهم ایران از این رقم تخمیناً ۹۰۰ میلیارد دلار بوده است.

اکثر کارشناسان بر کاهش شدید قدرت اوپک در تعیین بهای نفت در مقایسه با دهه ۷۰ تأکید می ورزند و آنرا ناشی از تغییر بازار نفت و عدم امکان کنترل بازار نفت توسط اوپک میدانند. در اجلاس اخیر اوپک مسئله وضع عراق در اوپک، کاهش تقاضای نفت در اکثر مناطق توسعه یافته و همچنین کشور های بیرون آمده از فروپاشی شوروی سابق و نیز افزایش موجودی نفت در بازار های جهانی مورد بحث اقرار گرفت.

عدم استقبال چشمگیر جوانان از

انجام فرایض دینی

بنوشته روزنامه سلام علی لاریجانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی نتایج یک بررسی شورای اسلامی جوانان در مورد اوقات فراغت جوانان را اعلام کرد. وی گفت این بررسی حاکی از آن است که تقریباً از ۷/۵ ساعت فراغت در روز، جوانان بطور متوسط ۲ ساعت آنرا صرف تماشای تلویزیون و بقیه آنرا صرف ورزش، مطالعه و برنامه های تفریحی و بالاخره انجام فرایض دینی می کنند. لاریجانی از اینکه کمترین میزان اوقات فراغت جوانان

خاطرات کیانوری در آدینه

این مقاله در ۸ صفحه شماره ۸۲ آدینه و در پاسخ به ۲ سؤال اصلی این نشریه از بابک امیرخسروی درباره خاطرات کیانوری و تحت عنوان «پشت پرده خاطرات» درج شده است. درباره میزان درستی و یا تحریف کتاب خاطرات، نویسنده از جمله یادآور شده است: «تاریخ در دست کیانوری ابزاری است برای توجیه تفکر و عملکرد های خود او و هر چه بر محور اوست... خطای نابخشودنی کیانوری در این است که انگیزه او در تحریف وقایع و تاریخ، حتی در توجیه جاسوسی برای شوروی و دخالت های ناروای آنها توجیه گذشته خود اوست و او میخواهد که گناهان خود را بشوید... کیانوری هنوز در این خواب و خیال است که کمونیسم مطلوب او، که همان «سوسیالیسم واقعاً موجود» و بزرگ شده است، بار دیگر سر بلند خواهد کرد و «رفقا» در شوروی دوباره قدرت را در ۶ ماه تا دو سال آینده به دست خواهند گرفت. کیانوری نه فروپاشی شوروی را هضم کرد و نه تلاشی حزب توده را امر پایان یافته میدانند... کیانوری درک نمی کند که درد اصلی نسل جوان و طیف وسیع چپ کشور ما، شناخت و بررسی عینی علل واقعی شکست چپ در ایران، ریشه یابی فروپاشی نظام «سوسیالیستی واقعاً موجود» از همان آغاز است... بدون این نقد و تحلیل، باز هم به اشتباهات بزرگ و بزرگتری دچار خواهیم شد. اگر داور دوبراره حزب توده ایران فقط بر پایه خطاها و اشتباهات آن نادرست و یک سویه است، تجلیل آن نیز فقط بر مبنای خدماتش غلط و یک جانبه است. خدمات حزب توده در جامعه ما تحقق یافته و بخش جدایی ناپذیر گنجینه فرهنگی - سیاسی جامعه ما است. اما خطا های حزب بیش از همه برای خود حزب و کل جنبش چپ ایران زیان بار بوده و به نابودی حزب توده ایران انجامیده است. در جای دیگری امیرخسروی سؤال می کند که مردم می خواهند بدانند چرا در سال ۱۳۲۲ حزب توده ایران به رغم آنکه از زبان دبیر کل آن در مجلس شورای ملی با هرگونه امتیاز خارجی مخالفت کرده بود، در هفته بعد از تقاضای شوروی برای اخذ امتیاز نفت شمال پشتیبانی می کند و اندیشه بردن نظریه وحشتناک «حزب امنیت» شمال برای شوروی و در جنوب برای انگلیس می شود؟ مردم ایران می خواهند بدانند و از زبان کیانوری بشنوند ماجرای تشکیل یک شب فرقه دموکرات آذربایجان در شرایط اشغال شوروی چه بود و چه ارتباطی با مسأله نفت شمال داشت؟ نویسنده سپس با استناد به فاکت های مختلف و در پاسخ به این سؤالات از شگرد های تعریف گرایانه کیانوری پرده برمیدارد و سپس گواهی های نادرست و خودخواهانه کیانوری در جریانات دیگر نظیر حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و کودتای ۲۵ مرداد و غیره را افشاء می کند. در ادامه مقاله از جمله آمده است که: کیانوری با این تشبیهات می گوید که در پایان عمر، تکه های حیثیت و اعتباری را که به شدت خرد شده است، از نو گرد آورد. زیرا کیانوری به خاطر سیاست از پایه نادرست حزب توده در بعد از انقلاب بهمین که وی معمار و پایه گذار آن بود، به دلیل خطاها و تخلفاتی که مرتکب شد و به ویژه نقش نفرت انگیزی که در جریان دادگاه افسران شریف و میهن دوست توده ای برعهده گرفت و اسباب مرگ و نابودی آنها را فراهم ساخت و نیز به دلیل اعترافات تلویزیونی خود که با آن کمر سایرین را شکست و راه تسلیم و ندامت را به به دیگران آموخت، به مثابه بد نام ترین فرد و مورد لعن و نفرین دهها و صد ها خانواده داغدار و توده ای آزاره و در به در شناخته می شود. درباره این پرسش که انتشار خاطرات کیانوری چه انگیزه ای می تواند داشته باشد تفسیر های گوناگونی وجود دارد. در خارج از کشور ماجرای این «خاطرات» در هاله ای از بد گمانی فرو رفته است... نتیجه کتاب کیانوری بدنام کردن طیف چپ و به ویژه گرایش چپهای دموکرات و مستقل و توهین و تهمت به نمایندگان فکری آنها و بخش مهمی از شخصیت های دموکرات و ملی میهن ماست... برای نسل جوان که در ده سال گذشته شاهد هیچ گونه فعالیت ملموس نیرو های چپ در داخل کشور نبوده است یک باره کیانوری از فراموشخانه بیرون می آید تا از زبان وی تصویری در ذهن جوانان القاء شود... کیانوری می بایست این چند صباح باقی مانده عمر را در سکوت می گذراند و آن شهادتی را که در ملاقات با گالیندوپل داده بود به گونه آخرین خاطره در ذهن ما باقی می گذاشت. در پاسخ به این سؤال که در چند جا، درباره شما و عملکرد سیاسی شما داور شده است، این داور می تا چه حد با واقعیت منطبق است؟ امیر خسروی از جمله توضیح داده است که: مسلماً اگر به یک جریان فکری تعلق نداشتیم و نگران آن نبودیم که هدف از این همه بهتان زدن و بدنام کردنها زمینه سازی برای بی اعتبار کردن جریان سیاسی چپ آزادیخواه است، سؤال شما را در جمله ای کوتاه که: همه اش نادرست و بهتان است خلاصه می کردم. متأسفانه در این «خاطرات» به جز من کسان مهم تری که نمایندگان گرایش فکری مشابهی بوده اند، به همین نحو و حتی شدید تر مورد حمله قرار گرفته اند. نویسنده پس از

فیلم ایرانی سارا برنده جایزه اول

جشنواره سینمایی اسپانیا

در چهل و یکمین جشنواره سینمایی «سان سباستیان» در اسپانیا که یکی از ۷ جشنواره معتبر دنیا به شمار می رود، فیلم سارا ساخته داریوش مهرجویی و فیلمی از مکزیکی مشترکاً برنده جایزه بهترین فیلم شدند. نیکی کریمی هنرپیشه فیلم سارا بعنوان بهترین هنرپیشه زن این جشنواره انتخاب شد. نیکی کریمی ۲۱ ساله است و تا کنون در ۴ فیلم و از جمله عروس بازی کرده است.

شعار های دیواری ایران در سال

۱۳۷۲

در نود و دومین شماره نشریه پر، مطلبی با عنوان فوق به قلم محمد اقتداری درج گردیده است. نویسنده که در بهار سال ۷۲ سفری به ایران داشته است کوشش نموده که مقداری از شعار هایی را که به در و دیوار و وسایل نقلیه و غیره نوشته شده بود جمع آوری کند.

وی از جمله یادآور شده است که: «از شعار های دیواری تازه و غیر رسمی چندان خبری نیست و جریان اصلی شعار ها را بر روی دیوار های تهران و سایر شهرستانها شعار های رسمی که از طرف نهاد های حاکم نوشته شده اند تشکیل میدهند. شعار های غیر رسمی بالنسبه خیلی کم شده اند و به نظر میرسد غیر از فروکش کردن روحیه احساسی مردم در شعار نویسی، عواملی همچون ممنوعیت شعار نویسی و تعقیب قانونی شعار نویسی از طرف شهرداری و نیز جریمه وسایل نقلیه ای که در بازرسی فنی و اخذ مجوز معاینه حذف شعار ها را مورد توجه قرار نداده اند، نیز نقش داشته است. برخی از شعار ها از این قرارند:

- شعار های مربوط به زنان
الف: شعار های غیر رسمی:
- بی حجابی زن از بی غیرتی شوهر است.
- بی حجابی دختر از بی عفتی مادر است.
- با حجابیت چشم بی عفتان را کور کن
- مرگ بر سوسول بی غیرت
ب: شعار های رسمی:
- فرزند کمتر تعلیم و تربیت بهتر
- حجاب مصونیت است نه محدودیت
- خواهر حجاب اسلامی زیندگی است
شعار های نیروی انتظامی:
- لباس فاخر سربازی درزندگی لباس شرافت است و پس از مرگ وارد بهشت می شود
- شمشیر بر خط سازش
- هم علم با ارزش است و هم مسلسل
- به خدا قسم اگر از شمشیر (جهاد) نجات یابند از شمشیر آخرت امان نخواهید داشت
شعار های روی اتوبوسها و ماشینهای باری:
- بتاز سمندر تا نقطه تسلیم نفرین بر جدایی
- دخیل یا ابوالفضل
- یا مسافر معراج
- دنیا گردان الله
- بنال ای بنز آبی زیر پایم
- که من با ناله هایت آشنایم
- شب شکن
- راه بده برم قسط باید بدم
- خدا عجب صبر دارد
- قسمت چنین بود
- سلام بابا خسته نباشی
دیگر شعار ها:
- نماز بلند ترین فریاد است
- استقلال سرورته - پیروزی نوکرته
- سرگرم کردن و به تباهی کشاندن جوانان که عضو فعال هستند با فراهم آوردن مراکز فحشا و عشرتکده ها و دهها از این مصائب حساب شده برای عقب نگهداشتن کشور هاست (پر دیوار مدرسه دخترانه)

نظرات بابک امیرخسروی درباره

ارائه اسناد و فاکت‌های گوناگون و از جمله نامه‌های سالها پیش کیانوری و برخی دیگر از اعضای رهبری حزب کلیه ادعاها و تهمت‌های نادرست کیانوری به خود را مورد بحث و روشن‌گری قرار داده و عمق دروغ‌گوئیهای کیانوری از جمله افسانه «کاخ ورسای» مسئله بازگشت به ایران و غیره را روشن ساخته است. درباره اتهام «غرب‌گرایی» کیانوری نویسنده از جمله نوشته است که چرا چپ‌های ایران الزاماً باید به شرق متمایل باشند یا به غرب؟ چرا در قاموس پرسشگران و کیانوری، چپ دموکرات مستقل جایی از اعراب ندارد و آیا انگ غربی زدن به ما برای آن نیست که جنبش چپ دموکرات را چون یک راه حل سیاسی، در انتظار عمومی بی اعتبار کنند؟ شایان ذکر است که روزنامه اطلاعات تا کنون هشت قسمت از مجموعه دنباله دار مقالات بابک امیر خسروی درباره خاطرات کیانوری را به چاپ رسانده است.

دفاع کیانوری از کتاب «خاطرات»

در همین شماره آئینه کیانوری طی مقاله‌ای در ۶ صفحه از کتاب «خاطرات» خود در برابر مقالات و نقد‌هایی گوناگون صاحب نظران و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی داخل و خارج از کشور که در اکثریت قاطع خود تحریفات و توجیحات خود مرکزبینانه وی را مورد بررسی و نقد قرار داده اند، به دفاع برخاسته است.

کیانوری در دفاعیه خود این موضوع را مطرح کرده است که: چیزی که به صورت‌های گوناگون در همه این مقالات به چشم می‌خورد این ایراد است که گویا کیانوری در خاطراتش شیوه سفید و سیاه و یا پاک و ناپاک را در پیش گرفته، هر کس که به او و یا به حزب انتقاد کرده است «عامل ساواک - جاسوس امریکا» خوانده و هر کس در جهت نظریات او بوده، میرا از همه ناپاکی‌ها و زشتی‌ها و اشتباهات... دانسته است.

در این مقاله کیانوری ضمن آنکه در لحن خود نرمش بیشتری نشان داده و در برخی از موارد از شدت حملات خود علیه برخی از شخصیت‌ها تا حدی کاسته است و در موردی از باقر مؤمنی پوزش خواسته ولی همچنان کلیه نوشته‌ها و اسناد ارائه شده را با واژه‌هایی نظیر «وازدگان از جنبش توده‌ای»، «لاطانات»، «تهمت‌های ناچوارنمردانه»، «دروغ مطلق»، «ادعا‌های خنده آور» و نظایر آن توصیف کرده است. کیانوری در این مقاله نیز به روال سابق و همیشگی خود کوچکترین انتقاد و ضعیفی را متوجه خود و حزب توده ندانسته و با حرکت از همین دیدگاه در بهترین حالت ارزیابی‌های منتقدین را «اشتباهات سخت» و یا «عدم آشنایی و یا کم آشنایی» اشخاص با مسایل و رویدادها دانسته است.

شایان توجه است که در خارج از کشور نیز روزنامه مردم ارگان حزب توده در شماره ۴۰۸ خود در مقاله‌ای درباره چهلمین سالگرد ۲۸ مرداد به شیوه همیشگی نه تنها هیچگونه مسئولیتی را در جریان کودتای ۲۸ مرداد متوجه حزب توده نمی‌داند، بلکه دیگر شخصیت‌ها و نیرو‌ها را متهم به پراکندن دروغ و بذر تفرقه و تحریف تاریخ کرده و نوشته‌های فریدون آذر نور درباره ۲۸ مرداد را یکی از این نمونه‌ها دانسته است.

حزب دمکرات کردستان ایران در

چنبر دوگانگی

حزب دمکرات کردستان با انتشار اطلاعاتی ای از گسترش حملات نظامی و پیشمرگه‌های این حزب با قوای نظامی و منجمله کشته شدن ۵ نفر از افراد سپاه پاسداران در این درگیری‌های نظامی خبر داده است. قبل از این نیز اعلامیه‌هایی مشابه که تشدید عملیات نظامی حزب دمکرات کردستان در منطقه را مورد تاکید قرار میداد انتشار یافته بود. این در حالی است که نتیجه عملی این حملات نظامی تا کنون تشدید جو سرکوب و نظامی کردن بیشتر منطقه توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بوده است. از سوی دیگر حزب دمکرات کردستان ایران با انتشار اعلامیه‌ای به مناسبت توافق اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین، این توافق را بعنوان نشانه پیروزی عقل و منطق بر تعصب و جنگ و آشوب و کشتار به گرمی مورد استقبال و تحسین قرار داده است. در همین اعلامیه هیچ سخنی از شعار اصلی حزب دمکرات کردستان ایران یعنی دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان به میان نیامده است. ولی در مقابل ابراز امیدواری شده که سرانجام «خلق کرد در کلیه بخش‌های کردستان» در سایه این روند به حقوق عادلانه خویش دست یابد. شایان توجه است که امضاء اعلامیه‌های مشترک این حزب با اپوزیسیون آزادیخواه و از جمله نیرو‌های چپ دمکرات متوقف

گردیده و بجای آن این حزب چندین اعلامیه مشترک با سازمانهای کمونیستی آنها از نوع سنتی و تندروان نظیر راه کارگر، چریک‌های فدائی خلق و سازمان فدائی منتشر کرده است. دو گانگی حزب دمکرات کردستان ایران در رابطه با موضوع خودمختاری کردستان در چهار چوب ایران و یا کردستان واحد منشاء اصلی تغییر سیاست در نگرش و روش این حزب به شمار می‌آید.

سومین کنگره سازمان فدائیان خلق

ایران (اکثریت)

شماره ۶۵ نشریه کار گزارشها و اسناد سومین کنگره سازمان را که به مدت ۵ روز از ۶ تا ۱۰ مرداد برگزار گردیده را منتشر کرده است. برخی از موضوعات در دستور کار کنگره که در باره هر یک قطعنامه‌ای به تصویب رسیده از این قرار بوده است: بررسی گزارش عملکرد شورای مرکزی و گروه‌های کار، تصویب سند دیدگاهها و آماج‌های سازمان، تصویب سند خط مشی سازمان، تصویب قطعنامه سیاسی، تصویب قطعنامه درباره مناسبات سازمان با نیرو‌های اپوزیسیون و انتخاب رهبری جدید سازمان. در قطعنامه درباره همکاری و گسترش روابط سیاسی با اپوزیسیون از جمله از تلاش در راه شکل گیری جبهه‌ای از جمهوری خواهان دمکرات و تبدیل آن به آلترناتیو رژیم - اتحاد عمل دو جانبه و چند جانبه بین نیرو‌ها و شخصیت‌های ملی - دموکراتیک (چپ و ملیون) و جریان‌های ملی - محلی سخن به میان آمده است. همچنین از همکاری سیاسی حول دفاع از حقوق بشر و مخالفت با سیاست‌های سرکوبگرانه و تروریستی رژیم با مشروطه خواهانی که موضع روشن نسبت به رژیم پهلوی دارند دفاع شده است. در قطعنامه سیاسی درباره مسائل ملی از جمله تاکید شده که سازمان خواهان ایرانی واحد و دموکراتیک است که در آن ستم ملی برچیده شده باشد. از نظر سازمان مبارزه با رژیم سرکوبگر و وحدت شکن، باید با مبارزه علیه هرگونه ناسیونالیسم افراطی تکمیل شود. بنا به اظهار برخی از دوستان شرکت کننده در کنگره برخی از اعضای رهبری اسبق سازمان به عضویت شورای مرکزی جدید سازمان انتخاب شدند.

هیجدهمین کنگره جبهه ملی ایران

(در اروپا)

طبق بیانیه هیات اجراییه جبهه ملی ایران (اروپا) هیجدهمین کنگره این سازمان در آلمان برگزار شد. کنگره در قطعنامه خود «محورهای کارساز اجتماعی» را از جمله به شرح زیر مورد تاکید قرار داده است:

- ۱ - دفاع از حقوق بشر و طرح آن در جوامع بین المللی جهت جلب و حمایت افکار عمومی جهان
- ۲ - آزادی انتخاباتی زیر نظر سازمان ملل متحد با پیش شرط‌های مطرح در برنامه جبهه ملی ایران (اروپا)
- ۳ - ... در مبارزات قهرآمیز و چریکی و ایجاد محیط مبارزات علنی و پر تحرک و آگاه کننده
- ۴ - تلاش جهت تغییر ساختار اجتماعی و فرهنگی حاکمیت استبدادی به ساختار اصیل و مترقی و آزاد ایرانی
- ۵ - ایجاد روابط سازنده در میان نیرو‌های مخالف حاکمیت و گسترش آن در جامعه ایرانیان
- ۶ - بحث و بررسی چگونگی گذار از حاکمیت استبداد به حاکمیت ملت
- ۷ - دفاع قاطع از تمامیت ارضی کشور و مبارزه با جریان‌های تجزیه طلب، اصل اولیه همه مناسبات سیاسی با گروه‌های مختلف ایرانی است.

سازمان مجاهدین خلق و آرم شیر و

خورشید

شورای ملی مقاومت که سازمان مجاهدین خلق ایران رکن اصلی آنرا تشکیل میدهد، اعلام کرد که برپایه تصمیمات یک نشست ۷ روزه این شورا در عراق شمار اعضای شورا از ۱۰۷ تن به ۲۳۵ نفر افزایش یافت و علامت شیر و خورشید به عنوان نشان این شورا انتخاب گردید، شورای ملی مقاومت در بیانیه خود تاکید کرده که برگزیدن آرم شیر و خورشید به معنای نشان دادن «چراغ

سبزه به سلطنت طلبان نیست. به گفته سخنگوی سازمان مجاهدین این اقدام به پیشنهاد مسعود رجوی انجام یافته و هدف از آن تاکید بر ریشه های ایرانی این جنبش می باشد. شورای ملی مقاومت با انجام این تغییرات خود را «پارلمان در تبعید» نامیده است.

چهار محور تفکر ترقیخواه

مهرداد درویش پور محقق ایرانی ساکن سوئد طی مصاحبه ای با نشریه پیوند که در کانادا منتشر می شود مسائل جنبش چپ ایران را مورد نقد و بررسی قرار داده است. وی از جمله در پی اشاره به وضع کنونی چپ ایران و دورنمای آن با توجه به وضع جامعه ایران ضمن اظهار نظر، بدرستی می گوید:

وقتی که به جامعه ایران و پیچیدگی های آن نگاه می کنیم، وقتی که به فرهنگ مذهبی و ایدئولوژی بنیادگرایی که حاکم گردیده و نشواری های موجود نگاه می کنیم، وقتی که به وضعیت اپوزیسیون آن نگاه می کنیم یک ناامیدی عمیق مرا فرا می گیرد. وقتی به حوزه جهانی هم نگاه می کنیم، حقیقتاً نمی توانم خوشبین باشم. در دورانی که در مهد دموکراسی غرب آنقدر به خود اجازه می دهند که در یک روز صد هزار نفر را بطور مثال در جنگ خلیج فارس قتل عام و آنرا مشروع جلوه بدهند، وقتی که محیط زیست این چنین بی پروا منهدم میشود، همه اینها جایی برای خوشبینی باقی نمی گذارد.

ما یاد نگرفتیم بعنوان یک فرد معترض و یک فرد روشنفکر راه خود را جدا از این وضعیت و علیرغم اینکه جهان به چه سر می رود، در متن این بدبینی عمومی بیایم و روزنه هائی هم که وجود دارد را ندیده نگیریم. این روزنه ها تا آنجا که به جامعه ایران برمی گردد جایگزین شدن موضوع دموکراسی بجای ضد امپریالیسم است که در گذشته وجود داشت. در رابطه با موضوع ضد امپریالیسم خمینی هم جای خود را باز کرده بود که بسیاری از چپ ها دقیقاً به دلیل همین شعار های ضد امپریالیستی خمینی غفلت زده شده بودند. اما آن موضوعی که جنبه اثباتی دارد دموکراسی و عدالت اجتماعی می باشند که در کنار فمینیسم و محیط زیست، چهار محور اصلی یک تفکر ترقیخواه را تشکیل می دهند. عنصر عدالت خواهی در جامعه ما قوی است. شاید یک دلیل آن وجود فقر و نابرابری هست که در آنجا وجود دارد. از اینرو در جنبش چپ ایران عدالت خواهی یکی از اصلی ترین مؤلفه هائی است که با آن خود را تعریف می کند.

مهرداد درویش پور در بخش دیگری از مصاحبه خود درباره دموکراسی می گوید:

بسیاری در نقد دموکراسی مستقیم آنرا ناکافی ارزیابی می کنند. بسیار خوب می توان شکل مختلفی از دموکراسی را در نظر گرفتار هر دو نوع دموکراسی نمایندگی و دموکراسی مستقیم و در جهت هر چه گسترده تر کردن نهاد های دموکراتیک در جامعه قدم برداشت. تاکید من بیشتر به نهاد های ضد قدرت است. خلاصه دموکراسی از منظری دیگر، نه از زاویه دموکراسی دولت گرا و نمایندگی بلکه در شکل بخشیدن به دموکراسی مشارکتی. خلاصه اینکه فکر نمی کنم اگر شهروندان هرچند سال یکبار و به نمایندگان مجلسی رأی بدهند و این مجلس به نمایندگی از جانب مردم اقدام بکند، شکل ایده آل و تضمین گریز می باشد. صرفنظر از اینکه دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی نمی تواند دموکراتیک باشد، بنا براین به عدالت اجتماعی و کنترل کارگری در اقتصاد عمیقاً اعتقاد دارم. صرفنظر از آن، دموکراسی ناشی از توازن بین طبقات اجتماعی هم هست. یعنی شما فقط بیک نوع نمی توانید دموکراسی را تضمین کنید. هرچه نهاد های دموکراتیک در جامعه، نهاد های ضد قدرت قوی تر باشند، اینها امکان می دهند جامعه مدنی قدرت سیاسی را کنترل بکند و بدین ترتیب دموکراسی در جامعه تضمین بشود. بطور مثال در سوئد که به دموکرات ترین جامعه دنیا معروف است همین چند سال پیش دولت سوسیال دموکراتیک تصمیم به منع حق اعتصاب می گیرد. شوخی شوخی نزدیک بود این طرح در پارلمان به تصویب برسد. وجود نهاد های ضد قدرت در جامعه از جمله اتحادیه های کارگری و اعتصاب خشن و اعتراض های نهاد های مختلف باعث شد کابینه استعفا بدهد و دولت عقب بنشیند. این نشان می دهد در تحلیل نهائی وجود نهاد های ضد قدرت توازن دموکراسی را در جامعه تضمین می کنند و ضامن حاکمیت آن است. من فکر می کنم برای نهائی شدن دموکراسی آنچنان که مارکس می اندیشید، دولت را یکسبه نمی توان نابود کرد. بلکه حد اقل می توان آنرا محدود و کنترل کرد. کنترل دولت توسط جامعه مدنی توسط نهاد های ضد قدرت یکی از اصلی ترین فعالیت های سیاسی و اجتماعی است که می تواند دموکراسی را تعمیق بخشد. با توجه به اینکه امروزه نگرش فتح قدرت سیاسی کم رنگ شده و می بینیم مسئله به این

سادگی هم نیست، باعث شده خیلی از فعالین اجتماعی و سیاسی کنار بکشند. اما استراتژی ضد قدرت به این روشنفکران این امکان را می دهد بدون اینکه منتظر شوند قدرت سیاسی را فتح بکنند، می توانند بعنوان نیروی ضد قدرت در جامعه عمل کنند و به این شکل ادای سهم بکنند در گسترش تکامل اجتماعی.

آخرین نکته اینکه من با برداشت دورندورف (یکی از تئوری پردازان نظریه تضاد) موافقم که می گوید جامعه ایستا نیست تا تضاد ها به انتها برسد و بعد انقلاب بشود و همه چیز روبراه شود بلکه جامعه یک دینامیزی پویا از مبارزه دارد. شما وقتی بعنوان یک ضد قدرت عمل می کنید، سیستم حاکم بسیاری از عناصر را می گیرد و درو می کند و حتی در خود تغییر می دهد. اینکه آیا همیشه این تغییرات تدریجی است یا جهش های ناگهانی، فکر می کنم آمیخته ای از هر دو. بگم کردن هر یک از آنها خطاست. من نه انقلاب را راه و روش تحول می دانم و نه رفرم را، هر دو مکمل هم می باشند. همانقدر که شما برای تغییر مبارزه می کنید، یک گام برای پیشرفت در جامعه را تضمین می نمائید.

تا آنجا که به نقش روشنفکران بر می گردد، روشنفکر رادیکال کسی است که سعی می کند با روشنگری فرهنگی در واقع تفکر انتقادی در جامعه را پرورش دهد، یعنی اگر ایدئولوژی یکی از ابزار های حاکمیت سلطه گران است در مشروعیت بخشیدن به نظم موجود، خرد انتقادی آن عاملی است که سعی می کند مشروعیت را از نظم موجود بازبستاند و در اشاعه یک فرهنگ انتقادی یا خرده فرهنگ آلترناتیو در جامعه ذی نقش باشد و من امروز خود را در این جایگاه می بینم، چه در حوزه مسائل سیاسی و چه در حوزه مسائل اجتماعی.

اطلاعیه علیه اقدامات ضد دموکراتیک

مجاهدین خلق

جمعیت دفاع از روشنفکران و محافل دموکراتیک ایران (آلمان) طی اطلاعیه ای به اقدامات ضد دموکراتیک و حملات مجاهدین علیه محافل فرهنگی بشدت ابراز نگرانی کردند. در این اطلاعیه از جمله به اقداماتی که علیه کتابفروشی بهار ایران در هامبورگ صورت گرفته، محکوم شده است. در بخش دیگری از اعلامیه با اشاره به سخنرانی محسن رضائی دبیر شورای ملی مقاومت و فشار هایی که در پی تهدید های مجاهدین به بهانه مبارزه علیه سعید شاهسوندی به محافل فرهنگی و کتابفروشی های ایران وارد می شود، روش های مستبدانه، اقدامات ضد دموکراتیک و انحصار طلبانه آنها مورد انتقاد شدید قرار گرفته است.

هزینه های تسلیحاتی جهان

«مؤسسه بین المللی تحقیقات درباره صلح استکهلم» گزارش سالیانه خود را منتشر کرد. بر اساس برآورد های این مؤسسه. هزینه های تسلیحاتی در جهان حدود ۱۵ در صد نسبت به سال ۱۹۹۱ کاهش داشته است. علت اصلی این کاهش، تقلیل شدید (۵۰٪) هزینه های تسلیحاتی کشور هائی است که قبلاً «اتحاد شوروی» را تشکیل می دادند. به نظر کارشناسان مؤسسه مزبور، از این پس، هزینه های تسلیحاتی این کشور ها در سطح کنونی تثبیت خواهد شد. در عوض، هزینه های نظامی کشور های عضو پیمان ناتو افزایش پیدا کرده است و مجموعاً به ۴۹۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۲ بالغ گردیده است. ایالات متحده حدود ۶۰ در صد هزینه های نظامی ناتو را به خود اختصاص داده است. کشور های اروپائی عضو پیمان ناتو ۱۸۲ میلیارد دلار جذب هزینه های نظامی خود کرده اند و این مبلغ ۲/۹ در صد نسبت به سال ۱۹۹۱ کاهش نشان می دهد و معادل هزینه های سال ۱۹۸۵ است. مخارج نظامی کشور های در حال توسعه که از ده سال پیش بطور منظم کاهش یافته در سال ۱۹۹۲، ۲۰ در صد رقم کل هزینه های نظامی جهان را تشکیل داد. در سال گذشته هزینه های نظامی تنها در خاور میانه و آسیای جنوب شرقی سیر صعودی طی کرده اند.

اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، کمونیستی ایران جلد ۲۲، شامل: مجلات ستاره سرخ، روزنامه پیکار، بیان حق فرقه جمهوری انقلابی ایران، ما چه می خواهیم (ذره) و برخی اسناد دیگر به همت خسرو شاکری منتشر شد

کنفرانس وین به هدف خود نرسید!*

هر چقدر که این دولتها سعی می کردند خواستهای خودشان را پیاده کنند، در حقیقت جلو تشکیل این کنفرانس عالی حقوق بشر را بگیرند، سازمانهای غیر دولتی برعکس سعی می کردند این موضوع را پیش ببرند و مسائل را مطرح بکنند. در مورد مثلاً کشتن افراد آپوزسیون خارج از کشور که دولت های غربی مثلاً آنهایی که در مهاجرت هستند، در خارج از کشور قرار دارند، چه اقداماتی برای حفاظت آنها در این کشور ها می شود. این است که بهر حال سازمانهای غیر دولتی توانستند برای اولین بار باز هم تکرار می کنم در این کنفرانس بین المللی در این نقش ای در این حالت نقشی را ایفا بکنند که تا بحال در کنفرانس های بین المللی سابقه نداشته. در يك کنفرانس دیگر هم چنین مواردی داشتیم. کنفرانس ریو دو ژانیرو راجع به محیط زیست که سازمانهای غیر دولتی هم در آنجا نقش داشتند. نقش بسیار مثبتی. ولی در این کنفرانس حقوق بشر يك حالت بسیار بسیار مثبتی بود که به نظر من تا حدودی توانستند موفق باشند.

سازمانهای غیر دولتی در این کنفرانس بین المللی
وچنان کنفرانس بودند

و. ا: می توان در کدام زمینه ها کنفرانس را موفق دانست؟

- به نظر من در طی بیست سال اخیر مسائلی مطرح شده در مورد مثلاً پناهنده ها یا مهاجرین یا مسائل زنان و کودکان، بچه هایی که از نظر روحی و جسمی مورد سوء استفاده قرار می گیرند یا مسائل مربوط به محیط زیست و در این رابطه و مثلاً مردمی که مجبور به ترك محیطی هستند، رابطه نقض مستقیم حقوق بشر با مسائل اقتصادی يك کشور، اینها چیز هائی هستند که در این بیست سال اخیر همیشه مطرح شده و بطور پراکنده در کنوانسیون های مختلف یا در اسناد مختلف در سازمان ملل متحد مورد بحث و گفتگو قرار گرفته اند ولی هیچگاه بعنوان يك مجموعه بیرون نیامده بودند. که به نظر من این کنفرانس وین يك مجموعه ای است، قدم دیگری است در مورد تکمیل کردن مسائلی که راجع به حقوق بشر می شود. یعنی شما می توانید کنفرانس وین را به عنوان مجموعه دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ بدانید که به نظر من از این نظر درست است که این کنفرانس حالتی پیشنهادی داشته و چیز مهم عملی وجود ندارد. ولی در کل بهر حال مسائلی را بطور کلی قبول کردند مثلاً مسئله جهانی بودن حقوق بشر. خوب این مسئله که برخی دول مثل جمهوری اسلامی و کشور هایی مثل چین و اندونزی در کنفرانس شان در بانکوک سعی می کردند که از این راه بگویند حقوق بشر را باید در رابطه با مسائل داخلی هر کشور از نظر مذهبی - اجتماعی - اقتصادی و یا سیاسی بررسی کرد که در این کنفرانس وین به کلی رد شد و گفتند که اصلاً سر این مسئله صحبت نمی کنید یعنی آزادی بیان و آزادی عقیده هیچ ربطی به مسائل مثلاً مذهبی ندارند. این بود که سر این مسئله دیگر هیئت نمایندگی ایران با چین و اندونزی و سوریه نتوانستند آنطور که فکر می کردند کاری در این مورد از پیش ببرند. ولی بهر حال آنها سعی خودشان را کردند و زور خودشان را زدند، که این سیاست را پیش ببرند. ولی از آنجایی که برای این کشور ها مهم است که در يك مجمعی، کنفرانس بین المللی، بهر حال نتیجه ای داشته باشد و نتیجه مثبت بدهد. بنا بر این در نهایت قبول کردند. ولی خوب مثلاً این را هم باید در نظر داشت که لغو معاصره بوسنی، خوب

و. ا: شما بعنوان نماینده يك سازمان غیر دولتی در کنفرانس وین شرکت کردید، نقش سازمان های غیر دولتی در چنین نشست هایی چیست؟

- سازمان های غیر دولتی برای اولین بار توانستند در چنین نشست هایی شرکت کنند. خوب سازمانهای غیر دولتی چند جور داریم. یعنی اگر بخواهیم تقریباً از نظر برسمیت شناختن سازمانها مطرح کنیم دو نوع سازمان غیر دولتی داریم یکی که حق رأی دادن ندارند و می توانند به عنوان ناظر در کنفرانس شرکت کنند یعنی حالت ناظر دارند. دوم سازمانهای غیر دولتی که چنین نقشی را در تشکیلات سازمان ملل متحد ندارند. حالا در این کنفرانس بین المللی سازمانهایی که آن نقش ناظر را داشته باشند مسئله ای برایشان وجود نداشت بهر حال توانستند شرکت کنند. در مورد سازمانهای غیر دولتی قبلاً تصویب کرده اند که در این کنفرانس چه سازمانهایی میتوانند شرکت کنند:

۱- سازمانهای حقوق بشری که در مورد حقوق بشر و در موارد نقض حقوق بشر کار کرده اند حالا یا شکنجه باشد یا اعدام یا حق کار و یا هر چیز دیگری که مربوط به مندرجات کنوانسیون و یا اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد.

۲- سازمانهایی که در مسائل پیشرفت و توسعه کشور ها کار کرده اند مثل سازمانهایی که بیشتر در مورد مسائل جهان سوم کار می کنند.

این دو شرط بود که سازمانها بتوانند در این کنفرانس شرکت کنند البته بعنوان ناظر. حالا کمیته دفاع از حقوق بشر سه سازمان پاریس و بن و برلن که در این اواخر واحد های وین و پاریس بهر حال کارشان در این مورد بیشتر بوده، تماسهایشان بیشتر بوده و مذاکرات بیشتری داشته اند چه قبل از کنفرانس در رابطه با برگزاری کنفرانس یا برنامه ریزی سازمانهای غیر دولتی قبل از کنفرانس حقوق بشر و نقش اساسی داشته اند.

سازمانهای غیردولتی آنتی تز دولت ها هستند

و. ا: این کنفرانس تا چه حد توانست انتظارات شما را برآورده سازد؟

- در مورد اینکه خود کنفرانس چه اثراتی داشته: اگر بخواهیم در نظر بگیریم بعد از اعلامیه جهانی حقوق بشر به نظر من این کنفرانس وین به هدف اصلی خود نرسیده. این درست است که مثلاً یکی از اهداف این بود که کمیساریای عالی حقوق بشر انتخاب شود. یعنی حد اقل اینجا در مورد دفتر و شکل گرفتن این مرجع صحبت شد و یا مثلاً دادگاهی که فقط رسیدگی بکند به نقض حقوق بشر و اینکه يك مرجع دیگری هم باشد از نظر قانونی. ولی خوب این چیز ها بود که از اول هم برای ما روشن بود که به همین سادگی ها و حتی در سالهای آینده هم بقول معروف عملی نخواهد گشت. برای آنکه آنطور که می دانید سازمان ملل متحد متشکل از دول است و دولت ها هم باوجود آنکه روی کاغذ و در ملاء عام همیشه اظهار می کنند که ما نمایندگی ملت را داریم نمایندگی خلق را داریم ولی در حقیقت این دولت ها هستند که استثمار می کنند، دولتها هستند که ناقض حقوق بشر هستند. در نتیجه سازمانهای غیر دولتی که در آن کشور ها یا خارج از آن کشور ها کار می کنند در مقابل این دولتها قرار گرفته اند یعنی آنتی تز این دولتها هستند. سازمانهای غیر دولتی در این کنفرانس بین المللی وچنان کنفرانس بودند. یعنی

این مسئله ای بود که دول غرب با آن مخالفت کردند. و تنها کشوری که رای مثبت داد اطریش بود که آنهم بهر حال گفتند که در هر حال باید به بوسنی هرزگوین و این مسلمانان کمک شود. برای اینکه اینها دارند قتل عام می شوند و تمام دنیا دارد فقط نگاه می کند، باوجود اینکه بحث در مورد این محاصره هم در نیویورک همانطور که دیدیم نتیجه ای نداد. یعنی بهر حال نشان داد که در نهایت و در عمل بهر حال این محاصره ای که از طرف کشور های اسلامی مطرح شده بود آن نتیجه ای که باید می داد نداد و به این بن بست رسید و هنوز هم در نیویورک راجع به آن بحث است.

شما می توانید کنفرانس وین را به عنوان مجموعه دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ بدانید

ر. آ: جامعه دفاع از حقوق بشر در کنفرانس چه نقشی داشت؟

- در مورد اینکه جامعه دفاع از حقوق بشر در کنفرانس چه نقشی داشته، باید بگویم که در برنامه ریزی گردهمایی سازمانهای غیر دولتی این جامعه فعالیت داشته و کمیته دفاع از حقوق بشر به اسم کمیته دفاع از حقوق بشر تنها سازمان ایرانی بوده که با در نظر گرفتن فعالیت های ده دوازده سال اخیرش، از دفتر سازمان حقوق بشر سازمان ملل در ژنو به عنوان سازمان غیر دولتی به رسمیت شناخته شده، و از آن دعوت کرده بودند که در کنفرانس وین شرکت کند که همانطور که دیدیم خوب جمهوری اسلامی با شرکت این جوامع حقوق بشر پاریس و وین در کنفرانس مخالفت کرد و حتی من شنیدم که مثلا هیات نمایندگی های کشور های دیگر هم که گفته اند که اگر این کمیته نه فقط کمیته دفاع از حقوق بشر نه بخواهند در کنفرانس شرکت کنند، نمایندگان دولتها شرکت نخواهند کرد. تا این حد این دفتر و رئیس کنفرانس آقای ابراهیم فال را تحت فشار قرار دادند که اینها هم از آنجایی که بهر حال سازمان ملل متحد همانطور که گفتیم از دولتها تشکیل می شود و اعضای آن از دولتها هستند مجبور به عقب نشینی شدند و اعلام کردند که سازمانهایی مثل حقوق بشر به عنوان ناظر نمی توانند شرکت کنند با وجود اینکه باز هم بگویم شرکت ما در این کنفرانس با شکست مواجه نشد برای اینکه با کاری که جمهوری اسلامی کرد بهترین تبلیغ بود برای کمیته دفاع از حقوق بشر وین و پاریس که عفو بین الملل و تمام سازمانهای غیر دولتی موضع گرفته و اعتراض کردند (همان روز اول کنفرانس). اما در کنفرانس سازمانهای غیر دولتی که سه روز بطول انجامید صحبت های زیادی شد. جلسات متعددی بود که ما هم شرکت کردیم و مسائلی راجع به حقوق بشر در این حوزه مطرح شد. در مورد کنفرانس بین المللی هم از آنجایی که ما عضو لیک بین المللی حقوق بشر (فدراسیون بین المللی حقوق بشر) در سازمان ملل متحد هستیم به عنوان ناظر آنجا جایگاه داشتیم و می توانستیم شرکت کنیم اما از طریق فدراسیون بین المللی حقوق بشر از این مجرا کمیته دفاع از حقوق بشر هم واحد وین و هم واحد پاریس توانستند مثلا در کنفرانس شرکت کنند. موضوع حفاظت از اپوزیسیون در خارج از کشور را مطرح سازند. این مسئله ای بود که در آنجا مطرح شد و اتفاقاً در بیانیه هم آمده که دول موظفند که از افرادی که در اپوزیسیون هستند و در خارج از کشور فعالیت دارند حفاظت نموده و اقدامات لازم را بنمایند. و مسائل را مثل سابق سرسری نگیرند که مثلا اگر تلفنی اطلاع دادند که جریانی در خطر است بقل معروف اقدام لازمه بعمل آورند.

ر. آ: آیا «جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران» تنها سازمان غیر دولتی حاضر در کنفرانس از ایران بود؟ آیا مجاهدین تحت حمایت دولت عراق در این کنفرانس شرکت کرده اند. شما در این زمینه چه اطلاعاتی دارید؟

- در مورد شرکت سازمانها، ببینید کمیته دفاع از حقوق بشر توانست به اسم خودش که از نظر قوانین در اطریش و فرانسه به ثبت رسیده دعوت شود ولی نتوانست به همان نام در کنفرانس شرکت کند و به اسم فدراسیون بین المللی حقوق بشر آنجا بود. سازمانهای ایرانی که توانستند در آنجا شرکت کنند یکی سازمان مجاهدین خلق ولی به اسم بنیاد مرحوم کاظم رجوی بود که در کنفرانس شرکت داشت و آنجا توانستند اعلام موضع کنند. ولی مسئله ای که به نظر من باید به آن رسیدگی کرد یعنی مسئله ای که به نظر من حق هر سازمانی است که بخواهد در کنفرانس بین المللی حقوق بشر شرکت کند. منتها ضوابطی که خود دفتر حقوق

بشر ژنو تعیین کرده بود یکی این بود که سازمانها باید فقط کار حقوق بشری کرده باشند. از آنجایی که ما می دانیم خوب سازمان مجاهدین خلق فقط کار حقوق بشری نکرده یعنی اینها در حقیقت با مبارزه مسلحانه مقابل جمهوری اسلامی ایستاده اند و این به عنوان کار حقوق بشری نمی تواند محسوب گردد. ولی باز می گویم حق هر سازمانی است که بخواهد شرکت کند ولی بر مبنای آن ضوابطی که خود آنها تعیین کرده بودند. بهر حال سازمان مجاهدین توانستند از طریق بنیاد کاظم رجوی در این کنفرانس شرکت کنند. سازمانهای دیگری هم بودند که در کنفرانس سازمانهای غیر دولتی شرکت کردند ولی در کنفرانس بین المللی شرکت نداشتند. اما تنها سازمان غیر دولتی که توانست در این کنفرانس شرکت کند همین جامعه دفاع از حقوق بشر در وین و پاریس بود و بنیاد کاظم رجوی و اما در کنفرانس سازمانهای غیر دولتی خوب مثلا گروه زنان آقای دکتر گنجی شرکت داشتند و یا آقای فریدون هویدا که ایشان هم فقط در کنفرانس سازمانهای غیر دولتی شرکت کردند. سازمانهای کوچک دیگری هم بودند که همه را بخاطر ندارم.

ر. آ: برخورد هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی با شما چه بود؟

- برای مثال مسئله ای که در کنفرانس از جانب این سازمانهای حقوق بشری (وین و پاریس) مطرح شد جریان دستگیری زنان به خاطر حجاب در ایران بود که در جریان کنفرانس توانستیم مسئله را در مراحل بالا مطرح نمائیم و کلی جنبه تبلیغاتی داشت. با اعلامیه ای که ما به زبان انگلیسی و آلمانی منتشر کردیم و در دست مطبوعات و خبرنگاران قرار دادیم و آنها توانستند هیئت نمایندگی ایران را در این مورد سؤال پیچ کنند، که بهر حال برای هیئت نمایندگی ایران حالت خوشی نداشت. برای اینکه مسئله حقیقت داشت و درست همزمان با کنفرانس اتفاق افتاده بود و اینکه خلاصه اینها باید جوابگو می بودند. با وجودیکه هیئت نمایندگی ایران مسئله دستگیری زنان را تکذیب کرد ولی برایشان حالت فوق العاده ناخوشایندی پیش آمد و اصولاً می توانم بگویم بودن و موجودیت جوامع دفاع از حقوق بشر در کنفرانس برای هیئت نمایندگی ایران مسئله قابل قبولی نبود و نمی توانستند براحتی این مسئله را بپذیرند.

ر. آ: در مورد گروههای دیگر ایرانی وضع چگونه بود؟

- ما فکر می کنیم از حق ملت ایران و حقوق ملت ایران در این زمینه در کنفرانس دفاع کردیم. ما حد اقل در سالهای اخیر نشان دادیم که در عمل کار می کنیم، که واقعاً با کاری که جوامع دفاع از حقوق بشر انجام داده اند چه از نظر کار حقوق بشری و چه در دفاع از حقوق پناهندگان سیاسی در کار عملی در سطح مراجع بین المللی یا مراجع اطریش بهر حال برای ایرانیان کار مثبت ما ثابت شده است. حالا ببینید بنیاد کاظم رجوی به عنوان یک سازمان غیر دولتی تا آنجایی که ما اطلاع داریم از طرف دفتر حقوق بشر ژنو به رسمیت شناخته شده و از این طریق هم توانستند در این کنفرانس شرکت کنند. بهر حال آنها هم به راه خودشان با اعلام مواضع، در حضور حاضرین در کنفرانس و مطبوعات راجع به وضع حقوق بشر در ایران صحبت کردند. که به نظر من مثبت بود و نباید نادیده گرفت. در مورد اینکه حالا این بنیاد به اسم خودش یا از طریق دولت عراق توانسته در کنفرانس شرکت کند خوب این مسئله ای است که به نظر من خود مجاهدین باید به آن جوابگو باشند. این است که من نمی توانم در اینجا نظری بدهم. بهر حال اینها دارای امکاناتی از دول بیگانه هستند. و این مسئله مجاهدین است و من نمی توانم درباره اش اعلام موضع کنم.

برخی فکر می کنند مثلا فقط با دادن شعار و یا گفتن دفاع از زندانیان سیاسی و یا آزادی برای زندانیان سیاسی و لغو حکم اعدام کار حقوق بشری انجام داده اند

ر. آ: همزمان با فعالیتهای جامعه دفاع از حقوق بشر در وین کمیته دیگری به نام کمیته اعتراض علیه نقض حقوق بشر در وین فعالیت داشت. نظر شما در مورد فعالیتهای این کمیته چه بود؟

- در مورد تشکیل کمیته های دیگر حقوق بشر. به نظرم این حق هر سازمان سیاسی و غیر سیاسی و صنفی است که بخواهد

می خواهند کار حقوق بشری بکنند. به نظر من این حق دموکراتیک برای هر سازمان است. منتها نظر شخص من این است که کار حقوق بشری آخر کاری نیست که مثلاً از امروز به فردا یک سازمانی بگوید ما کار حقوق بشری می کنیم. کمیته های دفاع از حقوق بشر که از سال ۱۹۸۱ به بعد تشکیل شده اند تا بحال دارای سوابق کاری بودند و کارشان هم به این شکل بوده که از طریق مراجع بین المللی مخصوصاً سازمان حقوق بشر، دفتر حقوق بشر سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده اند. یعنی دعوت و شرکت جوامع دفاع از حقوق بشر پاریس، و رین نشان دهنده این است که سازمانها با کاری که در گذشته ارائه داده اند چه از نظر عملی و چه از نظر نوشتن و کار تحقیقی و کارهای حقوقی خودشان را شناسانده اند. این است که خوب هر سازمان دیگری هم که بخواهد مثلاً کار حقوق بشری بکند هیچگاه نمی تواند به این زودی ها به رسمیت شناخته شود. برای اینکه فقط سازمان و تشکیلات نیست، افرادی که در این تشکیلات کار می کنند، تماسهایی که با افراد مختلف در کمیسیون حقوق بشر ژنو و یا کمیته حقوق بشر نیویورک یا استراسبورگ برقرار سازند و یا ارتباط با عفو بین الملل و سازمانهای غیر دولتی دیگر، اینها در طی این سالهای اخیر با تماسهایی که با این مراجع داشته اند خود را مطرح کرده اند و این مراجع از کمیته های حقوق بشر شناخت دارند و یک رابطه متقابل برقرار شده است. این مسئله که من فکر می کنم که هر سازمانی - مخصوصاً بعد از تشکیل این کنفرانس - بخواهد سازمان حقوق بشر تشکیل بدهد می تواند فوراً وارد کار بشود. این یک طرف چریان است. طرف دیگر اینکه خوب کار حقوق بشری هم خودش یک درسی است که به نظر من باید این درس را فراگرفت. برخی فکر می کنند فقط مثلاً با دادن شعار و یا گفتن دفاع از زندانیان سیاسی و یا آزادی برای زندانیان سیاسی و لغو حکم اعدام کار حقوق بشری انجام داده اند. من می توانم از جانب خودم بگویم که حد اقل ۲۰ سال است که در این کار فعالیت دارم.

ما به نیروهای جدید و همکاری احتیاج داریم

و. آ: بهر حال برخورد شما با چنین فعالیت هایی که هر روز هم گسترش می یابد چیست؟

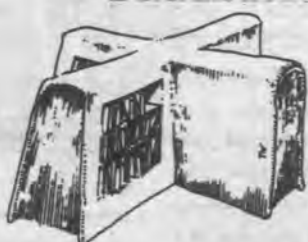
- همانطور که گفتم به نظر من این مسائل هنوز در سازمانهای سیاسی حل نشده. مثلاً من خیلی خوشحال می شدم اگر با همین کمیته اعتراض به نقض حقوق بشر که از رفقای قدیمی تشکیل شده همکاری می کردیم. ما از تمام سازمانهای سیاسی از راست گرفته تا چپ دعوت می کردیم، اعلام می کردیم کنفرانس حقوق بشر دارد تشکیل می شود تمام سازمانهای سیاسی بیایند تا مسائل ایران را با هم مطرح کنیم. البته آنوقت دیگر ترسی نداشتیم اما اگر سازمان حقوق بشر بخواهد موضعگیری سیاسی بکند عده ای خواهند گفت این جامعه حقوق بشر رنگ سیاسی دارد کار می کند به اسم حقوق بشر اما رنگ سیاسی دارد، حاضر نیست با این گروه یا سازمان یا افراد کار بکند. خلاصه فکر نمی کنم سازمانهای سیاسی با تشکیل چنین کمیته هایی به اهدافشان برسند. باز هم تکرار می کنم ما به نیروهای جدید و همکاری احتیاج داریم و امیدواریم که بچه های جوان بیایند و با ما کار کنند کسانی که اعتقاد به حقوق بشر دارند. اما گاهی هم اتفاق افتاده که مثلاً افرادی آمده اند و با کمیته کار کرده اند بعد فریادشان بلند شده که مثلاً ما فکر می کردیم که لغو حکم اعدام فقط در مورد زندانی سیاسی است و نه در مورد قاتلی که به عنوان مثال بچه را مورد تجاوز قرار داده است.

و. آ: سازمان های حقوق بشر چه نوع همکاری می توانند با این نیرو ها داشته باشند؟

- عده ای می گویند حقوق بشر به عنوان اپوزیسیون محسوب می گردد. البته درست است که حقوق بشر جزئی از اپوزیسیون است و شکی در آن نیست. منتها این را باید در نظر گرفت که سازمانهای سیاسی در پی برانداختن جمهوری اسلامی هستند و حقوق بشر به این مسئله کاری ندارد. و مسئله اش فقط نقض حقوق بشر است و نه براندازی جمهوری اسلامی. و موقعی که حقوق بشر در مقابل براندازی جمهوری اسلامی موضع بگیرد به عنوان «موضع حقوق بشری» بگیرد آن دیگر حقوق بشر نیست. بازگردم به حرف اولم هر سازمانی حق تشکیل سازمان حقوق بشری دارد. منتها مسئله این است که آیا واقعاً می تواند اهداف حقوق بشری را دنبال کند یا خیر؟ اهدافی که در عین سادگی شان بسیار پیچیده هستند.

و. آ: آقای علیزاده از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید تشکر میکنم

• این مصاحبه بدلیل تراکم مطالب در شماره گذشته چاپ نشد. بخاطر این تاخیر از خوانندگان و آقای علیزاده پوزش می خواهم.



کار حقوق بشری بکنند. به نظر من این حق دموکراتیک برای هر سازمان است. منتها نظر شخص من این است که کار حقوق بشری آخر کاری نیست که مثلاً از امروز به فردا یک سازمانی بگوید ما کار حقوق بشری می کنیم. کمیته های دفاع از حقوق بشر که از سال ۱۹۸۱ به بعد تشکیل شده اند تا بحال دارای سوابق کاری بودند و کارشان هم به این شکل بوده که از طریق مراجع بین المللی مخصوصاً سازمان حقوق بشر، دفتر حقوق بشر سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده اند. یعنی دعوت و شرکت جوامع دفاع از حقوق بشر پاریس، و رین نشان دهنده این است که سازمانها با کاری که در گذشته ارائه داده اند چه از نظر عملی و چه از نظر نوشتن و کار تحقیقی و کارهای حقوقی خودشان را شناسانده اند. این است که خوب هر سازمان دیگری هم که بخواهد مثلاً کار حقوق بشری بکند هیچگاه نمی تواند به این زودی ها به رسمیت شناخته شود. برای اینکه فقط سازمان و تشکیلات نیست، افرادی که در این تشکیلات کار می کنند، تماسهایی که با افراد مختلف در کمیسیون حقوق بشر ژنو و یا کمیته حقوق بشر نیویورک یا استراسبورگ برقرار سازند و یا ارتباط با عفو بین الملل و سازمانهای غیر دولتی دیگر، اینها در طی این سالهای اخیر با تماسهایی که با این مراجع داشته اند خود را مطرح کرده اند و این مراجع از کمیته های حقوق بشر شناخت دارند و یک رابطه متقابل برقرار شده است. این مسئله که من فکر می کنم که هر سازمانی - مخصوصاً بعد از تشکیل این کنفرانس - بخواهد سازمان حقوق بشر تشکیل بدهد می تواند فوراً وارد کار بشود. این یک طرف چریان است. طرف دیگر اینکه خوب کار حقوق بشری هم خودش یک درسی است که به نظر من باید این درس را فراگرفت. برخی فکر می کنند فقط مثلاً با دادن شعار و یا گفتن دفاع از زندانیان سیاسی و یا آزادی برای زندانیان سیاسی و لغو حکم اعدام کار حقوق بشری انجام داده اند. من می توانم از جانب خودم بگویم که حد اقل ۲۰ سال است که در این کار فعالیت دارم.

کار حقوق بشر یک کار سیاسی است، ولی رنگ سیاسی ندارد.

همین افراد سیاسی که الان می خواهند کار حقوق بشری بکنند به ما لیبرال و بورژوا می گفتند، و به عفو بین الملل مثلاً می گفتند سازمان سیا.

برای من هم اوائل خیلی مشکل بود که آدم به غیر از این الفبای حقوق چیزی نداند. به نظر من باید اول آنها را یاد گرفت و این هم تجربه می خواهد. فقط داشتن سواد، کافی نیست. تجربه کاری هم هست که در این شرایط چطور می شود به افرادی که در زندانهای جمهوری اسلامی هستند کمک کرد. گاه آدم احساس عجز می کند. این به نظر من خیلی مهم است که آدم بتواند خودش واقعاً از نظر احساسی با انسانهایی که آنجا هستند تطبیق بدهد. چطور می توانیم آنچه را که یاد گرفتیم در رابطه با احساس آنها که آنجا هستند و ما که آزادیم پیاده کنیم. و واقعاً به زندانیان سیاسی کمک کنیم. اما مسئله ای که در این چند سال اخیر برای من ثابت شده این است که حقوق بشر هیچگاه نمی تواند به عنوان یک سکوی پرش برای یک چریان سیاسی مورد استفاده قرار بگیرد. ببینید سازمانهای سیاسی بعد از شکستی که در کارهای خونشان در مقابل جمهوری اسلامی خوردند، بعد از انقلاب دچار سرخوردگی شدند. این سرخوردگی باعث شد که خیلی ها این سوال را از خود بکنند که چرا نتوانستیم کاری از پیش ببریم. از آنجا که من همیشه به این اعتقاد داشته ام که جریان حقوق بشر آنی تر از این سازمانهای سیاسی است، یعنی سازمانهای سیاسی مسئله شان گرفتن قدرت است و پشت گرفتن قدرت همیشه مسئله نقض حقوق بشر مطرح شده (در تمام طول تاریخ) بنابراین سازمانهای حقوق بشری مادام العمر به عنوان اپوزیسیون در مقابل سازمانهای سیاسی (به شکل مثبت آن نه منفی) قرار می گیرند. اگر همان سازمانهای سیاسی روزی قدرت به دستشان آمد همانجا سازمانهای حقوق بشر جلو آنها بایستند و مسئله حقوق بشر همیشه مطرح باشد. سازمانهای حقوق بشری هیچگاه به عنوان یک سازمان سیاسی شناخته نمی شوند. ممکن است بگوئیم کار حقوق بشر یک کار سیاسی است ولی رنگ سیاسی ندارد. سازمانهایی که به نظر من الان به عنوان حقوق بشر چه از طرف دکترا گنجی چه از طرف سازمانهای چپ تشکیل شده اند و می شوند به نام کمیته یا هر نام دیگری، سازمان سیاسی هستند که به خاطر سرخوردگی سعی می کنند از طریق حقوق بشر کارشان را پیش ببرند. که به نظر من هم مثبت است و هم منفی. از طرفی آدم به این مسئله پی می برد که بالاخره افراد و سازمانهای سیاسی به این نتیجه رسیده اند که حقوق بشر مهم است. چون من به خاطر دارم ۱۰ یا ۱۵ سال پیش همین افراد سیاسی که الان

اسلامی در زمینه توجیه این اصل
که:

کلیه قوانین و مقررات مدنی،
جزائی، مالی، اقتصادی اداری،
فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر
اینها باید بر اساس موازین اسلامی
باشد. این اصل بر اطلاق یا همه
اصول قانون اساسی و قوانین و
مقررات دیگر حاکم است و تشخیص
این امر بر عهده شورای نگهبان
است. (اصل چهارم قانون اساسی)

در واقع تنها منحصر به
کنفرانس وین نبوده بلکه این تلاش
توسط گروههای اعزامی جهت
شرکت «فعال» و «پرچوش و
خروش» در سمینار ها، میز گرد ها
و مجامع بین المللی و براه انداختن
بحث هائی حول «مشروعیت» دادن
به برداشتها و تفاسیر گوناگون از
حقوق بشر و میثاق آن از مدتها
پیش دنبال شده که نمونه ای از آن
سال گذشته در شهر هامبورگ نیز
برگزار گردید.

ملت ایران و بویژه زنانمان که
خود شاهد بازتاب اصل فوق در قالب
لوائح، قوانین، بخشنامه ها و
مقررات حاکم بر کلیه مناسبات
اجتماعی میباشد و تضاد آشکار
بسیاری از این مقررات بخصوص در
رابطه با حقوق زنان با اصول مندرج
در میثاق بین المللی حقوق بشر بر
آنان آشکار است، بخوبی میدانند که
قرار دادن شریعت بعنوان منبع
اصلی و در عمل یگانه حقوق اساسی
و مدنی و... تاکنون برای جامعه
ایران چه نتایجی در برداشته و در
صورت تداوم در برخورد داشت. اما
بررسی مفایرتهای سیستم حقوقی
و قانونی ما با اصول پذیرفته شده
جهانی و پرداختن به تناقضات
واقعیت های امروز و نیاز های مردم
و کشورمان با اجرای طایق النعل
بالنعل اصول و احکام هزار و پانصد
سال گذشته امری است که اهمیت
نظر دور داشت. بعنوان نمونه
مقایسه اصل بیستم قانون اساسی
جمهوری اسلامی و ماده یک میثاق
جهانی حقوق بشر به درک بهتر
مسئله یاری میرساند:

«تمام افراد بشر آزاد دنیا می
آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم
برابرند...»

(ماده یکم اعلامیه جهانی حقوق
بشر)

«همه افراد ملت اعم از زن و مرد
یکسان در حمایت قانون قرار دارند
و از همه حقوق انسانی، سیاسی،
اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با
رعایت موازین اسلام برخوردارند.»

سلاح استراتژیک شریعت در نقض حقوق زنان

فرخنده

های مختلف، خود را درگیر جنگ
لفظی علیه کشور های صنعتی و
قدرتمند جهان غرب نمود.

اما در این حملات و تبلیغات با
عدم تفکیک مفرضانه صفوف
معترضین به سیاست خلاف انسانی
رژیم حاکم در ایران و سعی در بی
اعتبار نمودن اعتراضات و
افشاگریهای بحق ارگانها و
سازمانهای غیر دولتی حقوق بشر
تحت عنوان «تبلیغات غرب و
آمریکا» و «با دخالت در امور داخلی»
خواندن فشار افکار عمومی جهانی
برای بر کرسی نشاندن خواست
تجدید و تغییر این سیاستها، عملاً
از هیچ تلاشی در جهت مخدوش
کردن صفوف حامیان واقعی اجرای
حقوق بشر کوتاهی نشد.

حکومت جمهوری اسلامی نه
تنها با اینهمه اعتراض و افشاگری
وقعی نگذاشت، بلکه حتی در دوران
برگزاری این کنفرانس نمونه هائی
از عریانترین موارد نقض حقوق
بشر را بصورت آزار و اذیت زنان و
مردان در خیابانهای پایتخت و سایر
شهر های بزرگ میهنمان
بمناسبتهای مختلف از جمله
بمناسبت هفته «امر به معروف و
نهی از منکر» به عرصه نمایش
میگذارد. و بدین ترتیب روشن
میسازد که نه تنها قصد هیچگونه
تجدید نظر و عقب نشینی نداشته،
بلکه با شرکت فعال در بحثهای ذکر
شده و ارائه نظراتی نظیر لزوم
پایبندی به احکام شریعت در کشور
های اسلامی در واقع بدنبال کسب
جواز تفسیر بعید از میثاق جهانی
حقوق بشر و در نتیجه مشروعیت
بخشیدن به اعمال غیر انسانی خود
میباشد. البته هیئت نمایندگی
دولتی ایران در این تلاشها تنها نبوده
و در طول کار کنفرانس از حمایت و
همصدائی برخی کشور های
اسلامی و غیر اسلامی دارای
عملکرد و سیستم فکری مشابه
نظیر پاکستان، اندونزی، سوریه و
چین برخوردار بود.

فعالیت تبلیغی جهانی جمهوری

بطور مستقیم تر و مشخص تر
سرنوشت زنان در چهار چوب نظام
جمهوری اسلامی و احیانا تحولات
آتی آنها تحت تاثیر قرار داده و یا
راه دادخواهیهای آینده اش را
بگشاید.

مطابق انتظار یکی از
مهمترین و بفرنجترین مباحث
مطروحه در این کنفرانس این
سؤال گریه بود که آیا میثاق
جهانی حقوق بشر که محتوی پایه
ای ترین حقوق انسانها و از جمله به
رسمیت شناختن همه جانبه حقوق
مساوی برای زن و مرد است،
مشمولیتی عام و جهانی داشته، یا
در صورت تناقض با حقوق مدون،
فرهنگ، سنت و مذهب کشور
های جداگانه میتواند و می بایست
مورد تفسیر قرار گیرد؟ یا
بعبارتی دیگر آیا سرنوشت عملی
و اجرائی این حقوق در اختیار و
انحصار صاحبان قدرت و حکومت
در این کشورهاست؟

پاسخی که حکومت جمهوری
اسلامی توسط رسولان اعزامی
خود به این کنفرانس میدهد را
میتوان اگر نه چندان آسان اما با
بخروج دادن اندکی صبر و حوصله و
دقت در لابلای سخنان پرطمطراق
و «هنرمندانه» آنان در «تعریف و
تمجید» از حقوق بشر بیرون
کشید. هیئت نمایندگی ۲۱ نفره
جمهوری اسلامی که در طول
شرکت خود در کنفرانس از فعالیت
وسیع در زمینه مسائل مهم روز
نظیر جنگهای قومی در کشور
سابق یوگسلاوی و تبلیغ و حمایت
شدید از مسلمانان بوسنی غافل
نبود، طبق روال و سیاست
عمومی و همیشگی حاکمیت، با
طرح حملات شدید علیه سیاست
کشور های غربی و بویژه آمریکا
که از حقوق بشر جماعتی علیه
کشور های دیگر، بویژه کشور های
جهان سوم ساخته اند و با
موضعگیری علیه عملکرد یک بام و
دو هوای غرب در زمینه برخورد به
موارد نقض حقوق بشر در کشور

حقوق انسانی تنها آنگاه نقض
میشود که فرد یا افرادی بدلیل
دگراندیشی یا داشتن مذهب و
منشی دیگر بطور آشکار یا پنهان
مستقیم یا غیر مستقیم مورد ایداء
و شکنجه قرار میگیرند، بلکه در
شرایط کنونی جهان و در اثر رشد و
تکوین اندیشه های بشردوستانه
جامعه انسانی مفاهیم و اطلاق های
حقوق بشر آنچنان ظریف و دقیق
گشته و مرز ها و مصداقهای آن
بقدری وسعت یافته که تا سرحد
بازنگری رفتار های خصوصی و رد
ناهنجاریهای مناسبات میان
انسانها پیش رفته و حتی بعضاً
بنیانهای فرهنگی، سنتی، اخلاقی،
مذهبی، اقتصادی و سیاسی
خوگرفته شده توسط ملتھائی که
قرنهاست زندگی خود را با آن
مطابقت داده اند، را بزیر سؤال
میکشند.

تحت تاثیر چنین درکی، پس از
قرنها اسارت زن در پیچ و خم
تبعیضات قانونی، بی عدالتیهای
اخلاقی و مناسبات غلط فرهنگی
در جامعه ایران و پس از بر آب
شدن کلیه امیدها و چشمداشتها به
تحولات دهه گذشته مبنی بر
دستیابی بر جایگاهی درخور و
شایسته و رفع مشکلات فوق،
اینبار جامعه زنان روشنفکر این
کشور در عصر خوداگاهی،
سربرافراشتن بعنوان انسانی
مستقل و همتا و همپای مرد و با
پای محکم در راه تلاشی و مبارزه
برای رسیدن به اهداف دیرینه خود،
مشغول از مون خویش در جبهه های
مختلف از جمله حضور و فعالیت
در مجامع بین المللی است. در این
راستا کنفرانس جهانی حقوق بشر
وین حادثه ای بود که اینبار توسط
وی با حساسیتی عمیق تر و

جوئی هشیارایی بیشتر مورد پی
قرار گرفت، چه انتظار میرفت در
این مجمع جهانی مسائل از زوایائی
مورد بررسی و گفتگو و جمع بندی
قرار گیرند که نتایج حاصله از آن

در اینجا تصانفی نیست که بجای بیان صریح قانون اساسی به حقوق مساوی تمامی انسانها (یعنی تمامی زنان و مردان) بهمانگونه که ماده یک منشور جهانی حقوق بشر بدان صراحت دارد، از «حمایت یکسان» قانون از زن و مرد یاد میشود. به این مفهوم که حمایت قانون امری بدیهی خواهد بود، اگر حتی موجودیت خارجی داشته باشد و به رسمیت شناخته شده باشد و اصولاً چنین حقی از تعرض محفوظ بوده و صاحبان آن اعم از مرد و زن یکسان در حمایت قانون قرار میگیرند. اما تکلیف چیست اگر اساساً در مسئله ای مشخص و قابل مقایسه حق مساوی به زنان و مردان داده نشده باشد مانند مورد ارث، طلاق، تحصیل در برخی رشته های دانشگاهی و...؟ آیا در اینصورت «حمایت یکسان قانون» از این دو، مفهوم خود را از دست نمیدهد؟ بنا براین بحث ما بر سر لطف ملا نصر الدین است که در این میان ناپدید گشته و قانون گزاران ایران سعی می کنند با عبارتهای ظاهر فریبی نظیر «حمایت یکسان قانون» سرپوشی بر اصل قضیه یعنی عدم قائل بودن به حقوق مساوی برای زنان در سیستم قانونی متکی بر موازین اسلامی بنهند. مثلاً در مورد حق طلاق که طبق موازین شرع اسلام و بر اساس قوانین مدنی از آن مرد است.

ماده ۱۱۳۲ قانون مدنی:

«مرد میتواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق بدهد.»
در اینجا ما به گزارشگران ویژه کمیته جهانی حقوق بشر توصیه می کنیم که اگر «توفیق» حاصل شد برای یکبار هم که شده سری کوتاه به راهروهای دانشگاههای مدنی خاص در ایران بزنند تا خود از نزدیک شاهد باشند که چگونه با اتکاء به این «حق قانونی» یکجانبه، روزانه هستی، آینده و حق برخورداری از امنیت روحی، روانی و اقتصادی صد ها زن ملعبه دست شوهرانشان قرار میگیرد و متأسفانه در اینجا «حمایت یکسان قانون» جای هیچ شان نزولی نمی یابد.

نمونه های دیگر از این نوع فرمولبندی های قانونی که مبین آشکار عدم وجود حقوق مساوی میان زن و مرد در جامعه ایران بوده و با وجود تناقض آشکار با واقعیتهای امروزی و جایگاه زنان همچنان بر وجود و اجرای آنها تنها برای اثبات

پایبندی به اصول و احکام اسلامی پافشاری شده و در اثر آن مشکلات جامعه بفرنجتر و لاینحتر میشوند.

ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی

«در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.»

ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی

«اقامتگاه زن شوهر دار همان اقامتگاه شوهر است...»

ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی

«برای نگاهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت اولویت خواهد داشت پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود.»

ماده ۱۱۸۱ قانون مدنی

«هر یک از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند.»

حال اگر مقررات مربوطه به محدودیتهای شغلی، فرهنگی، هنری، تحصیلی در مورد زنان و یا قوانین ارث و مجازات عمری را که همگی از مصادیق عینی پایبندی به موازین شرع هستند، به این مجموعه بیافزاییم، آنگاه تفاوت فاحش میان تساوی زن و مرد از نظر حاکمان جمهوری اسلامی و آنچه که در میثاق جهانی حقوق بشر فرموله شده است، بارز تر میگردد و مشخص میشود که در حقیقت امر اینهمه اصرار و پافشاری بر روی لزوم تفسیر قوانین حقوق بشر راه فراری است که آنها برای شانه خالی کردن از بار مسئولیت متحقق ساختن و عینیت بخشیدن به اصول فوق و موادی نظیر ماده سه میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می جویند که اعلام میدارد:

«کشور های طرف این میثاق متعهد میشوند که تساوی حقوق زنان و مردان را در استفاده از کلیه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مقرر در این میثاق تأمین نمایند.»

حاکمیت و نمایندگان آن خود بهتر از هر کس به این اختلاف واقفند و حتی در میان خود اذعان بدان دارند. گواه آنکه آقای حسین مهرپور رئیس هیئت اعزامی جمهوری اسلامی به اجلاس کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد پس از بازگشت در گزارش خود به مسئولین هشدار میدهد:

«در پذیرفتن کنوانسیون ها و میثاقهای بین المللی جدید باید تا آنجا که امکان دارد دقت لازم مبذول

گردد مخصوصاً در رابطه با کنوانسیون امحاء هرگونه تبعیض علیه زنان که هم اکنون الحاق جمهوری اسلامی به آن در دست بررسی است توجه کافی مبذول و احتیاطهای لازم پیش بینی شود.»

(اطلاعات ۷ اردیبهشت ۷۲)

چه ایشان بدرستی تشخیص داده اند که تعهد به چنین میثاقهایی از طریق پذیرش و امضاء آن و متعهد بودن و پایبندی به موازین اسلامی بطور همزمان عملی نبوده و اینها دو پدیده مانعاً الجمع میباشند. آقای مهرپور در همین گزارش ضمن آشکار ساختن این مشکل بعنوان راه عملی پیشنهاد میکنند:

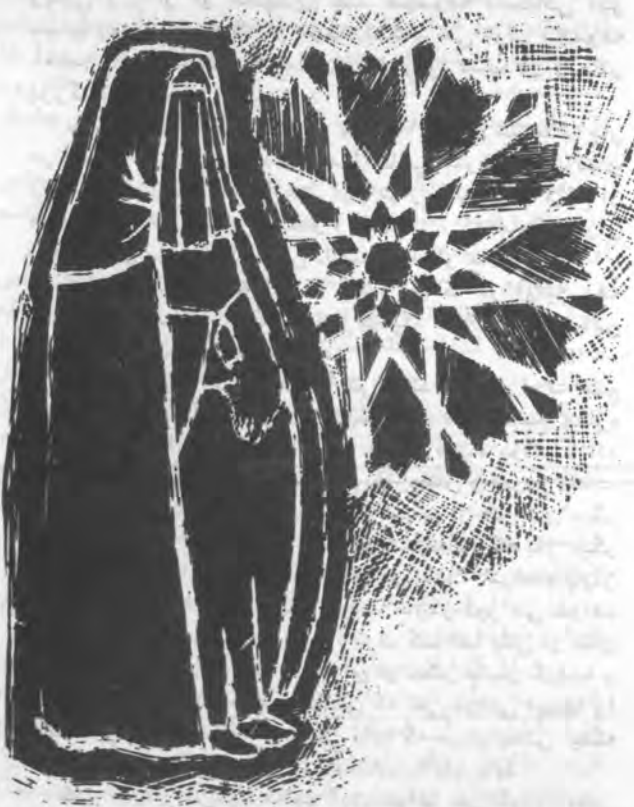
«اگر واقعاً هیچ راه میانه ای وجود ندارد، مسئولین نظام باید تصمیم لازم را برای خروج از میثاق و احیاناً پذیرش مجدد آن با حفظ حق شرط اتخاذ کنند.»

و از نظر ما «خروج از میثاق» و «حفظ حق شرط» و اصولاً نتیجه ای که از اینهمه تبلیغات و شعبده بازی با کلمات و برخورد دو رویانه حاصل میشود، این است که مسئولین نظام تنها در صدد حل این تناقض به نفع حفظ مناسبات حقوقی و قوانین و شرایط اجتماعی بهمان گونه ای که

تاکنون بوده، میباشند، منتها با اندکی کسب چهره و آبرو در روابط بین المللی.

اما آقای مهرپور و سایر همکارانشان در حکومت جمهوری اسلامی باید بدانند که سایه شوم و بختکوار ماده ۱۱۳۲ قانون مدنی و سایر موارد نقض و بی حرمتی به حقوق حقه زنان از دیده هیچ کس حتی زنان معتقد و مؤمن به اسلام نیز پوشیده نیست و کلیه نابسامانیها و مصیبت های حاصله از تأثیرات منحوس آنها بر سرنوشت زن ایرانی نیز به پای این آقایان و دیگر مدافعان نگاشته میشود.

در حالیکه اگر سعی میشد بجای پایمال و محدود نمودن حقوق این قشر عظیم در ایران و یا سایر جوامع اسلامی با الهام گیری از اصول انسانی حقوق بشر، حق مساوی برای زن و مرد در قوانین بدون هیچ اما و اگر فرموله شده و به مرحله اجرا درآیند، مسلماً این امر موجب شادی قلبهای تمامی زنان و از جمله زنان مسلمان و همچنین تمامی انسانهای مترقی و نوع دوست در سراسر عالم میگردد.



هوایمای زیبای خفته

ترجمه: بهزاد ذوالنور

که ویژگی ما امریکای لاتینی ها در اروپا محسوب می شود.»

اما در سال ۷۸ دفتر یاد داشتی که خطوط اصلی قصه ها در آن نوشته شده گم میشود. برای یافتن دفتر، خانه و اهالی، از مستخدمین گرفته تا مهمان ها با پوزش نویسنده تفتیش می شوند ولی از آنجا که دفتر یافت نمی شود، مارکز نتیجه می گیرد که در یکی از گردگیری های خانه، دفتر به ته يك سطل زباله غلتیده و برای همیشه باید فراموشش کرد.

بدینسان نویسنده مجبور می شود پس از گذشت چهار سال با تلاش فراوان دوباره آنها را بخاطر آورد. از میان شصت و چهار موضوع، سی تای آنها هنوز در خاطرش حضوری کم و بیش منسجم دارند که مارکز سعی می کند آنها را دوباره بازنگاری کند ولی اینکار پس از گذشت چند سال تقریباً ناممکن به نظر میرسد و بتدریج به هیجده کاهش می یابد.

اینبار او تصمیم می گیرد، هجده قصه را به طور مستمر بنویسد و کار را پایان دهد. ولی مشکل جدید اینکه بعلت فراموش شدن دوباره، در روزنامه ها و مجلات مختلف به چاپ می رسند.

سپس مارکز در می یابد که این داستانها بیشتر به درد فیلم نامه می خورند و سرانجام از آنها پنج فیلم سینمایی و يك سریال تلویزیونی ساخته میشود.

در خلال تطبیق دادن قصه ها برای فیلم نامه و همکاری با پنج فیلم ساز مختلف، او شیوه نوشتن اش را عوض می کند، به این ترتیب که هنگامی که وقت آزاد می یابد نوشتن قصه ای را می آغازد و وقتی که احساس خستگی می کند و یا پروژه ای پیش بینی نشده پیش رو دارد، انرا رها کرده و هنگامی که دیگر بار فرصتی برای نوشتن می یابد، به بازنگاری قصه ای دیگر می پردازد.

این طریق نوشتن باعث میشود که در مدتی بیش از يك سال، پنج قصه از هیجده قصه، سرنوشت خود را به دلایل ناشی از مشکلات بازسازی مجددشان در ته سطل زباله بیابند و ششمی، یعنی قصه همان خواب فراموش نشدنی، با این تفاوت که نویسنده هرگز دوباره نتوانست انرا همان طور که در خواب دیده بود باز آفریند، هرگز نوشته نمی شود.

سرانجام در سپتامبر ۹۱. کار باز آفرینی ۱۲ قصه ولگرد، پس از هیجده سال ولگردی بین دفتر کار نویسنده و سطل زباله میسر میشود و در کتابی تحت همین عنوان به چاپ می رسد. خود مارکز درباره آخرین اثرش می گوید: «فکر می کنم موفق شدم مجموعه داستانی را بنویسم که بیش از هر مجموعه دیگر به آنچه آرزوی نوشتنش را داشتم نزدیک است.»

مقدمه مترجم

دوازده قصه ولگرد نام مجموعه داستانی از گابریل گارسیا مارکز، نویسنده نامدار کلمبیایی است که اخیراً بچاپ رسیده است. مارکز همان نویسنده ای است که در سال ۸۲ بخاطر مجموعه آثارش و در رأس آنها، «صد سال تنهایی» جایزه نوبل ادبیات را به خود اختصاص داد. هنگامی که این کتاب نخست در کلمبیا و سپس بسرعت در اروپا و سرانجام در چهار گوشه جهان ترجمه و با فروش سرسام آوری تجدید چاپ شد، مارکز با حیرت گفت: «نمی فهمم چطور رمانی را که من برای يك مشت دوست نوشتم، چنین مثل نان بفروش میرسد!» از وی آثار دیگری نیز بچاپ رسیده است که مهمترینشان عبارتند از: پائیز پدر سالار - تشییع جنازه مادر بزرگ - بعد از ظهر نحس - کسی که به کلنل نامه نمی نویسد - گزارش يك مرگ - عشق در سالهای وبایی و... از او همچنین چند مجموعه داستانی نیز بچاپ رسیده است که از مهمترینشان می توان مجموعه «قصه باور نکردنی و غمگین ارندیرای ساده دل و مادر بزرگ سنگدلش» را نام برد.

دوازده قصه ولگرد که در سال ۹۲، برای نخستین بار در اسپانیا بچاپ رسید نیز مثل غالب آثارش به زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است. این دوازده قصه در واقع از میان شصت و چهار موضوع داستانی، که مارکز برای نگارششان یاد داشت برمی داشت بیادگار مانده اند.

چرقه اولین قصه از ۶۴ قصه ای که در اوایل دهه هفتاد در اندیشه نویسنده درخشید، متأثر از رویایی بود که اورا سخت منقلب کرد.

در این رویا مارکز خود را می بیند که همراه با جمع کثیری از دوستان امریکای لاتینی اش در تشییع جنازه خود شرکت دارد. با اینکه همه لباس سیاه پوشیده اند ولی فضای حاکم بر مراسم حاکی از جشن و سرور است. بطوریکه در این میان خود مارکز بیش از هر کس دیگر از اینکه مرگ فرصتی برایش فراهم آورده که بار دیگر همه دوستانش را باز یابد، شادی می کند. مراسم پایان می گیرد و همه قصد رفتن دارند. مارکز نیز می خواهد همراه سایر دوستانش محل را ترک کند اما یکی از آنان با تحکم به او می فهماند که برای او جشن پایان گرفته و می گوید: «تو تنها کسی هستی که نمی توانی اینجا را ترک کنی.» پس آنگاه او درمی یابد که مردن یعنی اینکه انسان هرگز دیگر نتواند دوستانش را باز یابد.

خود مارکز درباره تأثیر این خواب می گوید: «نمی دانم چرا تعبیر این خواب مثال زدنی، برایم بمثابة آگاهی به موجود یتم بود و فکر کردم که این امر می تواند نقطه آغاز جالبی باشد برای نوشتن حوادثی عجیب

« هوایمای زیبای خفته »

زیبا بود و باریک اندام. پوست لطیفی داشت به رنگ نان با چشمایی به رنگ بادام سبز و موهایی سیاه و لخت که تا سرشانه ها میرسید و به او حالتی استوره ای می داد. می توانست اهل اندونزی یا آمریکای لاتین باشد. با سلیقه لباس پوشیده بود: کتی از پارچه پوست پلنگی، نیم تنه ای از ابریشم طبیعی با گلهای ریز، شلواری از کتان و کفشی تخت برنگ بوگائولیه. (۱). در حالیکه من در فرودگاه شارل دوگل در صف بودم تا سوار هوایمایی شوم که راهی نیویورک بود، او را دیدم که با قدمهایی محکم مثل شیر ره می شد، بخود گفتم: «این زیبا ترین زنی است که تا کنون به عمرم دیده ام».

ظهورش فوق طبیعی و لحظه ای بود، حضوری که در غلغله سالن فرودگاه ناگهان مثل بخار به هوا رفت.

نه صبح بود. از شب قبل برف باریده بود و عبور و مرور که در شهر بسختی صورت میگرفت در اتوبان تقریباً مختل بود. کامیون ها در برف گیر کرده بودند و از اتومبیل های مانده در برف بخار بر می خاست. بر عکس در سالن فرودگاه زندگی طوری ادامه داشت که انگار بهار است. من از یکساعت پیش پشت پیر زنی هلندی که داشت بخاطر وزن یازده چمدانش چانه میزد، در گیشه مربوط به بار ها در صف ایستاده بودم. کم کم داشت حوصله ام سر میرفت که ظهور ناگهانی اش نفسم را بند آورد و نفهمیدم کشمکش به کجا انجامید تا اینکه زن کارمند فرودگاه شاکی از سر به هوا بودم مرا به زمین برگرداند. پوزش طلبانه از او پرسیدم که آیا به عشق در یک نگاه معتقد است. «البته عشق واقعی همین است» و بدون آنکه از صفحه کامپیوترش چشم بردارد از من پرسید که آیا مایلم در قسمت سیگاریها سفر کنم یا در قسمتی که استعمال دخانیات ممنوع است.

چرقه ای از پیروزی به لبخندش رنگ بخشید. «در خلال پانزده سالی که من اینجا کار می کنم شما تنها کسی هستی که هفت را انتخاب نکرده».

سپس شماره صندلیم را بروی کارت پرواز نوشتم و آنرا در حالیکه برای اولین بار با چشمهای خرمایی زرد گونه اش و نگاهی تسلی بخش بمن چشم دوخته بود، همراه سایر مدارک بمن بازگرداند، و داشت مرا با خیر میکرد که فرودگاه مسدود است و همه پرواز ها به تأخیر افتاده اند که دوباره چشمم به زیبا افتاد که رد می شد.

- تا کی؟

در حالیکه لبخند همچنان بر چهره اش نقش بسته بود گفت:

فقط خدا می داند، رادیو امروز اعلام کرده که صبح سنگین ترین برف سال باریده. اشتباه میکرد: سنگین ترین برف قرن بود.

اما وجود گلهای طبیعی در گلدانها به سالنهای بزرگ انتظار حالتی بهارگونه بخشیده بود و موزیکی که از دستگاه صوتی بگوش میرسید آنقدر با عظمت و آرام بخش بود که گویی آفرینندگانشان داشتند آنرا همانجا خلق میکردند. ناگهان حسی قریب الوقوع بمن گفت که این سالنها می تواند پناهگاهی ایده آل برای زیبایم باشد، پس در جستجوی پریشان از گستاخی ام به سالنهای دیگر رفتم. اما غالب افرادی که در آنجا حضور داشتند مردان زندگی روزمره بودند که در حالیکه خودشان روزنامه های انگلیسی زبان می خواندند، همسرانشان با نگاههایی که از ویتترین های بزرگ تمام نما می گذشت به هوایمای مرده در برف، این کارخانه های یخ زده و نیز باند فرودگاه

«رواس» که در زیر پای شیر ها شخم خورده بودند می نگریستند و به مردان دیگر فکر میکردند. بعد از ظهر دیگر جایی برای نشستن نبود و من از شدت گرما برای نفس کشیدن بیرون زدم.

در راهرو های خروجی سالن با صحنه ای رقت بار روبرو شدم. مردم از هر مسلکی از سالن های انتظار فراری شده و با وسایل، حیوانات خانگی و بچه هاشان در راهرو های دم کرده تا جلوی راه پله ها دراز کشیده بودند و از آنجا که ارتباط با شهر هم قطع شده بود، عمارت پلاستیکی بیرنگ به یک سفینه فضایی طوفان زده می مانست. دیگر برایم مسلم بود که زیبایم در جای دیگری جز در میان این جمعیت آرام حضور ندارد و همین امر مرا واداشت که صبورانه در انتظارش بمانم.

بردم. صف های طویل وقت نهار بود که به مصیبت پی در مقابل کافه تریا ها و هفت رستوران فرودگاه پایان ناپذیر می نمودند و بار های فرودگاه نیز مورد یورش قرار گرفت تا اینکه سه ساعت بعد، از آنجا که دیگر نه چیزی برای خوردن باقی مانده بود و نه برای آشامیدن، همه شان بستند. بچه ها که چند لحظه ای به اجتماع تمام فرزندان جهان می مانستند دسته جمعی گریه و زاری راه انداخته بودند و از جمعیت بوی گله گوسفند بر می خاست. غریزه بود که عمل میکرد. مردم از دست هم غذا می قاپیدند و من فقط توانستم از مغازه ای مخصوص بچه ها دو تکه کوچک بستنی بیلیم. در حالیکه مغازه بتدریج از مشتری خالی می شد و گارسون ها صندلی ها را بروی میز ها می گذاشتند، من بی هیچ عجله ای در کنار بار به خوردن بستنی ام مشغول بودم. در انتهای بار آینه ای بود، خود را در آن می دیدم که با آخرین قوطی بستنی در دست و آخرین قاشق چوبی بستنی در دهان، دارم به زیبای خود فکر می کنم.

پرواز نیویورک که برای ساعت یازده صبح پش بینی شده بود، هشت شب انجام گرفت. هنگامی که بالاخره توانستم وارد هوایمای شوم مسافرین درجه یک پیش تر در جا هایشان نشسته بودند و یک مهماندار مرد مرا تا صندلیم همراهی کرد. نفسم بند آمد. در صندلی کناری، نزد یک پنجره زیبای من مثل مسافری با تجربه سر جایش نشسته بود.

بخود گفتم: «اگر روزی این داستان را بنویسم هیچکس باور نمی کند» مثل شب بخیری بی صدا که اگر می گفتم او اصلاً نمی شنید.

زیبایم طوری سرچایش نشسته بود که انگار می خواست سالها آنجا بماند و وسایلی را آن چنان منظم سرچایشان گذاشت که مکان مثل خانه ای با سلیقه که همه چیز در دسترس است مرتب شد. هنگامیکه او بدین کار مشغول بود، مرد مهماندار برای خوشامد گفتن برایمان گیلساهای شامپانی آورد که من به قصد تعارف کردن به او گیلسانی برداشتم ولی بلافاصله از فکر دانش به او صرفنظر کردم. از مهماندار تقاضای لیوانی آب کرد و نخست با فرانسه ای دست و پا شکسته و سپس با انگلیسی ناقص از او خواست که به هیچ عنوان در خلال پرواز بیدارش نکنند. در صدای با وقار و خسته اش غمی شرقی نهفته بود.

پس از گرفتن لیوان آب، صندوقچه ای با حاشیه مسی شبیه به صندوقچه مادر بزرگها را بر زانویش گذاشت، آنرا گشود و از شیشه ای حاوی قرصهایی رنگارنگ دو قرص طلایی رنگ را بر داشت و با لیوان آبش سرکشید. حرکاتش چنان موزون و شمرده بود که انگار از بدو تولد تاکنون با هیچ امر پیش بینی نشده ای روبرو نبوده است. سرانجام کرکره پنجره هوایمای را پایین کشید و با نقابی برای خواب، پشت بمن چمباتمه زد و بلافاصله بخواب

رفت. و بی آنکه نفس بکشد و بی آنکه خود را جا بجا کند، در طی هشت ساعت جاودانه پرواز و دوازده دقیقه اضافی که پرواز تا نیویورک بطول انجامید در خواب بود. پرواز خسته کننده ای بود. از آنجا که من همیشه اعتقاد داشتم در طبیعت هیچ زیبایی به اندازه زیبایی یک زن نیست، نمی توانستم حتی برای یک لحظه هم که شده از زیبا روی قصه های افسانه ای که در کنارم خوابیده بود چشم بردارم. مهماندار مرد که بلافاصله پس از پرواز ناپدید شده بود، جایش را به زن مهماندار با شعوری داد که سعی در بیدار کردن زیبایم داشت تا به او ساک کوچک لوازم آرایش و گوشی مخصوص موسیقی بدهد. سفارشهای زیبا به مهماندار مرد را به او یادآوری کردم ولی زن به اصرار می خواست از زبان خود او بشنود که شام نمی خورد. مهماندار مرد حرفم را تأیید کرد ولی مرا بباد انتقاد گرفت که چرا زیبایم بز مقوای مخصوص که می بایست بر گردن می انداخت، جریان اینکه نمی خواهد بیدار شود را نگفته است.

شام را تنها خوردم و در طی آن به تمام چیزهایی فکر کردم که اگر بیدار بود می توانستم به او بگویم ولی زیبا خوابش آنقدر عمیق بود که لحظه ای بیم آن داشتم نکند استعمال قرص ها نه برای خواب بلکه بقصد مرگ بوده اند و پیش از نوشیدن هر جرعه لیوانم را بسلامتی اش بلند میکردم.

«بسلامتی تومه رو»

پس از شام، هنگامیکه لامپهای نثونی هواپیما را برای فیلمی بی بیننده خاموش کردند، من و او در سایه روشن جهان به استراحت پرداختیم. شب آتلانتیک پس از سپری شدن بزرگترین طوفان قرن صاف و پر عظمت بود و هواپیما در میان ستارگان بی حرکت بنظر میرسید. پس آنکه ساعتی متوالی جزء جزء به تعاشیش پرداختم و تنها نشان زندگی که در او یافتم سایه رویا هایش بود که همچو سایه آب بر آب بر پیشانی اش روان بود. بر گردنش زنجیری بسیار نازک قرار داشت که بر پوست طلاشیش تقریباً ناپیدا می نمود، گوشههایی داشت بی نقص که بر آن اثری از سوراخ گوشواره نبود و ناخنهایی داشت صورتی رنگ و سالم با حلقه ای در دست چپ. ولی از آنجا که بنظر نمی رسید از بیست خیلی بیش تر داشته باشد خود را با این فکر که حلقه ازدواج نیست و فقط حلقه یک نامزدی بی ثبات است دلداری دادم و بیاد قصیده ای از «ژرار دو دیه گو» افتادم و آن را در کنار گیلان شامپانی زمزمه کردم:

«می دانم که تو، هستی ناب

که چنین آرام و مطمئن، خوابی

به آغوش اسیر من، نزدیک

لیک به جدایی وفاداری»

سپس صندلیم را تا ارتفاع صندلیش پایین کشیدم تا من و او نزدیکتر از زن و شوهری در تختخواب در کنار یکدیگر بیارامیم. نفسهایش بنرمی صدایش بود و عطری خفیف که از پوستش می تراوید بی تردید گواه زیبایی اش. باور کردنی نبود:

بهار گذشته رمان قشنگی خوانده بودم از «یاسوناری کاواباتا» که در آن پیر مرد های ثروتمند «کیوتو» برای گذراندن شبهایشان با زیبا ترین زنهای شهر، زنهایی لخت و معتاد مبالغی هنگفت می پرداختند. پیر مرد ها در حالیکه میل بشدت بر آنها حاکم بود، نه می بایست زنها را بیدار میکردند، نه لمسشان میکردند، و نه حتی فکر آن از سر شان می گذشت، زیرا جوهر لذتشان فقط در آن بود که زنها را در حال خواب تماشا کنند. آنشب، من در حال تماشای زیبای خفته ام به چیزی دست یافتم که بیش از دانستن این خصلت پیری بود: تجربه تمام عیار آن.

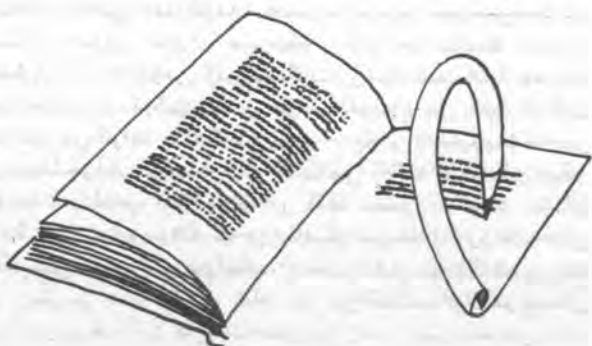
در حالیکه خود خواهیم بر اثر نوشیدن شامپانی تشدید شده بود بخود گفتم: «چه کسی می توانست پیش بینی کند که روزی به پیر مردی ژاپنی بدل شوم؟»

پس مغلوب از شامپانی و سایه روشن صامت فیلم چند ساعتی خوابیدم و با سر دردی شدید از خواب برخاستم و به توالی رفتم. دو ردیف پشت سرم صاحب یازده چمدان را دیدم لنگها در هوا به مرده ای فراموش شده در میدان جنگ می مانست. وسط راهرو، عینک مطالعه پیر زن که بندی از مروارید های رنگارنگ شیشه ای داشت بر زمین افتاده بود و مرا لحظه ای کوتاه شوقی مونی در بر گرفت که عینک را نادیده بگیرم. ویران از زیاده روی در شامپانی خود را در آینه ای نگریستم. زشت و حقیر بودم و به حیرت افتادم که گردباد عشق چنین وحشتناک باشد. ناگهان سر هواپیما به چاهی هوایی برخورد کرد و بسختی توانست کنترلش را بازیابد و دوباره سرعت گیرد. دستور داده شد که مسافری سر جایشان برگردند. آرزوی اینکه این اغتشاشهای آسمانی موجب بیدار شدن زیبایم و او هراسناک در آغوشم پناه گیرد مرا بر آن داشت که بسرعت از آنجا خارج شوم. با عجله ای که در کارم بود نزدیک بود عینک پیر زن هلندی را زیر پا له کنم، البته اینکار ناراحتی نمی کرد ولی کنترلم را بازیافتم، عینک را برداشتم، و به عنوان تشکر از اینکه او قبل از من صندلی شماره چهار را انتخاب نکرده آنرا بر زانویش گذاشتم.

زیبایم بیدار شدنی نبود. وقتی هواپیما کنترلش را بازیافت، دنبال بهانه ای می گشتم که بیدارش کنم ولی با سعی زیاد خود را از این فکر بازداشتم. با اینحال آرزویم این بود که برای بازیافتن آزادی و حتی جوانی ام، او را خشمگین هم شده در بیداری ببینم. اما آرزویم محال بنظر میرسید. با حقارت بخود گفتم: «خدای بزرگ ایکاش من در برج شور بدنیا می آمدم!». سر انجام هنگام روشن شدن تابلو های نورانی خود او بیدار شد و آنقدر زیبا بود که انگار در بستری از گل رز خوابیده بود.

اینجا بود که فهمیدم در هواپیما مسافری کنار هم، مثل زوجهای سالمند وقتی بیدار می شوند به یکدیگر سلام نمی گویند. او هم این قاعده را فراموش نکرد. نقابش را برداشت، چشمهای نورانی اش را گشود، صندلی اش را به جای خود برگرداند، پتو را کناری گذاشت، تکانی به مو هایش که بخاطر و زنشانش خود بخود به جای اول بازگشته بودند داد و با چند حرکت سریع و چند حرکت اضافی دیگر که بتواند مرا نادیده بگیرد به آرایش پرداخت. سپس کت پوست پلنگی اش را بر تن کرد و با قدمهایی بلند در حالیکه با بی میلی معذرتی قراردادی را به اسپانیایی غلیظ امریکای لاتینی ها بر زبان میراند، بی آنکه خدا حافظی کند و حتی بدون آنکه از تمام زحمتهای من برای آوردن آن شب خوب تشکر کند، رفت و از آن روز تا کنون نیز در جنگلهای نیویورک ناپدید است.

(۱) - اسم گلی است با گلبرگهایی برنگ صورتی متعایل به بنفش.



سازمان نظامی حزب توده ایران هرگز قادر نبود کودتا را بشکست بکشاند.

محمد جعفر محمدی

قسمت دوم

آیا این سازمان نیرومند به تنهایی قادر بود کودتا را بشکست بکشاند.

ر. آذرتور اشاره می کنند «سازمان افسری قادر بود کودتا را بشکست بکشاند.» چه موقع سازمان افسری قادر بود کودتا را بشکست بکشاند؟

قبل از شروع عملیات نظامی روز ۲۸ مرداد؟ هنگام اجرای عملیات نظامی روز ۲۸ مرداد؟ و یا پس از پیروزی عملیات نظامی روز ۲۸ مرداد و تسلط کامل کودتاچیان بر ارتش؟

بطور مسلم منظور ر. آذرتور قبل از شروع عملیات نظامی روز ۲۸ مرداد نیست، زیرا در آن هنگام حکومت قانونی دکتر محمد مصدق بر سر کار بود که مورد حمایت و پشتیبانی حزب و سازمان نظامی هم بود و عنوان کردن این مسئله بی معنی است.

بعد از عملیات نظامی و پیروزی کودتا کنندگان در واقع از شامگاه روز ۲۸ مرداد، رویارویی با یک نیروی نظامی چند صد هزار نفری، مجهز و مسلح به انواع و اقسام سلاحهای پیشرفته و مدرن مطرح می شود که مسئله طور دیگری است. و بایستی بطور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد که آیا یک نیروی پراکنده چند صد نفری افسران در سطح کشور، و در داخل این قدرت عظیم نظامی چند صد هزار نفری، چگونه، با چه قدرت و توان، با چه نقشه و تاکتیکی میتواند با آن مقابله و آن را مغلوب نماید؟ با نگاهی ساده بر این میدان نبرد، چیزی جز ماجراجویی مشاهده نمی شود. حزب توده ایران با اینکه ضربات مهلکی را دریافت کرده بود و تمام سازمانهای آن در هم ریخته بود و حتی تعدادی از افسران سازمان نظامی از جمله ر. آذرتور را دستگیر و زندانی نموده بودند با اتکاء به قدرت ناچیز و غیرقابل مقایسه با نیروی نظامی کودتاچیان دست به ماجراجوییهای زد که پیامدش همانطور که همه میدانیم ناپودی کامل سازمان و بدنبال آن تلاشی خود حزب بود.

من بارها به سروان عباسی گفتم ما حالت یک لشکر شکست خورده در حال عقب نشینی را داریم. یک واحد شکست خورده و در حال عقب نشینی هرگز قادر به هجوم نیست این واحد باید نهایت تلاش را بعمل آورد تا نیروهای خود را از زیر ضربات دشمن خارج کند و به نقاط امن عقب نشینی نماید و پس از جبران تلفات و خسارات و جمع آوری نیروی کافی، اگر امکان داشت

دست به حمله بزند. او همیشه از تسلط کامل رهبران بر اوضاع و وسعت دید آنان سخن بعبان می آورد.

با توضیحات بالا روشن میشود که منظور از بشکست کشاندن کودتا، قبل از کودتا و بعد از پیروزی آن نمی تواند باشد و من باور دارم که سازمان نظامی هرگز قادر نبود کودتا را در آن فاصله زمانی در واقع ساعات بین ۱۱ تا تقریباً ۵ یا ۶ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد بشکست بکشاند. البته این احتمال وجود داشت که حزب همراه با دیگر احزاب و سازمانهای مترقی و در کنار مردم، همچون قیام سی ام تیر ماه کودتا را در هم بشکند ولی این سازمان نیرومند به تنهایی توان دستیابی به چنین پیروزی را نداشت.

قبل از بررسی این موضوع بد نیست نظری به تعریف کودتا بیندازیم. کودتا یعنی چه؟ و نحوه عمل آن چگونه است؟ کودتا به معنی ساقط کردن سیستمی است که حکومت میکند و جایگزین کردن نظامی جدید که مورد نظر کودتاچیان است، بجای سیستم حکومتی گذشته. اگر این حرکت با کمک نیروی نظامی صورت گیرد، کودتا، کودتای نظامی است.

معمولاً کودتا کنندگان ابتدا با یک نیروی نظامی اندک (در مقام قیاس با کل نیروهای نظامی و غیر نظامی نیروهای سیستم) که بهیچوجه قابل قیاس با نیروهای دولت بر سر کار نیست، با نقشه دقیق و حساب شده و بسیار سری و پنهانی وارد کارزار می شوند و اکثراً با استفاده از اصل غافلگیری، قطع ارتباطات، بهره گیری از تاریکی شب و در خواب بودن مردم، غیبت سران کشورها و یا کارگردانان اصلی... با یک ضربه سریع، فرمانروائی قسمتی یا همه نیروهای حاکم را بدست گرفته و با استفاده از اصل اطاعت کورکورانه که بر تمام ارتشهای کشورهای جهان سوم حاکم است زمام امور را بدست می گیرند.

اگر نظام حاکم، یک نظام دیکتاتوری باشد، مانند حکومت های سلطنتی در عراق، مصر و لیبی، نظام جانشین از حمایت و پشتیبانی نسبی مردم برخوردار می شود و بالعکس اگر نظام حاکم، نظامی مردمی و طرفدار حق و حقوق مردم و یا نسبتاً مردمی باشد، لاجرم نظام جایگزین یک نظام خشن و استبدادی خواهد بود که با توسل به ارباب و خشونت و کشت و کشتار حاکمیت خود را اعمال خواهد کرد. (کودتای شاه - زاهدی)

چیزی که مهم است و باید به آن توجه داشت، مدت زمانی است که کودتاچیان باید ضربه اولیه را وارد کنند. هر قدر این زمان کوتاه تر باشد و ضربه اولیه سریع تر و کاری تر انجام گیرد موفقیت کودتا تضمین شده تر. و در غیر اینصورت از امید پیروزی کودتا کاسته میگردد تا جائیکه حتی به شکست

منتهی می گردد. در عملیات روز ۲۸ مرداد خواهیم دید که این فاصله زمانی بقدری کوتاه بود که نه تنها مردم بلکه خود کارگردانان داخلی و خارجی کودتا از این توفیق سریع شگفت زده شدند.

و اما طرح مسئله کودتای عراق، مصر و لیبی بصورتی که رفیق آذرتور مطرح کرده اند هرگز درست نیست

«در شرایط نامساعد تری در همسایگی ما عراق» افسر توانستند مستحکم ترین دژ استعمار انگلیس را واژگون سازند... مصر با ۱۲ افسر، لیبی با ۲۲ افسر...»

چه در اینصورت یک نفر کافی بود که با یک سلاح کمربند ساده همه ۵ افسر و ۱۲ افسر و ۲۲ افسر را رویهم انبار نماید.

در عراق یک هنگ مسلح و مجهز به تجهیزات کامل به فرماندهی سرگرد عبد الکریم قاسم که مدتها این هنگ را فرماندهی می کرد و از مدتها قبل در فکر انجام چنین کاری بود و تدارک هجوم غافلگیرانه را فراهم نموده بود و منتظر روز و فرصت مناسب بود. و در مصر ژنرال نجیب بهمراهی سرگرد عبد الناصر و سرگرد انور سادات با یک تیپ مجهز و مسلح با دهها افسر و صد ها درجه دار و سرباز دست به این اقدام نظامی زدند و تاج و تخت ملک فیصل و ملک فاروق را زیر و رو کردند. چطور ۵ افسر و ۱۲ افسر میتوانند به چنین اقداماتی دست زنند. از همه اینها گذشته شرایط بین المللی و حمایت و عدم حمایت قدرتهای بزرگ جهانی را نمیتوان نادیده گرفت هر کدام از کودتا های نامبرده (عراق، مصر و لیبی) اگر از حمایت یکی از قدرت های بزرگ برخوردار نبودند لاقلاً این قدرتها با آن مخالفتی نداشتند.

برنامه ریزی توطئه

های ضد مصدقی

عملیات نظامی روز ۲۸ مرداد از ۲۵ مرداد و قتل افشارطوس و نهم افسند و ۲۰ تیر ماه ۲۱ مجزا نیستند. و همگی بهم متصل بودند و یک اجرا کننده داشتند. پس از اینکه انتخابات مجلس شانزدهم بدست عوامل و نوکران امپریالیسم انگلستان انجام شد و سرسپردگانی همچون جمال امامی ها کرسی های نمایندگی مردم را اشغال کردند و مجلس افتتاح گردید تنها وظیفه ای که این مجلس میباید انجام می داد گذراندن و تصویب لایحه الحاقی به قرارداد شرکت نفت بود و امپراطوری انگلستان مطمئن بود که این مجلس خدمت شایسته خود را انجام خواهد داد. ولیکن تمام اقدامات و برنامه ریزی های ارتجاع داخلی و حامیان آنها از جمله برگزیده شدن سپهبد رزم آرا به نخست وزیری ناموفق ماند و همین مجلس تحت تاثیر جو خارج از مجلس و



فشار خرد کننده اجتماعات و تظاهرات بی وقفه و بی امان مردم، ناچار شد به ملی شدن صنعت نفت رأی موافق دهد و جریانات و رویدادها چنان شد که همین مجلس از دکتر مصدق که نماینده اول تهران بود خواست که خود پست نخست وزیری را عهده دار شود و لایحه ملی شدن صنعت نفت را که خود پیشنهاد داده بود پیاده نماید. نیروهای ضد ملی و امپراطوری انگلستان اطمینان داشتند که اولاً اکثریت مجلس در دست آنهاست و بعلاوه دکتر مصدق بهمین علت که در مجلس اکثریت ندارد پیشنهاد نخست وزیری را قبول نخواهد کرد. غفلتاً و برخلاف انتظار، دکتر مصدق پیشنهاد را پذیرفت، مجلس به او رأی تمایل داد و فرمان نخست وزیری او صادر شد. پس از اندک مدتی - و پس از اینکه سمت و سوی حرکت دکتر مصدق بوضوح آشکار شد - امپریالیسم دستور سقوط و نابود کردن او را صادر کرد و این مأموریت به باند سرتیپ ارفع واگذار شد که با هر عمل نظامی ممکن مصدق را خفه نماید. این باند که مغز متفکر آن سرهنگ دیهیمی، سرهنگ اخوی، سرهنگ هوائی کیلاننشا، سرتیپ حجازی، سرتیپ پاکروان و... بودند، موفق شده بود باند رقیبش سرتیپ رزم آرا را بکلی مضمحل و حتی خود او را با نقشه و موافقت دربار به قتل برساند. تمام توطئه های سرتگونی مصدق که اولین آن کودتای شاه - قوام در ۲۶ تیر ماه ۱۳۲۱ و آخرین آن کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد بود به سردماری این باند انجام گردید. در حاشیه به اطلاع می رسد:

پس از هجوم ارتش های متفقین در جنگ جهانی دوم به خاک ایران و تبعید رضا شاه به جزیره موریس و متلاشی شدن دستگاه پلیسی سرپاس مختاری و پس از جمع و جور شدن ارتش درهم ریخته شاهنشاهی، وظیفه دستگاه مخوف پلیسی رضا شاه به ستاد ارتش و حاکمین آن محول گشت. دوگروه بر ستاد ارتش آن روزها حکومت می کردند:

- ۱ - گروهی به سرکردگی سرتیپ حاج علی رزم آرا
- ۲ - گروهی به سرکردگی سرتیپ حسن ارفع

با اینکه این دو گروه هر دو به یک دستگاه خدمت می کردند و یک هدف را که همان حفظ منافع امپراطوری انگلستان و حاکمیت شرکت نفت بود دنبال می کردند، بشدت با یکدیگر دشمنی می ورزیدند و هر یک کوشش داشت باند رقیب را متلاشی نماید

زمانی ارفع زمام امور ستاد ارتش را بدست می گرفت و باند رزم آرا را تار و مار می کرد و زمانی برعکس رزم آرا باند ارفع را متلاشی می کرد و سرانجام، رزم آرا طبق طرح و نقشه باند رقیب کشته شد و باند ارفع یکه تاز میدان گشت (خود ارفع) در آن زمان سرلشکر بود و بر کرسی نمایندگی مجلس تکیه زده بود و در کنار جمال امامی ها مشغول انجام خدمات! بود) من در سال ۲۵ که رزم آرا باند ارفع را تار و مار می کرد در اصفهان خدمت می کردم با دو نفر از تبعید شدگان باند ارفع آشنا شدم - هر دو نفر بطور جداگانه و پنهانی، هنگامی که من برای انجام مأموریت اداری به تهران می آمدم همراه با من به تهران آمدند. به اتفاق یکی از آنها ابتدا به منزل سپهبد امیر احمدی رفتیم و سپس به خانه سرهنگ هوائی کیلاننشا و بعداً به خانه سرهنگ ۲ کیانی همان سرهنگ کیانی که بعد ها سمت معاونت

ریاست ستاد ارتش را در زمان حکومت مصدق عهده دار بود. (این هر سه نفر از همان زمان ها در باند ارفع فعال بودند.) رابطه ام تا آخرین روز های حکومت مصدق با او که از زمره فعالین کودتا ها بود برقرار بود. در زمان مصدق جزو ۱۳۶ نفر افسرانی بود که بازنشسته شد. و در همان روز باز نشستگی به من گشت:

«ما بزودی به ارتش باز خواهیم گشت» بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد با لباس سرهنگی به نزد من آمد و گفت:

«نگفتم ما بزودی برمی گردیم» درباره کودتای ۲۵ مرداد رفیق آذر نور اظهار می دارند

«... قرار بر این بود که اگر مصدق فرمان شاه را بپذیرد عمل منتفی است و گرنه...» رفیق در اینجا دچار اشتباهی شده اند. اینطور بندها شده اند که نصیری واقعاً مأمور ابلاغ فرمان شاه بود، که اگر مصدق فرمان را بپذیرد... عمل منتفی است.

وظیفه ای که کودتا به نصیری واگذار کرده بود دستگیری و بازداشت دکتر مصدق بود. همچنانکه عده دیگری از کودتاگران اقدام به دستگیری و بازداشت وزراء و نمایندگان و کارگردانان اصلی حکومت کردند و آنان را در قصر سعد آباد بازداشت نمودند. ولی چون خانه دکتر مصدق از طرف نیرو های انتظامی حفاظت می شد سرهنگ نصیری در رأس یک ستون نظامی مجهز به تانک های ام ۲۴ که در سعد آباد مستقر بود (طبق برآورد و پیش بینی، نیروی برتر از نیرو های محافظ خانه دکتر مصدق). مأمور دستگیری و بازداشت مصدق شد و وظیفه داشت در صورت مقاومت نیرو های دفاعی خانه مصدق، با قدرت نظامی مقاومت آنها را در هم بکوبد و مصدق را زنده یا مرده دستگیر نماید. لیکن با تلفن یک شخص ناشناس در ساعت ۷ شب (این شخص ناشناس سرهنگ میشری از اعضای سازمان نظامی بود.) نیرو های دفاعی خانه مصدق بر آمادگی و هوشیاری خود افزودند.

در این بین به نقش ستوان دوم علی اشرف شجاعیان باید توجه مخصوص شود. کودتاچیان قبل از اقدام به این حرکت نظامی با شجاعیان که افسری جوان بود و بتازگی از دانشکده افسری به درجه ستوان دومی نائل آمده بود، تماس گرفته و مساعدت و همکاری او را با سرهنگ نصیری و تسهیل عبور او در نیمه شب ۲۵ مرداد جلب نموده بودند (بخاطر نداشتن، شاید هم ظاهراً با کودتاچیان همکاری داشت.) ولی برخلاف انتظار سرهنگ نصیری، با مقاومت و ایستادگی بسیار جدی او روبرو شدند. این موضوع در محاسبات کودتاچیان پیش بینی نشده بود و در نتیجه سرهنگ نصیری

مجبور به تسلیم گشت. ولی نکته حساس و قابل توجه اینجاست که طراحان و متفکران کودتا پیش بینی کرده بودند که چنانچه سرهنگ نصیری به هر علت موفق به انجام وظیفه اش نشود، اینطور وانمود گردد که ایشان مأموریت ابلاغ فرمان عزل مصدق را داشته و یک فرمان قلبی هم بدستش داده بودند که تسلیم دکتر مصدق نماید، تا فردا مصدق و حکومتش چار و چنگال بها نکنند که قصد کودتائی بوده است.

گفته های دکتر مصدق در دادگاه، خود گواه این امر است.

«... و چاره منحصر شد که مردی به نام سرهنگ نصیری کودتا کند. اگر کودتا گرفت. مرا چنانکه نقشه این بود از خانه به باشگاه افسران می بردند که بگویند وزیر دفاع ملی آن قدر بیعوضه بود که بدست چند افسر گرفتار شد... چنانچه کودتا نمی گرفت، دستخط را بدهند... چنانچه دستخط را اجرا نمی کردم، آن وقت اعلیحضرت از مملکت تشریف می بردند که از بیماریان خانه و قتل من بکلی بی اطلاع باشند و خود را داخل معرکه نفرموده باشند...»

بطوریکه ملاحظه می شود:

۱ - حرکت سرهنگ نصیری در رأس یک واحد نظامی برای درهم کوبیدن قدرت دفاعی خانه مصدق و دستگیری و بازداشت او

۲ - در صورت عدم موفقیت قسمت اول، ابلاغ فرمان عزل قلبی، هر دو از اجزاء نقشه کودتا و پیش بینی شده بود (هدف اصلی ابلاغ فرمان عزل نبوده است، چه اگر منظور تنها این بود، از راههای مختلف و خصوصاً از طریق وزارت دربار این کار به سادگی صورت می گرفت.)

۳ - رفتن شاه هم قسمت دیگری از طرح بود. چون در غیر اینصورت شاه رسماً و عملاً رو در روی جنبش مترقی و پیش رونده ملی شدن صنعت نفت قرار می گرفت و با عکس العمل غیر قابل پیش بینی دولت و دولتمردان و خاصه ملت برون آمده از قیام ملی سی ام تیر، مشکلات فوق العاده ای را برای کودتاچیان فراهم می آورد. برای مزید موفقیت برنامه های آنی کودتا، لازم می بود که شاه صحنه را ترک نماید و این تصمیم، همزمان با طراحی نقشه کودتای ۲۵ مرداد گرفته شده بود. از همه مهمتر برنامه ادامه عملیات در روز های ۲۷ و ۲۸ مرداد که جزئیات آنرا خواهم گفت در همان روز های قبل از ۲۵ مرداد طراحی شده بوده است. ساده اندیشی است اگر تصور شود که کودتاچیان پس از شکست عملیات روز ۲۵ مرداد مثلاً در روز ۲۶ یعنی فردای روز شکست، جلسه تشکیل دهند و

برای عملیات بعدی برنامه ریزی نمایند. این از محالات است، کودتا به شکست کشیده شود، عده ای دستگیر و بازداشت شوند و همگی در حالت فرار و اختفا، چنین سرعت فرد آیند و در ظرف یک روز نقشه ریزی فردا را نمایند، بدون اینکه از کم و کیف باقیمانده نیروی های خود اطلاعی داشته باشند. از همه اینها گذشته، پیش بینی عدم موفقیت روز ۲۸ مرداد نیز شده بود و در صورت شکست عملیات روز ۲۷ و ۲۸ مرداد بطور یقین عملیات، قی المثل در روز سوم شهریور، پنجم شهریور و... شروع می شد. نقشه حمله بر پایتخت توسط لشکر های خارج از مرکز و نقشه بنیادان تهران توسط هواپیما های خردی جزو نقشه بود و شاید هم هواپیماهای خارجی... و سپس پایان این تراژدی، سقوط مصدق و...

این نتیجه و حاصل سیاست عدم قاطعیت مصدق و نبودن هیچ گونه مجازات و مکافات بر ضد اقدام کنندگان علیه منافع و مصالح مملکتی بود. این سیاست مستمر و شناخته شده دکترا مصدق بود که کودتاچیان با خیالی آسوده بدون ترس و بدون کوچکترین اهمه ای به هر اقدامی که میسر بود دست می زدند. این حکومت محکوم به شکست و نابودی بود. پس از پرواز هواپیمای شاه بسوی بغداد یکی از خلبانانی که دوره پرواز با جت را دیده بود، (هواپیما های جت بتازگی به ارتش ایران واگذار شده بود) بلافاصله به مصدق تلفن کرد و گفت: «اجازه بفرمائید تا هواپیمای شاه از مرز خارج نشده با جت بپریم و او را مجبور به فرود و یا بازگشت نمایم و یا اینکه آنرا ساقط کنیم». جواب مصدق چه بود؟ «بگذارید بپرود». معنی این جمله کوتاه چیست؟ بگذارید بپرود و به توطنه های خود ادامه دهد و بنیاد من و ما را براندازد. آری این رفتار مصدق عاقبتی جز آنچه که پیش آمد نمی توانست باشد.

در دنباله مطلب رفیق آذر نور اضافه می کنند

«... سرهنگ نصیری دستگیر و زندانی... کودتا شکست خورد... گارد شاهنشاهی خلع سلاح گردید... برای کودتای ۲۸ مرداد... برنامه و آمادگی قبلی نداشتند».

الف - سرهنگ نصیری و عده ای از کودتا کنندگان کلا و جمعا ۱۰ الی ۱۵ نفر بازداشت شدند ولی کجا؟ همگی در مرکز شهر تهران، زندان دژبان، خیابان سوم اسفند طبقه دوم رو بروی دانشسرای دختران.

گفتنی است، زندان دژبان در مقایسه با زندانهای دیگر امثال قصر و... زندان واقعی نبود خاصه اینکه اینان همه افسران ارشد و تیمسار و کارکنان زندان همه سرباز و درجه دار و رئیس یک سرهنگ دوم - همه این کارکنان ملزم به رعایت این ارشدیت ها بودند. سربازان و درجه داران که جای خود دارند خود رئیس زندان هم امر بری آنها را می کرد. هیچ حالت زندانی برای آنها نبود و بسادگی میتوانستند با خارج تماس هم داشته باشند و از امکانات رفاهی بالائی هم برخوردار بودند.

من خود سه ماه اول بازداشتم در یکی از این سلول های زندان دژبان بطور انفرادی زندانی بودم (در حکومت کودتائی زاهدی که سختگیریها و محدودیت ها از دوره مصدق بیشتر بود). عرض و طول سلول بیش از ۳ در ۴ متر و پنجره آن که به خیابان سوم اسفند مقابل دانشسرای دختران باز می شد بیش از ۲ متر در ۲ متر بدون حفاظ تور سیمی و یا نرده فلزی. چهار نفر دیگر از

افسران عضو سازمان نیز در این سلول ها بطور انفرادی بازداشت بودند: ستوان یکم دکتر فغانی و ستوان یکم دکتر ضرابی و ستوان یکم دکتر منزوی و ستوان دوم علی اشرف شجاعیان (پر واضح است که من در آن زمان، عضویت آنها را در سازمان نمی دانستم). من بخوبی و براحتی در اسرع وقت با حزب و خانواده ام تماس برقرار کردم خانواده من هر روز یا هر موقع که مایل بودند می توانستند با عبور از خیابان سوم اسفند بدون هیچ گونه مزاحمتی با من دیدار کنند و حرف بزنند، تنها یک سرباز مسلح نگهبان بود که در سرتاسر ساختمان دژبان که حدوداً بیش از ۵۰ متر بود قدم می زد و نگهبانی می داد. ما بسادگی می توانستیم حتی نامه و خط از همین طبقه دوم به پائین بیدانزیم و آنها بردارند. مادر منزوی که بسیار خاتم فداکار و پرکاری بود همه روزه صبح زود آنجا می آمد از خیابان به منزوی گزارش اقدامات روز گذشته خود را می داد و باز فردا بهمین منوال. تا بالاخره منزوی را از زندان نجات داد. با لو رفتن سازمان او بخارج فرار کرد و در فرودگاه پیروت که عازم رم بود شناسائی و دستگیر شد و توسط حکومت لبنان به مأمورین ایرانی تحویل داده شد و زیر شکنجه درگذشت - ستوان یکم دکتر فغانی با دختران دانش سرا دائماً در ارتباط و با رمز های خود ساخته شان در گفتگو بود، حتی با یکی از آنان دوست شد و قرار ازدواج هم گذاشت. تعدادی از سلول های این زندان نیز به داخل محوطه دژبان پنجره داشت و همان امکانات که برای آن سلول های سمت خیابان سوم اسفند بود تقریباً برای آنطرف هم بود. زندانیانی که بطرف محوطه دژبان پنجره داشتند، به ترتیب از اولین سلول عبارت بودند از: سرهنگ سررشته، سرهنگ نادری، سرتیپ فرخنده پی، سرتیپ کیانی، سروان داورپناه، سروان فشارکی و یک یا دو نفر دیگر - مجموع افسران زندانی در این طبقه بالا، توده ای و مصدقی جمعا ۱۲ نفر بود. در همان روز اول بازداشتم سرهنگ سررشته را از درپچه سلولش که مقابل توالت بود دیدم و شناختم. با بلند کردن ۷ انگشتانش گفت ۷ روز است زندانی هستم و هیچ خبری از بیرون ندارم. سؤال کردم مصدق را محاکمه میکنند خبر داری؟ گفت نه.

همین انگیزه شد که بلافاصله دست بکار شوم. روزنامه های اطلاعات، کیهان و مجله تهران مصور را تهیه کردم و با برنامه ریزی خاص به تمام زندانیان رساندم. یکی از امکانات که به این جریان کمک می کرد، موقعیت سلول سرهنگ سررشته بود که مقابل توالت قرار داشت و تمام زندانیان که به توالت می رفتند میتوانستند با او صحبت کنند و منم با خرید هر روزنامه ۵ تومان (قیمت هر روزنامه ۲ ریال بود) توسط نگهبانان موفق به اینکار شدم. (سرهنگ نادری به سرهنگ سررشته گفته بود، این افسر - منظور من - توده ای است. زیرا بلافاصله پس از دستگیری اش، از طرف حزب برایش روزنامه فرستاده اند. عجب سازمان منظمی دارند!) من این مطالب را می گویم که موقعیت کودتاچیان را در زندان دژبان مجسم نمایم. من که یک سروان بیش نبودم، نگهبانان و زندانبانان، سلسله مراتب نظامی را نسبتاً رعایت می کردند. کودتاچیان که همه افسر ارشد و حتی سرتیپ و سرلشکر بودند، خود رئیس زندان هم با آنها روابط مافوق و ماندونی را رعایت می کرد. این بود وضعیت و موقعیت زندان دژبان. من این جریان را شرح دادم که موقعیت زندانی را که رفیق آذر نور از آن نام برده اند، مجسم کنم

و خوانندگان بدانند که زندان دژبان اصولاً حالت زندان نداشت و به یک استراحتگاه بیشتر شباهت داشت. (البته در قیاس با سایر زندان ها) و برای این گونه زندانیان که پولدار و ثروتمند نیز می بودند هیچگونه سختی و محدودیتی وجود نداشت.

بعد از یک درگیری و زد و خورد با سرهنگ غفاری رئیس زندان. مرا به زندان درجه داران و چاقوکشان ارتش، زیرزمین همین ساختمان دژبان تبعید کرد. زندانی بسیار تنگ و تاریک و متعفن. بوسیله ای جریان را به یکی از دوستانم در ستاد دژبان اطلاع دادم، از طرف ستاد دژبان شدیداً سرهنگ غفاری مواخذه شد و مرا پس از ۴۸ ساعت به بخش دیگری از زندان دژبان انتقال داد. این زندان هم زیر زمین اداره سررشته داری ارتشی بود. (ساختمان میانی محوطه دژبان، قبلاً انبار سررشته داری و سپس به زندان تبدیل شده بود) امکانات این زندان کمی ضعیف تر از آن زندان بود ولی در ارتباط من با خارج تغییر محسوس حاصل نشد. البته اختصاصاً سختگیری نسبت به من بعلت درگیری با رئیس زندان شدید تر شد.

سه نفر افسران نیروی هوایی بنام های ستوان یکم حسین مرزوان، ستوان یکم خسرو پوریا و ستوان یکم محمد جعفر هنریار که در زمان حکومت مصدق دستگیر شده بودند در این زندان بودند.

(دستگیری اینان که از قرار در یک خانه ساکن بودند به این صورت بود: یک کت چرمی از یک ستفروش دوره گرد می خردن ولی چون پول کافی همراه نداشتند به اتفاق فروشنده به منزل می روند و پول آنرا می پردازند، این کت چرمی مسروقه بود. دزد دستگیر می شود و زیر شکنجه مأموران آگاهی به دزدی اعتراف و خانه خریدار را معرفی می نماید. مأموران برای دستیابی به مال مسروقه همراه با دزد به منزل آنان مراجعه ولی چون آنان در منزل نبودند از خانه همسایه به داخل خانه، نظری می اندازند. به در و دیوار عکسهای رهبران جنبش کمونیستی آویزان و کتابهای زیادی مشاهده می گردد. در نتیجه به خانه مظنون و جریان به اطلاع ستاد ارتش می رسد و مأمورین رکن دوم حضور پیدا می کنند. به این ترتیب یک خانه سازمانی که در آن مقدار زیادی کتاب و اسناد حزیی بود به دست مأمورین می افتد و سپس این سه نفر دستگیر می شوند. حسین مرزوان یکی از مسئولین بالائی سازمان و خسرو پوریا نیز یکی از مسئولین بود.)

بگفته حسین مرزوان به من، صورت اسامی اعضاء سازمان که در آن زمان ۱۳۸ یا ۲۳۸ نفر بود نزد خسرو پوریا نگهداری می شد.

در زندان بین حسین مرزوان و خسرو پوریا بر سر فعالیت داخل زندان اختلاف می شود. خانواده خسرو که گویا در ارتش درجات بالائی داشتند - از جمله سرهنگ بزرگمهر که وکیل مدافع دکتر مصدق در جریان دادگاه نظامی بعد از کودتا بود - از او خواسته بودند که در زندان آرام و بی سر و صدا باشد که هرچه زودتر مرجعات رهائی اش فراهم گردد و این کار با روحیه مبارزه چویانه حسین که پدرش یک استوار بود و در تبریز خدمت می کرد، سازگار نبود. حتی این اختلاف گاهی سبب می شد که پوریا کارش به تهدید بکشد و می گفت: «۲۳۸ نفر» در واقع تهدید می کرد که ۲۳۸ نفر را لو خواهد داد. یادآور می شوم که من آنها را قبل از زندان نمی شناختم ولی چون حسین و من هر دو با سازمان در ارتباط بودیم با هم آشنا

شديم. زندانيان داخل اين زندان به ۱۰ نفر نهي رسيد سه نفر اين زندانيان كه همين سه نفر افسر هوايي باشند سياسي و ديگران غير سياسي بودند. سه اطاق بزرگ داشت با سه سلول كوچك با درها و پنجره هاي چوبي كه من در يكي از اين سلول هاي كوچك بطور انفرادي زنداني بودم. حسين اكثرآ مرا تنها نمي گذاشت و به پشت سلول من مي آمد و از سوراخ سلول با من گفتگو مي كرد. گروهبانان نگهبان زندان هم چندان سختگيري نهي كردند چون روز ها فقط يكبار افسر نگهبان و گهگاه هم سرهنگ غفاري رئيس زندان به آنجا سري مي زدند. بعضي از گروهبانان زندان با مراقبت و مراعيت خودشان در سلول مرا باز مي كردند، و من در داخل زندان قدم مي زدم. از جمله گروهبان لطفي، از قد بلند ترين مردان ايران. او بعد از خروج از ارتش هنرپيشه شد. شيرعلي قصاب معروف. در اين زندان بود كه من طرحي تهيه كردم كه اين سه نفر افسر هوايي بدون هيچگونه كمك خارجي با راحتی و سادگي بسيار از زندان فرار كنند بدون اينكه در يا پنجره اي شكسته شود و يا آسيبي به جايي وارد شود. اين طرح با مطالعه و بررسي از خارج توسط سازمان افسري با يك تغيير كوچك تصويب و براي اجرا به من ابلاغ شد. (تغيير جزئي آن بود كه اين سه نفر افسر هوايي با لباس نيروي زميني از زندان خارج شوند و تهيه لباس ها

هم به خود من كه افسر نيروي زميني بودم واگذار شد.) همه چيز آماده بود و در انتظار ابلاغ روز اجرا بوديم كه توسط حسين مرزوان نامه اي از سازمان دريافت كردم در اين نامه از من خواسته شده بود بررسي نمايم آيا امکان خروج يكتنفر بجاي سه نفر هست؟ قدر مسلم نفري كه بايستي خارج مي شد حسين مرزوان بود كه خودش هم در چريان بود. از او سؤال كردم آيا دو نفر ديگر كه با تو در يك اطاق زندگي مي كنند با رفتن تو موافق هستند؟ بعلامت نه، سر را ببالا برد و گفت خسرو كه مي گويد: «۲۳۸ نفر» يعني اگر پايه به بيرون برسد ۲۳۸ نفر را لو مي دهيم. از هنريار پرسيدم. گفت او هم ترس دارد بعد از فرار من مورد شكست و آزار قرار گيرد. (يادآوري كتم، تا آن زمان هيچ افسري را شكستج فزيكي نكرده بودند. اولين افسر از سازمان نظامي كه مورد شكست قرار گرفت، سروان ابوالحسن عباسي بود كه چند ماه بعد دستگير شد. و اولين كساني كه از سازمان نظامي حزب محاكمه و محكوم گرديدند، همين سه نفر افسران نيروي هوايي بودند. آنان همزمان با كودتا و قبل از اينكه سازمان نظامي لورود، محاكمه و به جرم داشتن مرام و رويه اشتراكي، حسين مرزوان به ۱۰ سال، خسرو پوريا به ۵ سال و محمد جعفر هنريار به ۲ سال زندان محكوم و به قلعه فلك الافلاك و سپس به جزيره خارك اعزام شدند. در طول محاكمات قضائي كمتر سابقه دارد كه متهم و يا متهميني را به جرم واحدی دو بار محاكمه و محكوم نمايند ولي اين سه نفر را پس از لورفتن سازمان نظامي از خارك به پايتخت برگرداندند و پس از شكست و آزار فراوان، حسين مرزوان و خسرو پوريا را به اعدام و محمد جعفر هنريار را به زندان ابد محكوم كردند.) گفتم با اين حساب بررسي و مطالعه مفهومي ندارد، تو خود به اين نامه پاسخ مي داي!

بهر حال اين بود وضعيت و موقعيت

زندان دژبان، بالاش و زيرزميني. رفيق آذرنورا آيا باز هم با اين گل و گشاي زندان، بر اين باور باقي هستند كه كودتاچيان دستگير و زنداني شدند و از صحنه سياسي تهران خارج گشته بودند؟ - اگر اين كودتاچيان دستگير شده همانند دستگير شدگان بعد از موفقيت كودتا، بلافاصله بعد از دستگيري همراه با ديگر طرفداران شان سريعا و با شدت عمل از مركز سياسي كشور، يعني تهران به خارج از مركز و به نقاط خيلى دور، و از جمله و في المثل به جزيره خارك اعزام مي شدند (همانطور كه با شما و با ساير مخالفان احتمالي كودتا عمل شد و به قلعه فلك الافلاك اعزام گرديدند.)

امكان پيروزي روز ۲۸ مرداد بسيار، بسيار ضعيف مي شد و شايد هم غير ممكن مي شد ولي آيا حكومت مصدق، براي حفظ خود، چنيش ملي شدن صنعت نفت و بخاطر رهائي ملت از چنگال اين مزدوران بيگانه، دست به چنين اقدامي مي زد؟ تجربه بيش از دو سال زمامداري ايشان و بخصوص سياست معاشات و مصالحه او با دشمنان ملت ايران بعد از قيام تاريخي سي ام تير، كه بهترين فرصت طلائي براي چارو كردن از بيخ و بن اين نيرو هاي ضد ملي بود. نشان داد كه اين اقدام، كار اين دولت و نظاير اين دولت ها نيست و اين حكومت محكوم به شكست و نابودي است.

دنباله دارد

توضیح نگارنده:

عده اي از خوانندگان راه آزادي سؤال کرده اند منظور از چهار نفر از افسران سازمان نظامي كه از اعضاي خاندان سلطنتي بودند چيست؟ آيا آنان برادران شاه يا ثريا پهلوي بودند؟ و برخي سؤال نموده اند كه محكوميت آنان چه بود؟

پاسخ اول: آنان از اقوام وبستگان خانواده سلطنتي بودند. و رسم بر اين بود كه هفتگي يا ماهانه تمامی اعضا خانواده سلطنتي را يكي از كاخا جمع شوند و به اتفاق شام و ناهار صرف نمايند و دستور حزبي بود كه آنان نيز حتى المقدور شركت داشته باشند.

پاسخ دوم: سرهنگ... و ستوان يكم... به زندان ابد و ستوان يكم هوايي... به ۱۵ سال زندان محكوم شدند ولي سرگرد... به علت ضعف و موضعگيري خصمانه با حزب و سازمان يا دو درجه تخفيف به ۱۰ سال زندان محكوم گرديد. اين سرگرد در زندان هم رفتار شايسته و مناسبی نداشت. برعكس، سه نفر ديگر از شخصيت و كاراكتري بسيار بالا و ارزنده اي برخوردار و مورد احترام مضاعف ديگر محكومان سازمان بودند.

بي مناسبيت نيست در همين جا اشاره كتم، تمامی اعضا سازمان نظامي كه دستگير، محاكمه و محكوم گرديدند بدون استثناء اعم از عضو آزمايشي، عضو ساده، مسئول، نظامي و غير نظامي در دادگاههاي نظامي عادي و تجديد نظر به اتفاق آراء به مرگ محكوم گرديدند. در واقع تمامی مواد مورد استناد داستان ارتش سرلشكر از موده را كه اهم آنها سوء قصد به حيات شاه، ايجاد تزلزل در صميميت افسران، جاسوسي و داشتن مرام و رويه اشتراكي بود وارد دانسته و همگي را به مرگ، اشد مجازات، محكوم نمودند. ليكن اكثريت اعضا دادگاهها (دادگاههاي بدوي ۲ نفر در مقابل ۲ نفر و در دادگاههاي تجديد نظر ماشين وار ۴

نفر در برابر ۲ نفر) برخي از اين محكومان به اعدام را مشمول عطل مخففه (از چما جواني و بي تجربگي) دانسته و آنان را با يا درجه و يا دو درجه تخفيف به زندان ابد و كار و يا زندانهاي دراز مدت محكوم نمودند كه در واقع رأي اكثريت جاري گشت. چالبد است گفته شود تمام محكومان سازمان نظامي، چنانچه بعد از رهائي از زندان نياز

به گواهي عدم سوء پيشينه پيدا مي كردند في المثل براي استخدام در يك مؤسسه نيم دولتي و يا خصوصي (بسيب محكوميت چنانچه داشتند و به تبع آن، ۱۰ سال محروميت اجتماعي در ادارات دولتي استخدام آنان عملي نبود)، در گواهي ناما عدم سوء پيشينه آنان چنين نوشته مي شد: آقاي... فرزندان... شهرت... به استثنای يك فقره خيانت، چنابت و جاسوسي كه با ...سال زندان (يا ابد) محكوم گرديده است، اتهام ديگري ندارد. (۱)

با استناد به همين احكام صادره، بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ يا اينكه بموجب لايحه اي از شوراي عالي انقلاب كلي احكام دادگاههاي نظامي در رژيم گذشته كان لم يكن و ملغي الاثر شناخته شد و از تمام محكومان سياسي اين دادگاهها از جمله شخصي دكتور كيانوري دبير اول حزب توده ايران اعاده حيثيت گرديد و حقوق ضايع شده به آنان بازگشت و به افتخار بازنشستگي نائل آمدند و برخي بر سر كارهاي خود بازگشتند، ليكن بخاطر همين ماده جاسوسي كه در احكام اين محكومان سازمان نظامي آمده بود از آنان اعاده حيثيت نشد و حقوق از دست رفته آنان مسترد نگريدند... البته اين محكومان بيكار ننشستند و تسليم اين زورگويي و حق كشي نشدند. مبارزات دليرانه و جسورانه دسته جمعي اين افسران محكوم و پشتيباني بيدريغ نيرو هاي مترقي و دمكرات سبب شد كميسيونهاي متعددي در اداره فني دانگستري، وزارت دفاع، نخست وزيری، شوراي انقلاب و غيره و غيره تشكيل شود. حتي در اداره فني وزارت دادگستري قانون اساسي كشور فرانسه و سوتيس را مورد بررسي قرار دادند كه بدانند اصولا جاسوس كيست و جاسوس به كه اطلاق مي شود (قانون اساسي كشور ما اقتباسي از قانون اساسي آن كشور ها بود) به موجب اين قوانين اساسي، جاسوس كسي است كه استناد و مدرك سري نظامي را به دشمن تسليم نمايد و چون دشمنی در آن زمان وجود نداشت و دولت ايران با تمام كشور هاي جهان روابط ديپلماتيك و حسنه داشت در نتيجه كميسيونها به اين نتيجه رسيدند كه كاري كه اين افسران انجام داده اند جاسوسي نبوده و احكام صادره را بي پایه و اساس دانستند. با اينكه مقامات بالاشي ارتش، نخست وزيری و ساير كارگردانان مملكتي از جمله خود نخست وزير مهندس بازگان پشت با اعاده حيثيت افسران سازمان نظامي مخالف بود (مهندس بازگان زير يكي از اين نامه هاي مربوط به همين چريان نوشت اين مصوبه شوراي انقلاب براي اعضا جبهه ملي است كه براي

توده اي ها) لاجرم شوراي عالي انقلاب ضمن چندين مصوبه ديگر علاوه بر اينكه جاسوسي را بيمورد دانست، تصويب كرد كه تمام حقوق اين افسران محكوم در مدتي كه در زندان بوده اند برابر حقوق ديگر افسران شاغل پرداخت شود و بقيه مدت تا انقلاب بهمن ۵۷ جزو سوابق خدمتي آنها محسوب و با همان درجه كه به زندان افتاده بودند بازنشسته و حقوق بازنشستگي به آنان

پرداخت شود. سنگ اندازها و کارشکنی های بیشمار مقامات بالای ارتش، نخست وزیری و دیگر دست اتر کاران که بشدت با به اجرا درآمدن این تصویب نامه های شورای عالی انقلاب مخالفت می کردند و چوب لای چرخ می گذاشتند در مقابل مقاومت بی امان افسران محکوم بجائی نرسید و سرانجام با آخرین امضاء، یعنی امضاء بنی صدر بعنوان فرماندهی کل قوا که در آن زمان رئیس جمهور بود در فرمان عمومی ارتش درج و برای اجرا به اداره بیمه و بازنشستگی که يك اداره اجرائی است ابلاغ شد. تمامی پرونده های فرد فرد این محکومان به امضاء کلیه مقامات مسئول و رونوشت فرمان عمومی ارتشی که صاحب پرونده به افتخار بازنشستگی نائل گردیده است، بود. از جمله باید بگویم همین رهبر فعلی جمهوری اسلامی که در آن زمان نماینده خمینی در وزارت دفاع بود و تمام مصوبات آن وزارت خانه به تایید و تصویب او می رسید روزی ابتدا به ساکن نامه ای نوشت تقریبی به این مضمون:

عده ای از افسران شریف و مبارز در رژیم گذشته به جرم مخالفت با رژیم اعدام شده اند، شایسته است اعدام شدگان جزو شهدای ارتش منظور و از خانواده آنان بنحوی شایسته ای تجلیل بعمل آید و تمام حقوق متعلق به شهید، به خانواده آنان داده شود. فردای آن روز خانواده عده ای از افسران شهید اجتماع کردند و قصد سپاسگزاری حضوری از این اقدام سید علی خامنه ای را داشتند. چون عده زیاد بود، دستور دادند فقط چند نفر نماینده تعیین نمایند تا خدمت برسند. این نمایندگان تعیین و سپس گزاری و قدردانی خود را حضوراً اعلام نمودند و آقای خامنه ای در جواب گفتند من کاری نکرده ام که مستوجب قدردانی باشد. این وظیفه من بود که انجام دادم... از این انقلابیون !! معم بسیار بودند که موافقت خود را اعلام داشته بودند از جمله آیت اله بهشتی و... مطلب قابل توجه و تعمق انتهای کار است.

در حالی که کارکنان اداره بیمه و بازنشستگی مشغول تنظیم لیست های پرداخت مطالبات این افسران محکوم بودند، نامه ای از طرف شیخی به این اداره رسید. مضمون تقریبی این نامه از اینقرار بود:

طبق اطلاع حاصله در نظر است به عده ای از افسران که در گذشته خائن و جاسوس بیگانه بوده اند پولی بعنوان بازنشستگی و غیره پرداخت شود لامست از پرداخت هرگونه وجهی به آنان خود داری و اگر پرداخت شده پس گرفته شود و آنان نه تنها خائن و جاسوس بوده اند که ضد دین هم هستند و مبری از تعقیب هم نمی باشند.

امضا ری شهری
این نامه شیخ، تمامی مصوبات مراجع انقلابی و حقوقی و قضائی را باطل ساخت و جالب اینکه من به اتفاق دو نفر از افسران محکوم بعنوان نماینده، خواستیم با ایشان ملاقاتی داشته باشیم. مراجعه کردیم، متشکر که در طبقه پائینی ساختمان مقر فرماندهی ایشان نشست بود به حاجی آقا!! تلفن کردند که چند نفر از آقایان افسران محکوم آمده اند و میخواهند خدمت شما برسند. سؤال کرد کدام افسران محکوم. جواب دادیم افسران محکومی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و محکوم گردیدند. سؤال کرد همان افسران سازمان نظامی حزب توده. گفتیم، بله. جواب داد تا يك ماه دیگر وقت ندارم. همه مهاجرین بدانند تا در بر پاشنه ولایت قبیحه میگردند و

يك روضه خان مسجد، سخنش، رأی اش، نظرش مافوق قانون اساسی، مافوق مصوبات مراجع قانون گذاری، مافوق تمام قوای قضائیه، اجرائیه و مقننه است. آش همان آش است و کاسه همان کاسه!

(۱) من خود پس از رهائی از زندان، برای گرفتن گواهی نامه رانندگی، این عدم سوء پیشینه را از وزارت دادگستری دریافت کردم بجا می دانم برای آشنائی خوانندگان به گوشه های از مشکلات این افسران محکوم اشاره ای بنمایم.

برای گرفتن گواهی رانندگی با ارائه مدارک لازم و این گواهی عدم سوء پیشینه به اداره راهنمائی و رانندگی مراجعه نمودم. اداره مزبور موظف بود قبل از انجام آزمایشات رانندگی از سازمان امنیت کسب دستور نمایی لیکن از بخت بد و یا خوب من متصدی مربوطه متوجه نشد که گواهی عدم سوء پیشینه من خطی است (گواهی عدم سوء پیشینه طبق معمول در فرم های چاپی صادر می شد که فقط مشخصات متقاضی در آن نوشته می شد ولی گواهی عدم سوء پیشینه این قبیل متقاضیان با خط نوشته می شد). امتحانات لازمه از من بعمل آمد و گواهی رانندگی من صادر و ابلاغ گردید، روز... برای دریافت آن مراجعه کنم. ولی همان روز متصدیان مربوطه متوجه شدند که گواهی نامه عدم سوء پیشینه من خطی است و مراتب را به سازمان امنیت اطلاع و کسب تکلیف نمودند. هنگام مراجعه من سرگرد معاون اداره جریان را به من گفت و از من خواست که ۱۵ روز دیگر مراجعه نمایم اینطور پیش بینی کرده بود که تا ۱۵ روز دیگر جواب از سازمان امنیت خواهد رسید. از او خواهش کردم چون کارم اقتضا دارد که با ماشین رانندگی کنم يك گواهی موقت به من بدهند که چنانچه تصادفی رخ داد بدون گواهی نامه رانندگی قلمداد نشوم. ایشان پذیرفت و خود، گواهی ای نوشت و بدست من داد و مدت اعتبار آنرا هم ۱۵ روز قید کرد. ۱۵ روز بعد مراجعه کردم. جواب هنوز نرسیده بود و گواهی موقت ۱۵ روز دیگر تعدیه شد. این جریان مدت شش ماه بطول انجامید. آخرین بار که رفتم و طبق معمول گواهی موقت را ارائه دادم که تعدیه نماید. پشتاب گواهی را گرفت (در واقع قاپید) و آنرا پاره پاره کرد و در سطل کاغذ های باطله انداخت. از آن حرکت سرگرد معاون اداره راهنمائی و رانندگی خنده ام گرفت و سؤال کردم چه اتفاقی افتاده؟ پاسخ داد شما به سازمان امنیت مراجعه کنید. گفتم به سازمان امنیت مراجعه کنم و چه بگویم؟ گفت من نمی دانم. گفتم مرا راهنمائی کنید به کدام مقام و چه تقاضائی داشته باشم. در جواب گفت جواب نامه شما رسیده فقط دو کلام نوشته اند «پاسخ نامه شماره... مصطلحت نیست.» چاره نداشتم. نامه ای به

سازمان امنیت نوشتم و تقاضای ملاقات با رئیس سازمان را نمودم. پس از چند روز جواب آمد که فلان روز، فلان ساعت به سازمان مرکزی واقع در خیابان ایرانشهر مراجعه نمایم. در ساعت مقرر مراجعه کردم. مرا نزد شخصی بردند بنام سرتیپ ماهوتی و یا ماهوتچی در لباس غیر نظامی و ظاهراً یکی از معاونین سازمان. سؤال کرد چه فرمایشی دارید؟ پاسخ دادم تقاضائی ندارم فقط سؤال کوچکی دارم. گفت بفرمائید. جریان را به تفصیل برایش شرح دادم و گفتم گواهی نامه رانندگی من صادر شده بود و در پرونده موجود است ولی از دادن آن به من امتناع کردند. زیرا شما نوشته اید مصطلحت نیست. سؤال من اینست، چه

مصطلحتی در این کار بود؟ اگر گواهی نامه را به من می دادند و من در جیبم می گذاشتم، کودتا می شد؟ به دستگاه حکومتی لطمه و یا خللی وارد می شد؟ تیمسار گفتند من در جریان نیستم اجازه بفرمائید اقدام کننده را بخواهم. اقدام کننده آمد. و تیمسار به او گفت جناب سرهنگ ایشان (اشاره به من) چه می گویند؟ سرهنگ سؤال کرد شما که هستی؟ گفتم سروان سابق محمد جعفر محمدی. گفت آه بله من به اداره راهنمائی و رانندگی نوشتم «صلاح نیست» سؤال کردم چرا صلاح نیست؟ جواب داد بخاطر اینکه شما هنوز تعصبات خود را حفظ کرده اید! به یکبار به قول معروف از کوره به در شدم. با عصبانیت و با صدای بلند گفتم جناب سرهنگ کاملاً درست تشخیص داده اید.

من هنوز به اعتقادات خود پایبندم. ولی مگر در سالهای گذشته که مرا به داشتن این اعتقادات گرفتید، گواهی نامه رانندگی ام را توقیف کردید؟ زندانی کردید، شلاق زدید، دستبند زدید، محاکمه و محکوم کردید حالا هم همان کار ها را یکنه نه شلاق شما پاره شده، نه دستبند شکسته نه من عوض شده ام و نه شما و نه قانون شما. تیمسار بازوی مرا گرفت و گفت جناب سروان شما خیلی عصبانی هستید. گفتم اگر شما بودید و در شرایط من می بودید چه می کردید؟

سرهنگ رفت و چند دقیقه ای با تیمسار نشستیم و نتیجه این شد که هفته دیگر به خانه شماره... در همان خیابان ایرانشهر به ستوان ... (هم نام او را فراموش کرده ام و هم شماره پلاک را که شاید شماره ۲۶ بود). مراجعه کنم تا ایشان ترتیب کار مرا بدهند. هفته بعد مراجعه کردم ستوان با شرمندگی بسیار گفتند بعلت کثرت کار نتوانستم کار شما را انجام دهم خواهش میکنم هفته دیگر تشریف بیاورید و با تواضع بسیار مرا تا بیرون در مشایعت کرد. هفته ها این صحنه تکرار شد. عاقبت روزی به او گفتم جناب سروان مرا اینقدر فوتبالی نکنید به من دستور بدهید بروم و شش ماه بعد یا يك سال بعد مراجعه کنم من می روم و همان موقع می آیم. مقداری عصبانی فرمودند و گفتند بروید هفته دیگر بیانید. گفتم جناب سروان می روم و هفته دیگر می آیم خواهش می کنم گواهی نامه من حاضر باشد. گفت تهدید می کنی! گفتم خواهش می کنم. هفته دیگر مراجعه کردم جنس می زدم که بازهم تکرار همان صحنه های قبل است. به اطاقش وارد شدم بر خلاف همیشه چهره اش در هم کشیده بود، نیمه خیز شد و دستش را دراز کرد که به من نست بدهد. معطلش نکردم يك جفت چپ و راستی از آن چپ و راستی هاشی که ستوان یکم نودری در سال ۲۸ یا ۲۹ در زیر گوشهای سرتیپ باتمانقلیج در کردستان زد، زیر گوشهایش نواختم و میز تحریرش را بر سرش کوبیدم. با صدای فریادش عده ای به داخل اتاق ریختند و مرا بشدت مضروب و مصادوم کردند. ۴۸ ساعت در همان خانه شماره... مرا کتک می زدند. عاقبت مرا نزد همان سرتیپ ماهوتچی بردند، سرتیپ بعضی مشاهده من، با تعجب سؤال کرد: «آقای محمدی چه اتفاق افتاده با چه تصادف کرده اید؟» گفتم با دستگاه شما. مجدداً سؤال کرد: «واقعاً چه شده؟» اینطور وانمود می کرد که از موضوع بی خبر است. گفتم تصور نمی کنم که فرمانده و یا رئیسی اینقدر از منطقه تحت فرماندهی اش بی اطلاع باشد. ولی قسم خورد که در جریان

نیستم! جریان را از ابتدا تا انتها برایم
گفتم و تعجب می کرد چطور تا این تاریخ
هنوز کار من را آن ستوان انجام نداده است.
گفتم تعجب نکنید، کاری که میبایست آن
ستوان انجام می داد ملاحظه می فرمائید که
خوب هم انجام داده است.

باری با اظهار تأسف زیاد گفت قول می
دهم خودم کار شما را انجام دهم و شما هفته
دیگر به اداره راهنمایی و رانندگی مراجعه
کنید و گواهی نامه تان را دریافت کنید و
همینطور شد و من به اخذ گواهی نامه
رانندگی نائل آمدم. در ضمن از من خواست
ماجرای خانه شماره... در خارج انکاس
نیاید.

منظور از بازگویی این ماجرای طولانی
اشاره به آخرین گفتار بین من و تیمسار
است. از من سؤال کرد اکنون به چه کاری
اشتغال دارید؟ گفتم کار مناسبی ندارم و
بیکارم. گفت پس چرا زود تر نگفتید تا ما به
شما کار بدهیم. خیلی از رفقای شما آمده اند
و ما به آنها کار داده ایم. گفتم ماهی را هر
وقت از آب بگیرد تازه است. سرهنگی را
صدا کرد و به او گفت - جناب سرهنگ! این
جناب سروان از همکاران گذشته ماست،
بیگار است. کاری به ایشان بدهید. سرهنگ،
مرا بداخل اتاقش برد و پس از تعارفات
معمول سؤالاتی از من نمود. در گذشته چه
مشاغلی داشتید؟ چه تخصصی دارید؟ و...
فوق العاده استقبال کرد و گفت ما به
وجود شما در اداره همکارات بشدت
نیازمندیم. فرمی از پرونده ای بیرون کشید
و به من داد و گفت، لطفاً این فرم را پر کنید
و امضا کنید. فرم تعهد نامه ای بود که
بموجب آن متعهد می شدم که با ساواک
همکاری ننمایم. به بالا و پایین جناب سرهنگ
نگاهی انداختم و گفتم جناب سرهنگ قرار
است به من کاری بدهید شما به من فرم می
دهید. اگر من میخواستم این کار ها را بکنم
هم اکنون هم درجه ام از شما بالا تر بود هم
مقام. گفت این مقدمه کار است و تمام رفقای
شما که بر سر کارند این فرم را امضا کرده
اند. گفتم جناب سرهنگ عطایت به لقایت
بخشیدم و خدا حافظی کردم. تحقیق کردم
دیدم کاملاً اظهار سرهنگ درست بود کلیه
رفقای ما که در سازمان نقشه برداری، نخست
وزیری، و وزارتخانه ها و دیگر ادارات از این
طریق به کاری مشغول شده اند. این فرم را
امضا کرده اند. گو اینکه من یقین دارم که
هیچگونه همکاری با ساواک نمی کردند.
حقوق اکثر آنان بسیار ناچیز حدود ۴۰۰ الی
۶۰۰ تومان بود و بطور روز مزد و یا پیمانی
استخدام شده بودند. البته هیچ ایرادی نبود
فشار زندگی نبودن هیچ گونه درآمدی،
نداشتن سرمایه ای که بتوانند به شغلی آزاد
بست بزنند، نداشتن هیچگونه تخصصی،
گذشتن وقت تحصیل و نبودن امکان آن و
دهها مشکل دیگر بر سر راه شان بود هیچ
راهی وجود نداشت جز تن دادن به چنین
تعهدی. این اجبار به ادامه زندگی بود که آنان
را به امضای این تعهد نامه وادار کرده بود.

مطبوعات مستقل ... بقیه از صفحه ۲

بحال سکوت اختیار کرده اند و کمترین
توضیحی ارائه نشده است و در مورد
دومی، پس از اضرار نامبرده به دادگاه،
به مصالحه با شاکیان وادارش کرده اند و
همزمان از روزنامه خواسته اند که
برخی از اخبار مندرج در شماره های
گذشته را رسماً تکذیب کند.

فشار از این طریق، آنچنان زیاد
شده، که بطور مثال، وقتی خواننده ای از
نشریه سلام می پرسد که چرا خبر
مربوط به قتل دختر جوانی به وسیله
مأموران امر به معروف را، در همان روز
حادثه منتشر نکرده است، نشریه جواب
میدهد که تحت فشار مقامات انتظامی که
مایلند تنظیم خبر و کلیه اطلاعات مندرج
در آن از صافی سانسور آنها بگذرد، از
انتشار خبر مذکور خود داری کرده است.
نشریه چنین می افزاید که اخیراً اگر
خدای نکرده گوشه ای از خبر کج و راست
شود، بلافاصله کسانی مترصد نشسته اند
تا به بهانه تحریف واقعیات، «قلب
حقیقت»، «شایعه پراکنی»، «جو سازی» و
غیره، ما را به دادگاه بکشانند! همین
نشریه، در هفته های اخیر، مقالات
متعددی در احتمال بسته شدن و
منوعیت انتشار خود برشته تحریر
درآورده است. اما موقعیت نشریه
همشهری که اخیراً تعطیل و از انتشار
آن جلوگیری شد، با ویژه گی هائی همراه
است.

نخست باید گفت که در نبرد قدرتی
که در درون رژیم وجود دارد، کرباسچی
شهردار تهران، یکی از مهره هائی است
که موضوع درگیری های بیشمار بوده
است و محافظه کاران مؤتلف
رفسنجانی، مدتهاست برای حذف نامبرده
چنگ و دندان تیز می کنند.

تعویض وزیر کشور، چه بسا در
آینده، به این آرزوی دیرینه آنها جامه
عمل بپوشاند. اما تا چنان روزی، می
توان از هر فرصتی برای ضربه زدن به او
بهره گرفت و از جمله نشریه منتسب به
وی را مورد حمله قرار داد. این پرونده
سازی برای «همشهری» مدتهاست که آغاز
شده است و بویژه نشریات رسالت و
کیهان، مقالات متعددی در «افشای»
مواضع «لیبرال» نشریه شهردار پایتخت
بچاپ رسانده اند.

برای مثال، کیهان ۲۲ فروردین در
مقاله ای بنام «همشهری و مزایده
سرمایه های مکتسب و انقلاب» بدنبال
سلسله مقالات متعددی که به افشای
مواضع این نشریه اختصاص یافته و از
جمله «تلاش در جهت تبلیغ و ترویج
روشنفکری»، «مفهوم لیبرالستی آزادی» و
«مفهوم غربی مشارکت اجتماعی» را به
نقد کشانیده است. در مقاله اخیر به
«ابهام آفرینی» نشریه همشهری و
«تشکیک زائی نسبت به عملکرد و مواضع
انقلاب» در مقالات همشهری حمله کرده و
پنجه اش را زده است! در این مقاله، کیهان
از نشریه همشهری نقل قولی به این
شرح ارائه میدهد:

«آرمانهای ایدئولوژیک این انقلاب،
هنوز و علیرغم روئیدن ابهامات فراوان
در قلمرو های عینی آن، شایسته تقدیس
است و بایسته وفاداری. پیام های این
انقلاب هنوز به رغم وجود ضعف های

بسیار در کانون های ترسیم کننده آن،
روز های بیشماری را در پهنه گیتی می
شکافد و در عمق دل و جان چوپندگان
هویت نوین می نشیند.»

همانطور که میشود مشاهده کرد،
مواضع همشهری، اساساً مواضعی کاملاً
وفادارانه به رژیم جمهوری اسلامی است و
باید اضافه کرد که اکثر مطالب آن
غیرسیاسی هستند و عمداً خود را از
مسائل چنجالی دور نگه میدارد.

اما، نویسنده کیهان، با استفاده از
همین نقل قول می نویسد: «اولاً باید
پرسید که مقصود صریح و دقیق ایشان
از «روئیدن ابهامات فراوان در قلمرو
های عینی انقلاب» چیست؟ وی آنگاه
شمشیر کشیده و همشهری را به محاکمه
می طلبد تا روشن کند که در میان چه
کسانی جز مشتی ضد انقلابی و چوجه
روشنفکر «ابهام» فراوان در قلمرو های انقلاب»
پیش آمده است؟! وی آنگاه اضافه میکند:

«همشهری» حتی این نگاه تردید
آمیز خود را متوجه «آرمانهای ایدئولوژیک
انقلاب» نیز کرده است و مدعی میشود
که علیرغم «ابهامات...» آرمانهای آن هنوز
شایسته تقدیس است، این ادعای شگفت
انگیزی است. همگان می دانند که
آرمانهای این انقلاب چیزی جز اعتقادات
موازین و باور های اسلامی نبوده و
نیست و اساساً آنچه که به این انقلاب
مشروعیت بخشیده همین جنبه و روح
دینی است. «شایسته تقدس» بودن
آرمانهای ایدئولوژیک این انقلاب امری
نیست که منوط به عملکرد دینی انقلاب
باشد و «روئیدن ابهامات» بخواهد آنرا
مورد تردید قرار دهد... «همشهری»
بگونه ای سخن می گوید که گویی
شایستگی و قداست آرمانهای انقلاب
معطوف به عملکرد این انقلاب است و در
مورد آن قید «هنوز» را بکار می گیرد.
این نهایت سیاست زدگی است... (کیهان -
۲۲ فروردین - ص ۱۴)

باید یادوری کرد که همین پاراگراف،
از جنبه های متعدد دیگری هم مورد حمله
قرار می گیرد، که بخاطر اجتناب از
طولانی شدن مطلب، از ذکر آنها خود داری
می شود. در واقع باید گفت که ساختن
همین پرونده ها بوسیله روزنامه نویسن
های حزب الهی، مقدمه ای ضروری بشمار
می روند، تا نشریه ای جزو کارگزاران
«تهاجم فرهنگی» قلمداد شود و سپس در
گام های بعدی درش را تخته کنند.

متأسفانه این هم از قواعد بازی است
که هر چه جو وحشت و ارباب بیشتر می
شود و عریبه جوشی علیه نشریات غیر
حزب الهی بالا می گیرد، گردانندگان این
نشریات و نیز کارکنان آنها نیز به
سرنوشت خود بیمناک تر میشوند و با
احتیاط بیشتری به انتخاب مطالب و
تحریر مقالات مورد نظر می پردازند. این
همان چیزی است که سازماندهندگان این
جو ارباب، انتظار دارند و بدین ترتیب،
با کم خطر کردن نشریات، در انتظار
موقعیت مناسبی بسر می برند تا با
بهره گیری از آن خیال خود را، از وجود
همین دریچه های کوچک ولی با ارزش که
جنیش روشنفکری ایران، گام به گام و با
مبارزه ای پیگیر تدارک دیده است،
آسوده سازند.



هادی شمس حائری از درون سازمان مجاهدین خلق ایران می گوید:

سازمان مجاهدین خلق آنگونه که هست!

نفرستید.

تشکیل شورای ملی مقاومت که در واقع تمامی اعضاء آن اجیر سازمان و بجز چند نفر بقیه عضو سازمان هستند نیز یکی از شاهکار های سیاسی رجوی در خارج است. انقلابات پی در پی ایدئولوژی و شریعتی زدائی و مبارزه با شریعتیسم (که احتمالاً با خمینی اشتباه شده بود) و کار های حاشیه ای مثل مالی - اجتماعی، چاپ نشریه، بولتن خبری، کار های متفرقه دیگر، مجموعه فعالیت های خارج از کشور را در این فاز تشکیل میدهد. البته بدون در نظر گرفتن مرحله عراق که خود مبحث جداگانه ایست.

در خارج از کشور بود که چاه طلبی و غرور افسار گسیخته مسعود مجال بروز و ظهور یافت و کم کم باعث شد که تخیلات بیمارگونه خود را تئوریزه و در قالب دستاورد های جدید ایدئولوژیکی بخورد اعضا و هواداران خود بدهد. زندگی مرفه خارج از کشور و جدا شده از مردم او را به تقلید از زندگی سلاطین و مناسبات درباری کشانده بود. او هر روز بیشتر خیالاتی شده و خود را رهبر انقلاب توین، بلکه امام و پیشوای مذهبی مردم (ولایت فقیه) تصور میکرد و در عالم توهم فکر میکرد که گویا در همه خانه ها صحبت از او و مریم است و عکسهای او سراسر خیابانهای تهران را پررسانده است. این سلطان بی تاج و تخت هر روز بیشتر طغیان میکرد از طرفی تیغ در دست همه گروهها و سازمانها و شخصیت های منفرد را به محاکمه میکشید و برای آنها در فردای پیروزی خط و نشان می کشید.

چرا مردم به سازمان

مجاهدین بی اعتماد شدند:

اولین ضربه به روحیه مردم فرار رجوی از تهران بود. دومین ضربه ازدواج سریع و مصلحتی او بلحاظ سیاسی و شهوانی پس از شهادت اشرف ربیعی با دختر بی بند بود. سومین ضربه دروغها و وعده های تو خالی مبنی بر سقوط قریب الوقوع رژیم بود که بعد ها معلوم شد هدف سیاسی خاصی در پخش عمدی این خبر دنبال میشد، بعد ها مسعود خود اعلام کرد که ما از شیوع این خبر ها آگاه بودیم اما عمداً چلر تشر آنرا نگرفتیم، گو اینکه این خبر اصلاً شایعه نبوده است و خود مسعود آگاهانه آنرا نشر میداد.

چهارمین ضربه که برای مردم و حتی هواداران نزدیک سازمان که خیلی گیج کننده بود، ازدواج با مریم عضدانلو، همسر یکی از یاران و همزمان نزدیکش بود که جریان این طلاق و ازدواج بعد نام انقلاب ایدئولوژیک بخود گرفت، واقعاً هم انقلاب بود، انقلاب در سکس و زن بازی و توهین به مقام زن و به مقدسات مردم. هضم این حادثه

بود. بخصوص آنکه این تهاجم نتیجه یک استراتژی از قبل طراحی شده نبود و بیشتر عکس العملی و تدافعی و عمدتاً بخاطر سرگرم کردن رژیم در شهر ها بود تا سازمان بتواند نیرو های خود را از مرز ها خارج کند، یعنی آنهمه عملیات نظامی که شکل جنگ مسلحانه با رژیم را بخود گرفته بود، اساساً جنگ و گریز های در حین فرار بود و اصلت نداشت. اما پس از این، وقتی از سال ۶۲ به بعد تیم های عملیاتی از آن سوی مرز ها به ایران میرفتند و از قبل بخش امکان یابی برای آنها تلفنی خانه آماده میکرد و سپس با هزار فوت و فن بطور قاچاق و یا پولهای هنگفت برای آنها سلاح و پول میفرستاد دیگر عملیات نظامی جنبه تبلیغاتی و نمایشی پیدا کرده و از خصلت انقلابی برخوردار نبود. درست مثل يك کار اداری، خیلی خشک و بی روح و مصنوعی، اینستکه بالاخره سازمان بعلت عدم استقبال مردم از این عملیات و تلفات سنگینی که تحمل کرد، دست از عملیات سوژه زنی و اعزام تیمهای عملیاتی برداشت. قبل از آن نیز فعالیتهای غیر نظامی و هسته ها موسوم به عملیات غیر رو در رو و چسب قطره ای و پراتیک های دوره ای وسیله جک و خنده مردم شده بود.

فعالیت در خارج، دوران

سیاست گراشی:

در مدت اقامت در خارجه، کار رجوی، زد و بند های سیاسی و کوبیدن گروهها و شخصیت های مستقل ملی و ترتیب مصاحبه های مطبوعاتی و مکاتبه با احزاب و شخصیت های اروپائی و ابداع دیپلماسی کذائی و سرکج کردم پیش دولتهای امپریالیستی و فرستادن هیئتهای التماس به پارلمانهای اروپائی و به اصطلاح معرفی مقاومت بود. برقراری ارتباط تلفنی با ایران با عنوان «فرماندهی و ارتباطات از خارجه» که اصطلاحی برای رد کم کردن و سرپوش اشتباهات گذشته و فرار از ایران بود. اما غرض از این ارتباطات و فرماندهی، هدایت عملیات در داخل ایران نبود و اساساً بمنظور پیدا کردن هواداران و اعضاء کم شده و اعزام آنها از ایران به کردستان و سپس به اروپا بود. کار دیگر سازمان در خارجه پست کردن عکسهای رجوی به ایران و گیرانداختن خانواده ها و شناساندن آنها به رژیم بخصوص در روستا ها و شهر های کوچکتر بود، بیچاره مسعود فکر میکرد که مردم خیلی دلشان برای او تنگ شده و حالا که خودش سعادت آنرا نداشته که در ایران باشد تا مردم او را زیارت کنند، عکسهای خود را برای آنها میفرستاد تا از دلتنگی بدر آیند. واقعا که این رهبر جقدر بفکر مردم است. در رابطه با این عکسها عده زیادی دستگیر و زندانی شدند و از آنطرف التماس میکردند که ترا بخدا برای ما عکس

آنچه می خوانید بخش هایی از کتابی است که به قلم هادی شمس حائری از کادر های سازمان مجاهدین خلق در اروپا انتشار یافته است. در این کتاب نویسنده، گوشه هایی ناگفته از زندگی سازمان مجاهدین خلق در عراق و راکه بخوبی روشنگر عملکرد و واقعیت های این نیروی سیاسی است را بیان می کند. ماجرا های تکان دهنده ای که بسیاری از آنها شاید بصورت شایعه و سر و دم بریده اینجا و آنجا شنیده می شد، ولی کمتر بطور همه جانبه و دقیق در دسترس افکار عمومی قرار گرفته است.

انگیزه اصلی ما در این بازگویی این روایت های تکان دهنده طرح وسیع این مسئله در افکار عمومی ایرانیان و بویژه جلب توجه نیرو های سیاسی ایران به نوع تفکر و عملکرد سازمانی است که علیرغم روشن بودن شیوه کار و بینش رهبری آن کمتر در نشریات طرح شده است.

راه آزادی ملی چندین شماره بخش های خواندنی این کتاب را برای خوانندگان خود برگزیده است.

هادی شمس حائری، ۵۲ ساله فعالیت سیاسی خود را از دهه سی آغاز کرد و پس از شرکت فعال در حوادث سیاسی دهه چهل از آغاز سالهای ۵۰ با سازمان مجاهدین خلق تماس گرفت. وی در سال ۱۳۷۰ به همکاری با سازمان مجاهدین خلق پایان داد. وی انگیزه خود از انتشار چنین کتابی را «پایبندی به آزادی و دمکراسی» و «وظیفه ملی و عقیدتی» قلمداد می کند. همچنانکه از لابلای سطور این کتاب بروشنی می توان دریافت، نویسنده خود را کماکان به مشی بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق وفادار می داند.

لازم به تذکر است که در بخش اول ما بیشتر اساسی ترین انتقادات نویسنده را به سازمان مجاهدین انتخاب کردیم و از بخش دوم به بعد حوادث مشخص درون سازمان را برایتان بازگو خواهیم کرد.

فعالیت های خارج از کشور

با آمدن مسعود به اروپا، دفتر سازمان در ایران بسته شد و سازمان وارد مرحله جدیدی گردید در این مرحله مسعود وارد بازار سیاست شد و ایدئولوژی انقلابی روز بروز بیشتر رنگ میبخت، صداقت و پاک بازی انقلابی کم کم جای خود را به ریاء و مصلحت گراشی میداد. سازمان در فاز جدید خارج از کشور بیشتر تبدیل به مانور سیاسی و وسیله تحکیم قدرت و معروفیت و مشروعیت سیاسی رجوی در اروپا گردید. تازه عملیات نظامی تا شهریور ماه ۶۱ بیشتر توسط کسانی انجام میشد که خود در ایران بودند، اینکه کمی بمردم شور و شغف تزریق میکرد، گو اینکه نتایج سیاسی پربراری بدست نیامد و تلفات آن بیشتر بود زیرا رهبر قبل از آن از ایران گریخته

ناموسی برای فرهنگ و سنن ایرانیان بسیار سنگین بود، ازدواجهای مسعود، تصویر بدی اما واقعی در اذهان مردم کوچک و بازار باقی گذاشت اما این یکی، یعنی ازدواج با زنی که شوهر دارد بسا بیشتر از تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۵۴ خطرناک و ماجراجویانه و غیر مسئولانه بود. پنجمین ضربه به اعتماد مردم، همکاری نظامی رجوی با عراق در طول جنگ بود. اگر چه جنگ نامشروع و ضد ملی بود اما وقتی موشک آن بر سر خانه های مردم می افتاد و کودکان و پیر زنان را میکشید. وقتی مردم تخریب خانه ها را توسط موشک میدیدند رجوی هم که در عراق بود و با صدام همکاری میکرد و متحد او بود، بهمان چشم به او نگاه میکردند و در این چناییت اورا سهیم میدانستند. ششمین ضربه، شرکت سازمان در جنگهای داخلی عراق بود که ته مانده اعتماد و امید مردم به سازمان را برای همیشه از بین برد و به یاس مبدل ساخت. جریان کردکشی و سرکوب اپوزیسیون یک کشور دیگر بنفع هیئت حاکمه آن کشور حتی بسیاری از نیرو های خودی را دل زده و مستعفی کرد. برای اولین بار ترمودر سازمان بوقوع پیوست و بسیاری آنرا به چشم دیدند، این دخالت نظامی در امور داخلی مردم یک کشور در هیچ اصول انقلابی و سیاسی و انسانی نمیگنجد و فقط در محدوده گروههای مزدور قابل تبیین است و میتوان نام خوشوقتی و مزدوری به آن داد.

سازمان بسیار سعی کرد که خیل عظیم خلق کرد را پاسداران خمینی جا بزند که از فرصت استفاده کرده و برای ضربه زدن به مقاومت عادلانه مردم ایران به این سوی مرز آمده و قصد حمله به پایگاههای مجاهدین را داشتند، اما کسی آنرا باور نکرد. زیرا اولین و آخرین کشتن های سازمان در شهر های کرد نشین عراق صورت گرفت نه در مرز ها. هفتمین ضربه، برخورد رجوی با اعضا و کادر های مستعفی خود بود، هر کس عدم همکاری خود را با سازمان اعلام میکرد، مورد انواع آزار و شکنجه قرار میگرفت و برای پس گرفتن حرف خود و انصراف از رفتن، تحت شدید ترین فشار ها در زندانهای عمومی و انفرادی واقع میشد. انواع فحشهای رکیک و تهمت ها به او زده میشد. برخورد سازمان و فرماندهان با این افراد از زمان اعلام کناره گیری تا تبعید به رمادی، یکی از شهر های عراق خود داستان مفصل و فضیحت باری است که قابل بررسی جداگانه میباشد. مجموعه این عوامل و پاره ای عوامل دیگر ریز و درشت و از جمله تحلیلهای سراپا غلط و دروغ اما آگاهانه در این ۱۳ سال، باعث شد که سازمان در نزد مردم بی اعتبار و فاقد حیثیت سیاسی و ایدئولوژیک گردد. مهم ترین سرمایه یک سازمان امید و اعتماد مردم به آن سازمان است و اگر این اعتماد سلب شود آن سازمان دیگر نماینده و سخنگوی مردم و مورد قبول آنها نیست و عمر سیاسی اش بسر رسیده و در دایره و روابطی بسته و بی آینده در درون خود میلولد و در نهایت به باند تبدیل میشود.

در شماره آینده به چگونگی جذب افراد به سازمان پرداخته خواهد شد.

کمیته اپوزیسیون ایرانی در تبعید علیه ترور - برلن

اطلاعیه شماره ۶

معرفی می نمایند. بر همین اساس، مرکز این سازمان حدود ۸ ماه قبل از حادثه ترور، از شعبه سازمان امنیت برلن می خواهد که دارایی را زیر نظر گرفته، تلفن اورا کنترل کنند. اجازه استراق سمع تلفنی از طرف سازمان امنیت آلمان، معمولاً زمانی صادر می گردد که اطلاعاتی حاکی از توطئه یا احتمال عملیاتی علیه امنیت آلمان و یا به خطر افتادن جان افرادی وجود داشته باشد. ولی متأسفانه بنا به دلایلی کاملاً غیرقابل قبول، از جمله نداشتن مترجم فارسی، آنطور که آقای هگل مان سناتور امور داخله ادعا می کند، در برلن هیچکدام از این اقدامات امنیتی بعمل نمی آید. از این رو بررسی مساله پرونده میگونوس به کمیسیون پارلمانی که به همین منظور تشکیل شده، ارجاع گردیده است.

با توجه به مندرجات کیفر خواست و پرونده شخص کاظم دارابی، برای پلیس فدرال آلمان کاملاً مسجل است که رهبری عملیات تروریستی در برلن، مستقیماً بر عهده رژیم جمهوری اسلامی بوده که بدین منظور، از نمایندگی های سیاسی و اقتصادی خود، بعنوان پوشش شبکه وسیع اعضا، وزارت اطلاعات و امنیت خود در خارج از کشور و اجراء عملیات تروریستی و جاسوسی استفاده می کرده است. با این حال، هنوز هم بعضی از دولتمردان آلمان، به ویژه در وزارت امور خارجه، دست از کوششهای خود برای لاپوشانی نقش تروریستی جمهوری اسلامی برنداشته، در این زمینه از هیچ تشبیه کوتاهی نمی کنند. بهمین مناسبت کمیته ایرانی ضد ترور در شهر های برلن و فرانکفورت، طی نامه ای که برای آقایان کلاوس کینکل، وزیر امور خارجه و برند شمید باور، دبیر کشوری در سادات عظمی نوشته اند، خواستار گردیده اند:

۱ - دولت و مجلس آلمان فدرال، تروریسم دولتی ایران را محکوم نمایند.
۲ - نمایندگی های ایران و اعضای آنرا در آلمان، به حد اقل محدود نمایند.
۳ - اجازه اقامت دیپلماتهای جمهوری اسلامی به منطقه محل نمایندگیشان منحصر گردد.

۴ - خانه ها و محلهای رفت و آمد دیپلماتها و اعضای مظنون به همکاری با وراک، بطور کامل زیر نظر گرفته شود.

۵ - مساله تروریسم دولتی جمهوری اسلامی به شورای امنیت سازمان ملل متحد، به منظور محکوم ساختن آن توسط این مرجع بین المللی، ارجاع گردد.

رونوشت این نامه برای همه فراکسیونهای مجلس فدرال آلمان و اعضای کمیسیون خارجی آن و نیز برای نمایندگان ایالات در شورای فدرال، ارسال گردیده است.

۲۹ ژوئیه ۱۹۹۳

داستان کل آلمان از تاریخ ۱۷ ماه مه سال جاری، سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی را متهم به قتل سه تن از رهبران حزب دمکرات کردستان ایران کرده است.

چنانکه از اطلاعیه مطبوعاتی داستانی برمی آید، اقامه دعوی علیه چهار لبنانی و یک ایرانی است که بنا به دستور وراک، چهار نفر از رهبران اپوزیسیون ایران را در ۱۷ سپتامبر سال گذشته در رستوران میگونوس به قتل رسانده اند.

داستان مهله اصلی این ترور را کاظم دارابی، ۲۴ ساله، مأمور وزارت اطلاعات و امنیت ایران و عضو سپاه پاسداران اعلام نموده، که رابطه نزدیکی نیز با حزب الله لبنان داشته است. او دستور قتل رهبران حزب دمکرات را از ایران دریافت کرده و از طرف وراک، مأموریت طرح و رهبری اجرای ترور میگونوس را بعهده داشته است. در کیفر خواست آمده است که دارابی تا سال ۸۸، از طریق شخصی بنام حسن جوانی، مأمور وراک و کارمند سفارت جمهوری اسلامی در بن، با وراک در تماس بوده که پس از بازگشت وی به ایران، از شخص دیگری بنام مرتضی غلامی، مأمور دیگر وراک در سفارت، دستور های جاسوسی علیه اپوزیسیون رژیم را دریافت می کرده است.

دارابی که ابتدا دانشجوی مدرسه عالی فنی برلن بوده، بعد ها در پوشش اداره شرکتهای مختلفی از جمله پخش عمده خواربار و تره بار و شرکت صادرات و واردات و همچنین سرپرستی مسجد برلن، به فعالیتهای جاسوسی خود می پرداخته است.

دارابی در تماس با کنسولگری جمهوری اسلامی در برلن و شخص کنسول بوده است. او همچنین با دو برادر ایرانی مقیم برلن به نامهای بهمن و بهرام برنجیان از اعضای اتحادیه دانشجویان مسلمان و عضو وراک در ارتباط دائم بصری بوده است. دارابی در جریان تدارک ترور رهبران اپوزیسیون ایران در برلن، از خانه خود واقع در خیابان بتلند و خانه دیگری که توسط رابطی آجازه شده و کلید آن در اختیار وی بوده، بعنوان پایگاه عملیاتی تروریستها استفاده می کرده است.

پرونده میگونوس و در رابطه با آن پرونده شخص کاظم دارابی، نه تنها دولت ایران را مستقیماً بر صندلی اتهام نشانداده است. بلکه موجب بروز سر و صدای فراوانی نیز علیه هگل مان، سناتور امور داخله سنای برلن گردیده است. طبق اطلاعات درج شده در روزنامه ها، دارابی بعنوان یکی از مهره های اصلی تروریستهای جمهوری اسلامی، از سال ۸۷ تا فروپاشی دیوار برلن، تحت نظر مأموران اطلاعاتی نیرو های متفقین در برلن بوده است که بعداً اورا به سازمان امنیت آلمان نیز

بازگشت به ایران: رویا یا واقعیت

با همکاری: س. نورسته و ب. بردیا

خود را در رابطه با دورنمای ماندن انتخاب می کنند. اما بهر حال نمی توان مورد دانشجویان را به همگان تعمیم داد.

طی ۵ - ۴ سال گذشته جمهوری اسلامی گام های خجولانه ای برای جذب ایرانیان خارج از کشور انجام داده است و حتی کسانی که بطور غیر قانونی از ایران خارج شده اند می توانند از تسهیلات اداری معینی برای بازگشت به ایران برخوردار شوند. سفارت خانه های جمهوری اسلامی در برخی کشور ها در این زمینه ها بسیار هم فعال هستند. پایان جنگ، آغاز دوران بازسازی و رونق نسبی اقتصادی در کنار این تدابیر مسئله بازگشت را بصورت جدی تر از هر زمان طرح کرده است. حتی چند سال گذشته شماری به ایران بازگشته اند، تعدادی به قصد بررسی اوضاع سری به ایران زده اند و کسانی هم با فرستادن یکی از اعضای فامیل دست به اولین آزمایش زده اند.

با توجه به طرح وسیع این مسئله راه آزادی بر آن است تا چند ماه صفحاتی را به این بحث و انعکاس نظرات شماری از ایرانیان مقیم خارج از کشور قرار دارد. چهار چوب این کار بسیار باز است و هنوز شکل و معیار های یک تحقیق جامعه شناسانه را ندارد. روش مصاحبه آزاد از آن رو انتخاب شده است که افراد بتوانند براحقی نظرات خود را بیان کنند. امید ما اینست که در پی مرحله اول مصاحبه ها، بتدریج از طریق پاسخ ها چهار چوب یک تحقیق جدی را تدارک ببینیم و به طیف وسیعتری از هموطنان خود مراجعه کنیم.

در اینجا لازم به یادآوری است که همه خوانندگان ما می توانند به عنوان خبرنگار در این کار ما را یاری دهند، سوالات اصلی ما در این گزارش از این قرارند:

- مشخصات عمومی -
تخصیلات، وضعیت شغلی، سال خروج از ایران، وضعیت خانوادگی هنگام ورود و اکنون

اوضاع در کشور مادری، بخش نه چندان اندک مهاجرین از بازگشت استنکاف ورزند و در جامعه بیگانه برای همیشه ماندنی شوند. این پدیده در مورد مهاجرت های سیاسی بزرگ که می بایست در آنها انگیزه بازگشت بسیار هم قوی باشد مشاهده می شود. شمار بزرگی از آلمانی هایی که از جهنم هیتلری گریخته بودند، هیچگاه به آلمان بازنگشتند.

در نمونه ایران این مسائل و پدیده ها با همه شدت خود طرح اند. بویژه آنکه انگیزه های بسیار متفاوتی (سیاسی، جنگ، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی) صد ها هزار ایرانی را ناگزیر به خروج از کشور ساخته است. بسیاری تابعیت کشور های دیگر را اخذ کرده اند، برخی همسر خارجی دارند، شماری به موقعیت های اجتماعی، شغل، اقتصادی در جامعه بیگانه دست یافته اند و در مورد تعدادی حتی بچه ها به زبان فارسی آشنایی کامل ندارند. گروهی هیچگاه نتوانسته اند جامعه بیگانه را بپذیرند. جماعتی موقعیت های گذشته خود را بکلی از دست داده اند و جان و روان کسانی را هم به تنهایی، بی ریشگی و عدم ترک در کنار نوستالژی کشور خودی، تحقیر، مشکلات مالی و... می آزارد. در چنین فضا و شرایطی بکلی ناهمگون چه کسانی به بازگشت به ایران می اندیشند؟ برای عملی کردن این فکر دست به چه اقدامی می زنند؟ چه مشکلاتی بر سر راه بازگشت وجود دارند؟ کدام شرایط در کشور بیگانه یا در ایران فکر بازگشت را تقویت می کنند؟

چنین کار تحقیقی بروی دانشجویان ایرانی در آمریکا، فرانسه و انگلستان نشان می دهند که برای اکثریت قابل توجهی از اینان مسئله بازگشت دست کم در کوتاه مدت طرح نیست. برای دانشجویان، شرایط سیاسی - اجتماعی ایران و نیز مسئله شغلی و مالی اصلی ترین عوامل بازدارنده به شمار می روند و این عده حتی گاه رشته تحصیلی

در جامعه بیگانه هم خصلت گذرا و موقتی می دهد. یعنی مهاجرین برای حل مشکلات خود بیشتر به راه های کوتاه و سریع روی می آورند تا برخوردی که ماندن در جامعه جدید را دائمی و دست کم بلند مدت تلقی می کند. البته ناگفته پیداست که چنین ذهنیتی همه را در بر نمی گیرد و شماری از همان ابتدا عطای کشور مادری را به لقای می بخشند و زندگی خود را بر پایه واقعیت جدید یعنی ماندن در جامعه بیگانه استوار می کنند.

افزایش شمار مهاجرین در نیم قرن اخیر توجه پژوهشگران علوم اجتماعی و رفتاری را جلب کرده است و تحقیقات جالبی بروی گروه های مهاجر صورت گرفته است. بسیاری از این تحقیقات از جمله موضوع بازگشت را مورد مطالعه قرار داده اند و نشان داده اند چگونه عوامل گوناگون اجتماعی و منزوی مانند موقعیت خانوادگی، دوره زمانی مهاجرت، جایگاه اجتماعی مهاجر، فاصله فرهنگی با جامعه بیگانه و فرهنگ پذیری مهاجر، میزان و نوع رابطه با جامعه خودی، انطباق با جامعه جدید و رابطه با هموطنان در جامعه بیگانه بر تصمیم به بازگشت و عملی کردن آن تاثیر می گذارند.

مهاجرین یک بار با آمدن به کشوری بیگانه با هنجار ها، ارزش ها و کارکرد جامعه جدید در تضاد قرار می گیرند و به ناچار به درجات گوناگون با آن همنا می شوند. در صورتی که همه شرایط برای بازگشت مساعد شود، هنگام باز یافتن جامعه خودی باز هم روند های مشابهی در انتظار فرد مهاجر است. یعنی نه او دیگر انسان سابق است و نه جامعه او همانگونه است که در گذشته بود. مهاجر باید یکبار دیگر خود را با جامعه مادری خود دهد و همساز گرداند. این تغییرات و مسائل عینی خانوادگی، مالی، شغلی و... سبب می شوند که حتی با مساعد شدن

چه تعداد ایرانی در کشور های خارجی بسر می برند و چه نسبتی از این جمعیت روزی با ایران بازخواهند گشت؟ یک میلیون؟ دو میلیون؟ سه میلیون؟ هیچکس از شمار واقعی ایرانیان خارج از کشور اطلاعی ندارد. در آمریکا صحبت از حضور حدود یک میلیون ایرانی است. در ده ها کشور دیگر جهان از ژاپن و استرالیا گرفته تا اروپا و ترکیه صد ها هزار ایرانی بصورت پراکنده زندگی می کنند. اما برآستی چه تعداد از اینها روزی به ایران بازخواهند گشت؟

در قرن حاضر ما بار ها شاهد مهاجرت های بزرگ بوده ایم. اگر از نمونه های تراژیک این مهاجرت ها مانند فلسطین و افغانستان بگذریم، میلیونها نفر طی دهه های گذشته بخاطر فاشیسم، جنگ، دیکتاتوری، آپارتاید، بحران اقتصادی و... پناگزییر سرزمین های مادری خود را ترک کرده اند و به دیار دیگر رفته اند: شیلی در پی کودتای ۷۳، نیکاراگوئه پس از انقلاب ساندنیست ها، روسیه پس از انقلاب اکتبر، کشور های اروپای شرقی پس از سال ۱۹۴۵، آرمه پس از کشتار ۱۹۱۵، ایران پس از استقرار جمهوری اسلامی، آلمان دوران هیتلر، اسپانیا دوران فرانکو، پرتغال حکومت سالازار و ده ها نمونه دیگر زمینه ساز مهاجرت های بزرگ، روشنفکران، متخصصین و نیرو هایی بودند که با این حکومت ها و نظام ها سر سازگاری نداشتند و یا برای نجات جان خود به کشوری دیگر پناه جستند. در میان جماعت مهاجران - که در جامعه شناسی امروز جهان چهارم نام گرفته اند - در کنار مسائل پرشمار مربوط به زندگی و کار در کشور بیگانه و انطباق با دنیای جدید، و شناخت و درک فرهنگ و ارزش ها و رسوم و آداب آن، یک مسئله مهم ذهن بسیاری را بخود مشغول می کند: آیا ما زمانی به کشور خود بازخواهیم گشت؟ وجود این روانشناسی گاه حتی به زندگی

آیا به بازگشت به ایران فکر می‌شود؟ اگر نه چرا
اقدامی در این راه صورت گرفته است؟
چه عواملی در تصمیم برای بازگشت نقش دارند (در ایران و خارج)
چه مشکلات مهمی بر سر راه بازگشت به ایران وجود دارد؟
به نظر شما چه مشکلاتی بطور کلی بر سر راه بازگشت ایرانیان به ایران وجود دارد؟

من همه پل‌ها را خراب کرده‌ام!

خانم سوسن، ۲۸ ساله به اتفاق شوهرش صاحب یک رستوران در آلمان است. وی هنگام خروج از ایران نیز متاهل بوده و تنها فرزندش ۱۸ سال پیش در ایران متولد شده است. سوسن در سال ۶۰ به خارج از کشور آمده است و دلیل مهاجرت خود را محدودیت هایی می‌داند که جمهوری اسلامی برای او و خانواده اش ایجاد می‌کرد. سوسن در پاسخ سوالات ما می‌گوید: «راستش من تا تابستان همین امسال به بازگشت به ایران فکر می‌کردم و این مسئله از روزی که ما به خارج آمدیم ذهن مرا به خودش مشغول می‌کرد. ما در آلمان زندگی کم و بیش راحت و کم درد سری داریم. درآمد کافی در کنار امکانات دیگر زمینه یک زندگی خوب برای ما را فراهم می‌کنند. چه ما هنگام خروج از کشور ۶ سال داشت و الان با آنکه فارسی را حرف می‌زنند ولی فقط به آلمانی و انگلیسی می‌تواند بخواند و بنویسد. ما در فاصله این ۱۱ سال ۲ بار به ایران رفتیم و هر بار کوشش کردیم شرایط بازگشت را بدقت بررسی کنیم. انگیزه ما فقط دوست داشتن کشوری است که بهترین سالهای زندگی خودمان را در آنجا گذرانده ایم و همه خاطرات خوب ما به آن سرزمین مربوط است. دو بار اول بدلیل شرایط جنگی و مشکلات آن سالها مسئله را به بعد موکول کردیم. بار سوم مرداد ماه امسال برای یک بررسی جدی عازم ایران شدیم. اما مسافرت امسال که برای اولین بار در کنار پسرمان صورت گرفت در حقیقت تیر خلاصی بود به رویای بازگشت به ایران. رویایی که به یک نتیجه گیری تلخ و ناگزیر ختم شد.»

شاید پسر من در این تصمیم گیری نقش مهمی بازی

کرد. اما باید اعتراف کنم که شرایط ایران، فشارها، تحقیرها، توهین به زنان، بی قانونی، هرج و مرج، رشوه خواری در همه سطوح جایی برای دفاع از فکر بازگشت نگذاشتند. من و خواهرم در تهران بعنوان بد حجاب مورد حمله و توهین قرار گرفتیم و چند ساعتی ما را بازداشت کردند و با ضمانت اینکه همیشه حجاب را رعایت کنیم آزاد شدیم. پسر من با پسرخاله اش برای دریافت پول به بانک می‌رفتند. ماشین سپاه به آنها دستور توقف می‌دهد. پس از پرس و جو می‌گویند چرا دو نفری به بانک می‌روید؟ نکنند دارید می‌روید دختر بازی. بعد هم گواهی نامه رانندگی آنها را می‌گیرند و با خونسردی سوار ماشین گشت می‌شوند و می‌روند. دو پسر جوان بناچار به دنبال آنها راه می‌افتند و دیست متر جلو تر ماشین سپاه دوباره توقف می‌کند و یکی از افراد سپاه با غضب به ایندو نفر می‌گوید شما اصلاً در این محله چکار می‌کنید؟ بعد پسر من را از ماشین پائین می‌کشند. با زدن چند سیلی ساعت و بست بند اورا باز می‌کنند و با پرتاب گواهی نامه بروی زمین دور می‌شوند. پسر من هنگام بازگشت به خانه حالت شوک زده داشت. کسی که با اینهمه عشق برای دیدن سرزمین مادریش آمده بود آرزو می‌کرد هر چه زودتر به آلمان برگردیم. هنگام اقامت ما در تهران حادثه معروف قتل یک دختر بیگناه توسط یک بسیجی در کنار تلفن عمومی بوقوع پیوست که در روحیه ما تاثیر فراوانی داشت. اکثر اطرافیان ما می‌گفتند که شما با توجه به امکانات زندگی در آلمان اگر به ایران باز گردید دیوانه هستید. برای ما البته با توجه به وضعیت اقتصادی الان ایران که در آن کار بویژه در بخش های خدماتی بسیار رونق دارد، از نظر مالی بازگشت بسیار جالب است. اما مجموعه حوادثی که گذشت سبب شد که ما بکلی قید بازگشت را بزنیم. بقیه دارایی را بفروشیم و به آلمان برگردیم.

من به ایران بر می‌گردم!

خانم الف - الف ۲۲ ساله ساکن فرانسه در سن سیزده سالگی، پس از پایان دوره راهنمایی تحصیلی برای ادامه تحصیلات متوسطه به فرانسه آمده است و اکنون پس از پایان دادن دوره دبیرستان در حال تحصیل در رشته نقشه کشی صنعتی در یکی از مدارس عالی فرانسه می‌باشند. وی در پاسخ به این سؤال که چه عواملی باعث شدند که به فرانسه بیاید، می‌گوید: «در وهله اول برای فرار از وضعیت ایران به فرانسه آمدم. چون در مدارس ایران همه چیز اجباری بود، تا آنجا که حتی می‌بایست بزور در مدرسه نماز می‌خواندیم و این امر خوشایند من نبود. غیر از این محیط اجتماعی ایران واقعا غیر قابل تحمل بود و چون در آن هنگام دانشگاهها هم بسته بودند، خانواده ام تصمیم گرفتند مرا نزد خواهر بزرگترم به فرانسه بفرستند که سالها پیش از من بعنوان دانشجو به اینجا آمده بود.»
اکنون با اینکه ده سال از اقامت او در خارج از کشور می‌گذرد و مقیم فرانسه است ولی با اینحال زندگی مجدد در ایران و کارکردن در آنجا برایش از اهمیت برخوردار است وقتی انگیزه چنین چیزی را از او جویا می‌شوم می‌گوید: «دلیلش این است که خانواده ام در ایران هستند و من هم علاقه ندارم تا آخر عمر در فرانسه بمانم. با اینکه موقعیت کار در فرانسه دارم ولی ترجیح میدهم برای کشور خودم کار کنم و خویشاوندان در اطرافم باشند و وی در ادامه می‌افزاید: «با اینکه این خانواده ام بود که در مورد فرستادن من به خارج از کشور تصمیم گرفت، ولی این خود من هستم که آرزو دارم روزی برای همیشه به ایران برگردم. ولی متأسفانه برای کار کردن در ایران دشواریهایی وجود دارند. یکی از نا راحت کننده ترین آنها برخورد مسئولین ادارات دولتی است. من سال گذشته ایران بودم و وقتی با این مسئولین برخورد میکردم از رفتارشان بر خوردم چون زن

هستم بمن هیچ اهمیتی نمی‌دهند. باور کنید این امر برای کسی که دوست دارد تخصص خود را در جهت منافع کشورش بکار گیرد پراستی دردناک است.» از او می‌پرسم: فکر می‌کنید سایر ایرانیها در خارج از کشور چه دشواریهای عمده ای در راه بازگشت مجددشان دارند؟ وی در جواب می‌گوید: «بناظر من افرادی که پیش از ده سال در خارج از کشور زندگی کرده اند، محیط و اجتماع ایران برایشان قابل تحمل نیست. از نظر اقتصادی این افراد نمی‌روند آنجا کار کنند و اگر هم میروند برای پول پارو کردن است. بعلاوه مسائل فرهنگی در ایران خیلی زیادند. مثلاً کتاب خوب نمی‌شود پیدا کرد. مسائلی نظیر این باعث می‌شود که انسان فکر کند از نظر فرهنگی راه پیشرفت بسته است. بناظر من برای ایرانیهای خارج از کشور این مسئله اهمیت زیادی دارد. غیر از اینها، کسی که می‌خواهد برود ایران باید سعی کند خود را با مسائل اجتماعی و سیاسی آنجا وفق دهد. در ضمن وضع اقتصادی همه کسانی که از خارج کشور به ایران میروند خوب نیست و برای زندگی متوسط هم که شده باید در ایران خیلی تلاش کرد و این امر در بدو ورود بدون تردید بسیار دشوار است و خیلی ها امکان اقتصادی اش را ندارند.»

بازگشت امری طبیعی است:

آقای م. م. سی و شش ساله متاهل و ساکن سوئد است. او که مهندس برق است، در سال ۸۹ پس از ۹ سال سابقه کار در ایران برای ادامه تحصیل روانه سوئد شد و اکنون بعنوان دانشجوی محقق با داشتن اقامت دانشجویی در استخدام دانشگاه سوئد است. برای او بازگشت به ایران امری است طبیعی و در جواب به این سؤال که چه عواملی در این تصمیم گیری نقش بازی می‌کنند، می‌گوید: «بناظر من مجموعه خاطرات کودکی و نیز محبت وابستگان در ایران، برای انسان علاقه ای بوجود می‌آورد که با هیچ چیز دیگر قابل تعویض نیستند. بعلاوه حس می‌کنم ایران بیش از کشور های اروپایی بوجود ما احتیاج دارد و همیشه فکر کرده ام احساس اینکه انسان بتواند شیرینی است و به همین دلیل، این رویا که من بتوانم قسمتی بقیه در صفحه ۲۲

بدون شرح

*** رئیس جمهور: مردم ما مشکل جدی در زندگی شان ندارند**

□ آقای رئیس جمهور در مراسم ۲۲ بهمن میفرمایند مردم ما استقلال و آزادی خودشان را بدست آورده اند، انصافا اگر منظور ایشان از آزادی بد و سیاه گفتن افراد نق زن سرفه های گوناگون است ضمن قبول عرض می کنیم که این آزادی ارزش زیادی ندارد، آزادی باید اصولی و عمیق باشد، بعنوان نمونه آزادی احزاب و

□ آقای رئیس جمهور عنوان کردند الان اتوبوسهای تولیدی روی دستمان مانده است، پس خواهش می کنیم چند دستگاه از آنها را مختص مسیرهای جنوب شهر مثل یاغچی آباد، نازی آباد و امثال آن بکنند بلکه مردم خوب این نقاط از نعمت اتوبوسهای صندلی دار محروم نمانند.

□ برای گرفتن کارنامه فرزندان به دبیرستان... رفتیم که فرمودند چون شما کارمند هستید تخفیفی برایتان قائل شده فقط ۱۰ هزار تومان از شما می خواهیم، واقعا برایمان توجیه نیست و جای سئوالش فکرمات را آزار می دهد.

□ آقا کارگر کارخانه هستم و ماهیانه ۸۰۰۰ تومان حقوق می گیرم با ۵ بچه مدرسه ای، که اخیرا هر کدام آنها نامهای از مدرسه آورده اند که حتما باید حداقل ۵۰۰ تومان به مدرسه بیاورند و اگر این کار را نکنند به مدرسه نباید بیایند، آیا ما مردم بدبخت و طبقة سوم که نمی توانیم لباس بچهایمان را تهیه کنیم باید گدائی کرده و پول به مدرسه بدهیم؟

□ مگر واردات شیر خشک در اختیار دولت نیست، چرا مدت سه ماه است که با کوپن پیدا نمی شود و با قیمت آزاد ۳۲۰ تومان فراوان پیدا می شود. علت پیدا شدن آن در بازار آزاد چیست و چرا آنهایی که سیاست بازار آزاد را تقویت می کنند حقوق کارگران و کارمندان را با نرخ آزاد رایج در بازار

□ در مدرسه... (منطقه ۱۹) آموزش و پرورش که بین ۴۰ الی ۴۵ کوره آجرپزی قرار گرفته از هر دانش آموزی مبلغ هزار و پانصد تومان طلب کرده اند با توجه به محرومیت اهالی این منطقه و کارگری بودن تکلیف قانون اساسی و اصل تحصیل رایگان چه می شود و آیا برای یک بار هم که شده کسی است که تکلیف مردم را روشن کند؟

□ آقای رفسنجانی در جمع روحانیون گفتند: من از نتیجه تلاشهای سه ساله دولت راضی هستم آیا رسم بر این است که مثلا من یک دبیر هستم در مورد وضعیت تحصیل و مدرسه بتهایی خودم از خود رضایت داشته باشم یا اولیا، و مسئولین نیز از من رضایت داشته باشند؟

□ آخر نمی دانم کسی نیست در این مملکت چند دقیقه، بنشیند کلاه خودش را قاضی کند حساب نماید یک کارمند، یک کارگر با ۱۰، ۱۲ هزار تومانی که حقوق می گیرد و حداقل ۸، ۹ تومان آن را کرایه می دهد، چکار می تواند بکند؟ آخر

مسئولین منتظر چه چیزی هستند؟ مثلا اینان چه باید بکنند که تنگی دستشان را برای اولیا امور ثابت نمایند، آیا فکر می کنند این حرفها دروغ است؟ خوب این فکر را اعلام نمایند تا مردم بصورتی روشن نمایند که دروغی در کار نیست، البته اعلام چنین نظری خیلی جرئت می خواهد ولی خوب چکار کنیم مسئولین محترم فکری که نمی کنند هیچ هر روز یک چیز را گران می کنند، اگر هم این حرفها را قبول دارند پس چرا کاری انجام نمی دهند؟ آیا یک اطلاعیه در مورد گرانی نان همچیز را حل کرد؟ خوب فکری برای مسکن بکنند نان را ۱۰ برابر گران نمایند ببینند آن وقت کسی اعتراض می کند؟ بعد می گویند چرا خودکشی زیاد می شود؟ چرا خودسوزی زیاد می شود بخدا قسم بنده این ماه ۱۰ روز مانده به برج فقط ۴۰ تومان دارم، (۴۰ تا یک تومانی) کل موجودیم بود، اصلا کسی جواب بنده را بدهد اگر من برای مسائل بالا بخواهم رسما از مسئولین شکایت کنم آیا محلی، مرجعی به شکایت بنده رسیدگی می کند؟

□ لطفا در پی نویس نامه های سردبیری دیروز بنوسید که اگر مسئولین مانند شامعیاس با لباس میدل در بین مردم بروند و مثلا وضعیت تاکسی ها و اتوبوسهای شرکت واحد و داروخانه های ۱۳ آبان و هلالاحمر را ببینند و مثلا با مقداری پول برای خرید گوشت و دیگر لوازم روزمره بروند خواهند دید که از پشت شیشه ماشین تشریفات با اسکورت نظامی نمی توانند هیچ ارتباطی با مردم برقرار و آنها را درک کنند!

□ از اهالی احوار هسّم پدر ۴ دانش آموز که برای ثبت نام فرزندانش به مدارس این کوی مراجعه کردم و مطلع شدم چون بالاترین میزان قبولی را داشتند تبدیل به مدارس نمونه شده اند و لذا برای ثبت نام در دوره دبستان ۱۰ هزار تومان و دوره راهنمایی ۱۵ هزار تومان شهریه می خواهند با این حساب ۵۰ هزار تومان باید شهریه داد سایر محارح تحصیل فرزندان هم مطرح است از بانک که نمی توان وام گرفت بنا بر این محور می شوم نس به کرری بدهم که قبلا دیگران را از آن منع می کردم یعنی مبلغ ۱۰۰ هزار تومان فرص بگیرم و هر ماه ۶ هزار تومان بهره آن را بدهم کاری که خلاف شرع اسلام است. مگر مطابق قانون اساسی آموزش و پرورش کودکان برای رایگان نیست.

دبیرستان... فرموده که ۲۰ هزار تومان برایشان ببریم ۱۰ هزار تومان بردیم بعد از چندی به بچه‌ها اعلام کرده‌اند هر کسی که کمتر از ۲۰ هزار تومان آورده نمی‌تواند ورقه امتحان فیزیک را تحویل بگیرد، حالا از اصل موضوع که غلط است بگذریم چرا روش قبلی برای جمع آوری هزینه مدرسه پیش می‌گیرند درحالی که امکانات دبیرستان چندان نبوده از نظر معلم هم در مضیق‌اند.

دبیرستان... همه دانش آموزان را مکلف نموده که هر کدام مبلغ ۷ هزار تومان به آنها تحویل دهند و صریحا متذکر شده‌اند که هر کس این مبلغ را نیاورد باید پرونده‌اش را تحویل بگیرد، شما بفرمایید بنده با ۳ فرزند دانش آموز از کجا این همه انتظارات مدارس بچه‌هایم را برآوردم؟

آقای رئیس جمهور فرمودند عرضه و تقاضای بسیاری از کالاها برابر شده است شما می‌توانید یکی از بسیار را بفرمایند تا همگان محض خاطر تنبه هم که شده از رمز و رازهای اقتصادی سردیابورند.

مدتیست که سرم در داروخانه‌ها کمیاب یا نایاب شده است مریض را که به بیمارستان می‌بریم می‌گویند بروید سرمش را تهیه نمایید، ما هم که بیرون می‌آئیم جز بازار ناصر خسرو ره به جایی نمی‌بریم، جالب است که خدمتتان عرض کنیم یکی از نزدیکانمان که دکتر بود وقتی به عیادت مریضمان آمد برای او به عنوان هدیه ۲ عدد سرم آورد، آقایانی که شعار صدور سرم به خارج می‌دادند کجایند تا جواب وضع فعلی را بدهند.

پدر من کارمندی بچه‌ها و سه ساله است. یک سال است که باراجسی کمر پیدا کرده و بیار به شربت لاکتولور دارد که فلا این شربت را از طریق مول احمد نامی می‌کردیم. اما سه هفته است که نیاورده و در بازار آزاد هم به قیمت ۳۵۰۰ تومان باعث می‌شود.

عطف به سخنرانی ۷۲/۳/۱۶ آقای جنتی به عرض ایشان برسانید که انظوری که در روزنامه سلام بیان نمودم نیست مردم دچار ارزانی کاذب نیستند. بنده با حقوق ماهیانه ده هزار تومان در ماه که روزانه مبلغ ۳۳۰ تومان است. می‌خواهم بهرسم اگر روزی یک کیلو گوشت برای خانواده‌ام تهیه نمایم با ۳۳۰ تومان چگونه می‌توان گوشت کیلویی ۵۰۰ تومان را تهیه کرد.

ظاهرا در برنامه تعدیل اقتصادی تمام بخش‌های دولتی قرار است به ورشکستگی برسند و فروخته شوند به بخش خصوصی و گویا وزارت بهداشت در این امر گوی سبقت را از اکثر وزارتخانه‌ها برده است. چون آقای ملکزاده در گذشته گفته بودند که وزارت بهداشت جلوتر از برنامه اول تعدیل اقتصادیست. مثلا اینجانب که همسر را به بیمارستان ۷ تیر برده بودم در تمام بخش یک پتو برای ... بالاپوش ایشان پیدا نکردم و اینگونه است که بیماران موظف هستند پتو را خودشان تهیه کنند و داروها را نیز از بازار ناصر خسرو بخرند.

چرا مسئولین همانگونه که به فکر مسلمانان در سایر کشورهای جهان هستند به فکر مردم کشور خودمان نیستند به قول شاعر (تو که نوشم نه‌ای نیشم چرایی؟) آیا وقت آن نرسیده که مسئولین اقتصادی کشور صادقانه‌پذیرند و این برنامه تعدیل اقتصادی را تعطیل کنند. تا حداقل رقم اقتصادی در بین مردم برای کمک‌های واقعی به مسلمانان جهان ایجاد شود.

دلار ۷ تومانی را ۲۵ برابر کرده بعد ۲ تومان کم کرده‌اند آیا این هنر است؟

وقتی پای سخنان آقای رئیس جمهوری نشستیم آنچنان مطالب را با آب و تاب و شیرین بیان می‌نماید که هر کس بی فکر می‌کند همه مشکلات حل شده همه جا در امن و امان است ولی وقتی با در جامعه می‌گذاریم واقعیات با چیزهایی که گفته می‌شود زمین تا آسمان فرق دارد و این دو گانگی بنظر بنده حتی به ایمان نسبت به انقلاب هم لطمه وارد می‌کند.

من از اهالی یکی از روستاهای آذربایجان شرقی هستم که از راه کشاورزی امرار معاش می‌کنم از مسئولین سئوالی دارم که آیا می‌خواهند محصولات کشاورزی را مثل اقلام دیگر از خارج وارد کنند که بی‌معا با قیمت کوهشیمایی و سم را ۱۰ تا ۱۲ برابر افزایش داده‌اند، آیا مواد اولیه اینها هم از خارج تهیه می‌شود که نوسانات ارز در آن موثر افتاده است؟

قیمت گندم را ۷۵۰ افزایش داده‌اند ولی در عوض ملزومات کار کشاورزی از قبیل کود و سم را ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ درصد افزایش قیمت داده‌اند، آیا معنای حمایت از کشاورزان همین است؟ آیا اینگونه می‌خواهند کشاورزی را رونق بخشند نه افزایش ابزار کار را خواستیم و نه افزایش قیمت محصولات کشاورزی را!! ظاهرا اگر دولت ما را به حال خودمان رها کند بهتر است.

بیماران را به کلینیک ایرانیان در ویلای شمالی بردم، ۲۸۵۰ تومان برای آزمایشها، ۲۸۵۰ برای سونوگرافی، ۱۵۰۰ تومان برای رکتوسکوپی، ۴۳۵۰ تومان برای چند قطعه عکس و ۵۰۰ تومان هم برای معاینه گرفتارنده، فقط مانده است فرش زیرپایمان را بفروشم. تا دستورات دکتر محترم را مو به مو اجرا نمایم، ظاهرا فکر می‌کنند انسان گنج پیدا می‌کند که به کلینیک می‌آید.

بازگشت به ایران... بقیه از صفحه ۲۰

برایشان مشکل می‌کند. خیلی از ایرانیهایی که متخصص نباشند وضعیت زندگیشان در ایران مانند غرب نخواهد بود. عده ای نیز ممکن است از طرح بعضی مسائل فرهنگی در ایران نگران باشند؛ مثل سخت گیری در حجاب. مشکل عمده برای افراد متخصص نیز این است که محیط های تحقیق و پژوهش در ایران کم است و این باعث می شود که ارتباط چنین افرادی با سوابق و کار های علمی شان قطع شود. عده ای از ایرانیها که بچه های بزرگ دارند نیز از این فکر که بچه ها شان نتوانند وارد تحصیلات عالی شوند نگرانند. بنظرم این ها از عمده مسائلی اند که مشکل در راه بازگشت ایرانیهای خارج از کشور به ایران بوجود می آورند.

از مشکلات موجود در ایران را حل کنم، برایم رؤیایی است شیرین. ایران مملکت من است و من در هیچ جای دیگر آنقدر خوشبخت نخواهم بود. او آرزو دارد در آینده ای نه چندان دور، روزی با تجارب بیشتر و دستی پر بار تر به ایران برگردد و بنظر او هیچ سدی در راه بازگشتش به ایران وجود ندارد. از ایشان می پرسم: بنظر شما چه مشکلاتی در راه بازگشت ایرانیها به ایران وجود دارند؟ او در پاسخ به این سؤال می گوید: «فکر می کنم غیر از افراد سیاسی که ممکن است مشکلاتی داشته باشند و کسانی که به هر علتی مشکلات قانونی دارند، افرادی هستند که سالهای زیادی در خارج از کشور بوده اند و فرزندان شان در این کشور ها بدنیا آمده اند و شاغل بودن و رفاه مادی در غرب زندگی در ایران را

بقیه در شماره آینده

دگرگونی شگفت انگیز در خاور میانه

نوشته: منصور تاراجی
(دکتر در تاریخ و علوم اجتماعی) سردبیر سابق روزنامه اطلاعات

- * صلح فلسطین و اسرائیل چهره خاورمیانه را در آغاز هزاره سوم بگلی تغییر میدهد.
- * برای رسیدن به صلح پایدار راهی سخت در پیش است.
- * اشتباه تاریخی دیپلماسی ایران

است که در واقع پیکار بین دو نظام حکومتی مذهبی و لائیک است. تیتزر بزرگ شماره ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۳ روزنامه جمهوری اسلامی ایران چنین بود:

«با امضای توافقنامه ذلت بار کمپ دیوید دوم در امریکا: عرفات رسماً در مقابل خواسته های اسرائیل تسلیم شده وزارت امور خارجه ایران و رئیس جمهوری نیز بیانیه صلح و شناسائی متقابل فلسطین و اسرائیل را مردود و خیانت به منافع اسلام و مردم فلسطین اعلام کردند.»

توافق تاریخی

اما آیا واقعاً فلسطینی ها تسلیم اسرائیل شدند؟ نتایج توافقی آنها چیست؟ برنده اصلی در این ماجرا کیست؟ چه عواملی موجب شد که رهبران فلسطین و اسرائیل پای میز مذاکره بنشینند. اثرات این توافق در سرنوشته خاورمیانه چه خواهد بود؟ با اجرای بیانیه صلح فلسطین - اسرائیل چه تحولاتی در جهان اسلام بویژه کشور های عربی و مسلمان خاورمیانه روی خواهد داد؟

ابعاد این حادثه تاریخی بقدری وسیع است که باید گفت اگر حادثه غیر مترقبه ای روی ندهد و امید های طرفین تحقق یابد چهره خاور میانه در آغاز هزاره سوم میلادی دگرگون خواهد شد زیرا با تأسیس جمهوری دموکراتیک فلسطین در واقع نهال یک حکومت لائیک دموکرات در قلب خاور میانه جان میگیرد که حکومتهای خودکامه منطقه بسختی میتوانند شاخه های پربرابر آنرا از دید مردم شان پنهان کنند.

کالبد شکافی توانقی که برای اکثریت مردم اسرائیل و فلسطین و جهان یک رویا بود چنین است:

پیش از آنکه قرن بیستم پایان گیرد باید دولت مستقل فلسطین بوجود آید و قلمروی آن سرزمینهای است که طبق قطعنامه ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل متحد اسرائیل باید آنرا در اختیار فلسطینی ها قرار دهد. برای رسیدن به این هدف راهی سخت باید طی شود که از ۱۳ اکتبر ۱۹۹۳ شروع و ۱۳ آوریل ۱۹۹۹ پایان میگیرد.

فلسطین و اسرائیل باید در تاریخهایی که معین شده تعهدات شان را متقابلاً انجام دهند. ابتدا دو شهر اریحا یا ۲۰ هزار نفر و غزه ۸۰۰ هزار نفر از نیرو های اسرائیلی تخلیه میشود (۱۳ آوریل ۱۹۹۴) و احتمالاً یاسر عرفات در اریحا مستقر میگردد.

امور درمانی، فرهنگی، مالی، اجتماعی و جهانگردی به فلسطینی ها واگذار میشود.

تا ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۴ باید از طریق انتخابات آزاد و مستقیم (زیر نظر ناظران بین المللی) شورای خودگردانی در سرزمینهای اشغالی بوجود آید فلسطینی های مقیم بیت المقدس نیز میتوانند در انتخابات شرکت کنند. حدود اختیارات شورای ملی مشخص و نیروی انتظامی فلسطین مسئول امنیت در قلمرو فلسطینی ها خواهد بود.

از ۱۳ دسامبر ۱۹۹۵ تا ۱۳ دسامبر ۱۹۹۶ فلسطین و اسرائیل درباره نظام قطعی سرزمینهای اشغالی و غزه مذاکره میکنند. و نیز مذاکرات شامل بیت المقدس، پناهندگان فلسطینی، یهودیانی که به سرزمینهای اشغالی کوچ کرده اند، امور امنیتی، مرز ها و روابط با همسایگان خواهد بود.

بین ۱۳ دسامبر ۱۹۹۸ و ۱۳ آوریل ۱۹۹۹ قرارداد فلسطین و

«در خاورمیانه، واقع بینانه فکر کردن يك معجزه است» و این معجزه سیزدهم سپتامبر ۱۹۹۳ ساعت ۱۱ صبح بوقت واشنگتن در کاخ سفید روی داد.

عرفات و رابین در برابر میلیونها نفر از مردم جهان و سه هزار نفر از شخصیت های سیاسی که به کاخ سفید دعوت شده بودند سوگند یاد کردند که از راه صعب العبور و پرفراز و نشیبی که سرانجام به صلح پایدار در خاورمیانه منجر خواهد شد عبور کنند.

در سال ۱۹۸۴ یاسر عرفات به خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز گفت «من فقط يك کارت در دست دارم و آن شناسائی اسرائیل است و زمانی این کارت را بازی میکنم که در ازاء آن امتیاز بزرگی بدست آورم»

رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین در موقعیت دیگری گفت «برای حل مسئله فلسطین من در انتظار آن هستم که در اسرائیل نیز مردی چون ژنرال دوگل بقدرت برسد.» به سال ۱۹۷۴ دیداری طولانی با اکثر رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین از جمله «خالد الفاجوم» رئیس مجلس ملی فلسطین داشتم (گزارش مفصل در شماره های اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ روزنامه اطلاعات درج شده است)

در این دیدار ها دریافتم که برای اکثریت فلسطینی ها خشونت و پیکار مسلحانه هدف نیست که وسیله ایست برای کشاندن اسرائیل پای میز مذاکره، آزاد ساختن سرزمینهای اشغالی و لغایت صلحی پایدار در منطقه.

خالد الفاجوم و یاسر عرفات بمن گفتند «ما خواهان اجرای قطعنامه های سازمان ملل متحد بویژه قطعنامه ۲۴۲ هستیم و هر زمان اسرائیل سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان نماینده مردم فلسطین برسمیت شناخت و حقوق فلسطینی ها را در ایجاد دولتی مستقل پذیرا شد ما دست رهبران آن کشور را میفشاریم» در واقع پس از آخرین جنگ اعراب و اسرائیل (اکتبر ۱۹۷۳) رهبران فلسطین در موقعیت های مختلف تمایل خود را به مذاکرات مستقیم با اسرائیل نشان دادند.

پس از انقلاب ایران زمانی که سیل جوانان ایرانی برای تشکیل حزب الله در لبنان و طبق شعار روز «آزادی قدس» به این کشور سرازیر شد من نیز از اردوگاههای فلسطینی ها در سینه کوههای لبنان دیدن کردم (گزارش مفصل آن در اطلاعات مه و آوریل ۱۹۷۹ چاپ شده است).

یاسر عرفات که از انقلاب ایران شادمان بود گفت «انقلاب ایران پشتوانه انقلاب فلسطین است»

اما ظاهراً عرفات در اشتباه بود چون در همان زمان جوانان ایرانی حزب اللهی که برای یاری فلسطینی ها به لبنان آمده بودند از روش آنها متمجب و مایوس گردیدند. اکثر آنها در پاسخ سؤالات من میگفتند «فلسطینی ها قوانین اسلام را رعایت نمیکند، مشروب میخورند، زنانشان بی حجاب اند و پیکار آنها در راه خدا نیست بل کسب ثروت است» از دل همین جوانان بود که حمص و جمعیت فدائیان اسلام برخاست و نطفه اختلاف بین حزب اللهی ها و رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین بسته شد.

بیاد دارم که در آن روزگار دفتر الفتح در دمشق پر از داوطلبان ایرانی بود که برای رفتن به لبنان و شرکت در اردوگاههای فلسطین در انتظار اخذ پروانه مخصوص بودند. و اما امروز ایران پرچمدار مبارزه علیه صلح فلسطین و اسرائیل شده

اسرائیل مربوط به نظام قطعی سرزمینهای اشغالی و غزه بمورد اجرا گذاشته میشود.

سرانجام توپها خاموش می شوند!

بدین ترتیب در آغاز هزاره سوم میلادی پس از یکصد سال کشمکش و نزاع و ۴۶ سال جنگ و دشمنی فلسطین و اسرائیل در کنار هم زیست خواهند کرد. اما چرا این قرارداد دشمنان سرسختی بین اسرائیلی ها و فلسطینی دارد؟

صهیونیست ها متعهدند طبق کلام تورات «ارض موعود» متعلق به قوم بنی اسرائیل است و باید اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات تشکیل شود لکن این قرارداد بکلی رؤیای ایجاد اسرائیل بزرگ را نابود میکند و کلیه تأسیساتی که مهاجران یهودی پس از جنگ شش روزه در سرزمینهای اشغالی بوجود آورده اند بدست فلسطینی ها سپرده میشود.

بیش از ۱۰۰ هزار مهاجر یهودی در سرزمینهای که دولت اسرائیل مجانی در منطقه اشغالی در اختیارشان قرار داده خانه و زندگی تازه ای برای خود بوجود آورده اند که در پایان قرارداد صلح باید زیر چتر امنیتی فلسطینی ها قرار گیرند بهمین جهت اکثر آنها مخالف این قرارداد اند. یهودیان متعصب معتقدند فلسطین باید سرزمین کنونی اردن را که آنسوی رود اردن است از دست حکومت کنونی خارج و خود دولت مستقلی تشکیل دهند و یا دهها کشور عربی به آنها پناه دهند و در دل سایر کشور ها تحلیل روند همچنن بسیاری از خانواده های اسرائیلی که طی ۵۰ جنگ اعراب و اسرائیل قربانی داده اند مخالف قرارداد و طرفدار اسرائیل بزرگ اند. در سه روزی که از یاسر عرفات در واشنگتن چون رهبر یک ملت و دولت استقبال شد و کارتر و بوش به دیدارش شتافتند و شخصیت های برجسته مالی، اقتصادی و سیاسی آمریکا با او به مذاکره نشستند سند آهینی که بین عرفات و مردم آمریکا و جهان بوجود آمده بود ذوب شد و چهره او بعنوان مرد صلح روی پرده تلویزیون ظاهر گردید. و این شکست بزرگی برای صهیونیسم و مخالفان صلح بین دو ملت بود.

در اردوگاه فلسطینی ها نیز دو گروه مخالف انعقاد این قراردادند. نخست گروه تندرو حمص و اسلام گرایان که اعتقاد دارند دولتی بنام اسرائیل نباید وجود داشته باشد، کلیه سرزمین فلسطین تا مدیترانه تا اردن متعلق به مردم فلسطین است. این گروه طالب ایجاد یک حکومت اسلامی و اجرای شریعت اسلام در تمامی این منطقه اند و زیر چتر حکومت اسلامی ایران قراردادند. گروه دوم شامل چند سازمان فلسطینی عضو سازمان آزادیبخش است. از جمله گروه ژرژ حبیش، نایف حواته، احمد جبیریل و بعضی رهبران الفتح که مهمترین گروه ائتلافی سازمان آزادیبخش فلسطین است و رهبر برجسته آنها فاروق قدومی وزیر امور خارجه و دست راست عرفات. علاوه بر آنها گروههای ابو موسی که از عرفات برید را می توان نام برد. آشنایان همه آنها و پایگاه پیکارشان در سوریه و کنار حافظ اسد است.

کشور های عربی بدنبال منافع خود

مخالفان معتقدند عرفات در دام اسرائیل افتاده است آنها با صلح گام به گام مخالف و طرفدار ادامه نبرد با یهودیان اند. بعضی از کشور های عربی نیز بر این عقیده اند که اعراب میبایستی در مذاکرات شرکت میکردند نه اینکه یاسر عرفات پنهان از آنها در خلوت به مذاکره بنشینند.

اما برآستی میتوان پذیرفت مهندس جوانی که دو سال پس از جنگ کانال سوئز (۱۹۵۶) سازمان الفتح را بوجود آورد و گروههای مسلح فدائیان فلسطین اعمار آن شدند و در سال ۱۹۶۹ یعنی دو سال پس از جنگ شش روزه به ریاست هیئت اجراییه سازمان آزادیبخش فلسطین برگزیده شد به آرمان فلسطینی ها خیانت کرد. به تاریخ مراجعه کنیم:

در سال ۱۹۶۴ کشور های عضو جامعه عرب سازمان آزادیبخش فلسطین را بوجود آورد که بعد ها آتشی شد در دست کشور های عربی در خصومت و کشمکش با هم. در آن زمان احمد شقیری رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین با شعار «یهودیان را باید به دریا ریخت» لطمه بزرگی به حیثیت فلسطینی ها در سطح جهانی زد.

ژرژ حبیش رهبر جبهه خلق آزادیبخش فلسطین و بعضی گروههای افراطی شعار «راه آزادی فلسطین از عمان میگردد» را پیش کشیدند که منجر به سپتامبر سیاه خونین در سال ۱۹۷۰ گردید و ارتش اردن دهها هزار نفر از فلسطینی ها را قتل عام کرد.

چند سال بعد با ورود تیروی سوریه به لبنان ۱۵ هزار فلسطینی در تپه اشرفیه زیر رگبار مسلسل سربازان سوریه جان سپردند و از رهبران کشور های عربی صدامی برنخاست. امروز فلسطینی ها میخواهند خود سرنوشتشان را بدست گیرند و از زیر بار نفوذ آنها خارج شوند.

یاسر عرفات همیشه با تندرو ها در کشمکش بوده و اعتقاد دارد که باید واقعیات زمان را پذیرفت او در ۱۳ سپتامبر ۱۹۷۴ در حالی که شاخه زیتونی در یک دست و طپانچه ای در دست دیگر داشت در سازمان ملل متحد اعلام کرد: «ما طرفدار صلح هستیم و نگذارید شاخه زیتون از دست من بیافتد»

اما چهره جهان در سال ۱۹۹۲ بکلی با ۱۹۷۴ متفاوت است و بسیاری از گروههای افراطی دانسته و ندانسته آنها در نظر نمیگیرند.

- با سقوط دیوار برلین به سال ۱۹۸۹ و فروپاشی رژیم استالینی در شوروی و تغییر نظام سیاسی و اجتماعی بلوک شرق فلسطینی ها متحد بزرگی را از دست دادند.

- جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ موجب آن شد آمریکا حاکم مطلق العنان چاههای نفت و قدرت بلامنازع خاورمیانه گردد.

اسرائیل پیش از سقوط رژیم استالینی پایگاه مستحکمی برای آمریکا در منطقه بود و آمریکا برای اعمال نفوذ در منطقه بوجود اسرائیل نیازمند. اما با رویداد تاریخی جنگ خلیج فارس واشنگتن مستقیماً پا به خاورمیانه گذاشت و اسرائیل بعنوان نقش واسطه و پایگاه مهم آمریکا در منطقه، اهمیت خود را از دست داد.

- متحدان یاسر عرفات در جهان عرب نیز اشتیاه تاریخی او را در دفاع از صدام حسین پنهان رها ساختن سازمان آزادیبخش فلسطین قرار دادند و صندوق مالی سازمان آزادیبخش فلسطین به جزر تاریخی خود رسید و موقعیت این سازمان در جهان بخاطر افتاد. تنها توجوئاتن سرزمینهای اشغالی ماندند که از ۹ دسامبر ۱۹۸۷ انتفاضه را شروع و تاکنون دو هزار کشته و ۲۰ هزار مجروح و معلول بجای گذاشته اند.

اما آیا فلسطین میتوانست تنها با گلوه سنگهای جوانان فلسطینی بدون یار و یاور در شرق و غرب به مقاومت در برابر اسرائیل ادامه دهد؟

وضع اقتصادی سرزمینهای اشغالی روز بروز خراب تر و زندگی و معیشت بر ساکنان آن تنگ تر میگردد. بهمین جهت گروهی جبهه افراط را برگزیدند و حمص و اسلام گرایان در میدان نبرد یک تاز شدند.

رهبران معتدل فلسطین و اسرائیل دریافتند که اگر به مذاکره ننشینند صلح برای همیشه دور از دسترس آنان خواهد بود.

در این لحظه تاریخی بود که مذاکرات مادرید در سال ۱۹۹۱ شروع شد. اما طرفین به آن بستنده نکردند و دیپلماسی محرمانه و سیاست در های بسته را برگزیدند تا سرانجام دور از چنگال رسانه های گروهی و یا اعمال نفوذ بعضی گروهها و دول جهان در دهکده دورافتاده ای در تروژ به نتیجه رسیدند. در نوامبر ۱۹۷۷ حضور انور سادات در مجلس اسرائیل در بیت المقدس دنیا را به حیرت انداخت و این دومین بار بود که مردم جهان انگشت حیرت بدندان میگرفتند.

حضور بکین و سادات در سال ۱۹۷۸ در کمپ دیوید و یک سال بعد انعقاد قرارداد صلح بین اسرائیل و مصر فصل تازه ای در مناسبات اسرائیل و اعراب گشود. اما در ایران شعار مرگ بر سه مفسدین «کارتر و سادات و بکین» به آسمان برخاست.

از کمپ دیوید تا قرارداد واشنگتن

چهارده سال قبل سادات همه کشور های عربی منطقه و سازمان آزادیبخش فلسطین را بمذاکره با اسرائیل دعوت کرد و با شرایطی بهتر از امروز لکن همه به او جواب رد دادند. بکین که پیش از تشکیل دولت اسرائیل سردسته تروریستهای یهودی بود و انفجار هتل «داود» در بین المقدس توسط او مشهور خاص و عام، امتیازات بیشتری به اعراب میداد زیرا فلسطینی ها بمراتب توانی بیشتر از امروز داشتند. هنوز ستاد فرماندهی یاسر عرفات در لبنان و بازو های پر قدرت سازمان آزادیبخش فلسطین در خاورمیانه بود.

آن گروه از دول عربی که امروز یاسر عرفات را متهم به خیانت میکنند در ژوئیه - اوت ۱۹۸۲ که ارتش اسرائیل وارد بیروت شد و تار و پود فلسطینی ها را در هم کوفت که منجر به کشته شدن هزاران نفر از نیرو های ارتش آزادیبخش فلسطین گردید دم بر تیاوردند تا سرانجام فرانسویان جان یاسر عرفات و اصحاب او را از مهلکه سالم بدر بردند و آنها با یک کشتی قبرسی در بیوم و امید وارد تونس شدند. اسرائیل یکه تاز میدان گردید که کشتار «صبراء» و «شتیلا» بدنبال آن روی داد.

اینها درسهای مهمی برای یاسر عرفات و اصحاب او بود که روز ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۲ جلوی کاخ سفید دست اسحق رابین را فشرد و شیعمون پرز به اتفاق مشاور سیاسی عرفات پای قرارداد صلح و شناسائی متقابل در ملت فلسطین و اسرائیل را امضاء کرد.

درک لحظات تاریخی

مهندس فرانس نخست وزیر سوسیالیست فرانسه در سال ۱۹۵۴ با فاجعه دین بین فر دریافت راهی جز صلح با هوشی مینه ندارد و مذاکرات آنها منجر به تقسیم ویتنام شمالی و جنوبی شد. در آن زمان در سازمان رهبری حزب کمونیست ویتنام سیل انتقاد بسوی هوشی مینه سرازیر گردید و چین آنها را متهم به سازش کرد. اما ۲۱ سال بعد تمامی سرزمین ویتنام به تصرف هوشی مینه درآمد زیرا نیکسون نیز راهی جز صلح با آنها نداشت.

در سال ۱۹۶۲ دو گل دریافت با شرایط تازه جهان جنگ الجزایر بیهوده است بهمین جهت نمایندگان او با رهبران سازمان آزادیبخش الجزایر در اوپان به مذاکره نشستند.

اما مخالفان صلح، دوگل را بزیر بارانی از تیغ های زهرآلود انتقاد و حمله گرفتند. ژنرال ماسو و افسران ارشد ارتش شورش کردند و فرانسه در خطر کودتای نظامی قرار گرفت. ارتش سری فرانسه از افراطیون بوجود آمد و به کشتار مسلمانان پرداخت که گزارشهای مفصل آن از الجزایر توسط نویسنده این مقال در روزنامه اطلاعات ۱۹۶۲ چاپ گردید. هیجان عظیمی در جهان برخاست و افراطیون و مخالفان صلح از پای درآمدند. در بطن تاریخ پراحتی میتوان یافت که چگونه ملت‌هایی که شرایط زمان را درک نکردند و تغییر و تحولات زمان را ندیده گرفتند با شکست های دردآوری روبرو شدند.

یکی از شبهای سال ۱۹۷۳ ملا مصطفی بارزانی در پناهگاهش در دل کوههای «حاج عمران» به من گفت: «تا لحظه ای که صدام حسین کلیه خواست های ما را نپذیرد یا او صلح نخواهیم کرد ما متحد ایران هستیم و به جنگ با عراق تا رسیدن به کلیه خواست های خود ادامه میدهیم» (روزنامه اطلاعات آوریل ۱۹۷۳) پسران او ادریس و مسعود بارزانی در این مصاحبه حضور داشتند. او یکبار از امکاناتی که در سال ۱۹۶۲ عبد الکریم قاسم در اختیارش گذاشت و به زیاده طلبی خود ادامه داد بهره نداشت و از آن شکست پند نگرفت و دیدیم که سالی بعد شاه دست صدام حسین را در الجزایر در حضور «بومدین» بفرشرد و رهبر کهن سال اکراد عراق در آخرین روز های حیاتش با تلخ کامی دردناکی روبرو شد.

در عصر جدید نمونه زیادی میتوان یافت که اگر ملتی از لحظ بدست آمده تاریخی بهره نگیرد چگونه طی زمان مجبور است شکست های غم انگیزی را بپذیرد. تازه ترین و ملموس ترین نمونه در این زمینه جنگ ایران و عراق است. بهنگامیکه با پیروزی در خرمشهر ایران در اوج توان خود بود و بصره بدامش به صلح تن در نداد و این علیرغم التماس کشور های عربی و پرداخت میلیارد ها دلار خسارت به ایران بود. ایران که سرمست پیروزی بود همچنان شعار میداد «جنگ، جنگ باید تا آزادی کربلا و قدس ادامه یابد» و چند سال بعد دیدیم چگونه به صلح خفت باری تن دادیم. امروز نیز چنین خواهد بود. بدون تردید قرارداد صلح فلسطین و اسرائیل راه خود را در دل زمان باز میکند و شتاب لازم می یابد و تند باد آزادی و استقلال در آغاز هزاره سوم خاورمیانه را درخواهد تورید. در آن زمان جمهوری دموکراتیک فلسطین در منطقه نقش با ارزشی در به ارمغان آوردن دموکراسی ایفاء میکند. بدون تردید مخالفان صلح زیر چرخهای پرتوان لکوموتیو تاریخ که به پیش می تازد نیروی خود را دست میدهند و ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۳ در دل تاریخ بعنوان سرآغاز فصلی نوین در خاورمیانه ثبت میگردد.

در این روز تاریخی بود که کلیتتون رئیس جمهوری آمریکا گفت:

«من تعهد میکنم که از قرارداد صلح فلسطین و اسرائیل حمایت مؤثری بکنم.» او افزود: «طی قرن اخیر نزاع و جنگ بین ملل عرب و اسرائیل این منطقه را از هرگونه پیشرفت و توسعه بازداشته است و جوانان بسیاری قربانی جنگ ها شدند.»

رابین گفت: «سرنوشت ما اینست که با هم روی یک سرزمین زیست کنیم با اسلحه وداع کرده و راه سخت صلح را بهر ترتیب طی کنیم.»

یاسر عرفات گفت: «عصر جدیدی در صلح و همزیستی و برابری حقوق در خاورمیانه پدید آمد. او افزود نبرد برای صلح سخت ترین نبرد زندگی ماست ولی ما امید داریم که صلح عادلانه در منطقه برقرار شود.»

وزیر امور خارجه آمریکا گفت: «نباید اجازه داد که قرارداد صلح با شکست روبرو شود.»

وزیر امور خارجه روسیه گفت: «برای قرارداد صلحی که امروز امضاء گردید راهی دشوار سپری شده است و تغییر نظام شوروی کمکی بود به ایجاد صلح در منطقه.»

آیا برآستی عرفات و رابین راهی جز صلح نداشتند؟
قراون نشان میدهند که نه.

فلسطین دیگر نمیخواست آتشی باشد در دست کشور های

قتل «ابوجهاد» دست راست عرفات در ۱۶ آوریل ۱۹۸۸ در تونس بدست کماندو های اسرائیلی و قتل «ابوایاد» رئیس سازمان اطلاعات و امنیت فلسطین در ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ بوسیله گروه ابونضال ضربات محکم روحی بود که تحمل آن برای ابو عمار پس دشوار بود و او روز بروز احساس تنهایی بیشتری میکرد.

امریکا نیز در سال ۱۹۸۸ سازمان آزادیبخش فلسطین را برسمیت شناخته بود چند ماه بعد روابطش را بعلت حمله کماندو های فلسطینی به ساحل دریا در تل آویو با این سازمان قطع کرد. از دوم نوامبر ۱۹۱۷ که اعلامیه لرد «بالفور» وزیر امور خارجه انگلستان در زمینه آزادی مهاجرت یهودیان به فلسطین صادر گردید تا به امروز عقربه زمانی به زیان فلسطینی ها در گردش بوده است. پس از جنگ دوم جهانی دنیا که از فاجعه اردوگاههای نازی و کشتار یهودیان آگاه شده بود به حمایت از آنان برخاست. سازمان ملل متحد در نوامبر ۱۹۴۷ رأی به تقسیم فلسطین به دو بخش مسلمان و یهودی نشین داد. استالین و اکثر رهبران کشور های جهان پای اعلامیه تقسیم فلسطین را امضاء کردند. در همان زمان «بن گورین» تشکیل دولت مستقل یهود را اعلام کرد و به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. اگر دولت مستقل فلسطین در آن زمان قوام می یافت بعراتب قدرتی بیش از امروز نداشت.

در ماه مه ۱۹۴۸ ارتش ملك فاروق و ملك عبد اله (پدر ملك حسین) و سوریه و مفتی اعظم فلسطین به اسرائیل حمله کردند. عبد الناصر در آن زمان فرمانده بخشی از نیرو های مصر بود. اعراب شکست خوردند و اسرائیل جان تازه ای پیدا کرد. در سال ۱۹۵۵ مجدداً جنگ اعراب و اسرائیل در ابعاد کوچکتری روی داد و لکن شکست با اعراب بود. در سال ۱۹۵۶ کی موله نخست وزیر سوسیالیست فرانسه و ایدن نخست وزیر انگلستان به اتفاق اسرائیلی ملی شدن کانال سوئز را بهانه کردند و حمله دامنه داری را به مصر راه انداختند لکن با مقاومت جان فوستر دالس وزیر امور خارجه آمریکا و خروشچف روبرو شدند.

در مه ۱۹۶۷ جمال عبد الناصر سازمان ملل متحد را زیر فشار گرفت که باید نیرو هایش را از غزه خارج کند. در آن زمان نیرو های سازمان ملل متحد میان دو ارتش مصر و اسرائیل قرار گرفته بودند تا جنگی بین آنان روی ندهد. دبیر کل سازمان ملل متحد بعلت فشار بی حد و حصر عبد الناصر و اولتیماتوم در حمله به نیرو های سازمان ملل متحد اجباراً به نیرو های حامی صلح دستور تخلیه غزه را داد. در این لحظه بود که نیرو های مصر و اسرائیل رو در روی هم قرار گرفتند و در ژوئن ۱۹۶۷ طی شش روز ارتش اسرائیل بفرماندهی اسحق رابین به کانال سوئز رسید.

در اکتبر ۱۹۷۳ اتور سادات (که افراطیون با قرارداد کمپ دیوید او را متهم به خیانت کردند) تصور کرد ۲۰۰ میلیون عرب این قدرت را یافته اند که اسرائیل را ازپا درآورند لکن در این پیکار پنجم نیز اعراب بازنده شدند و اسرائیل قلمرو خود را توسعه داد. در ۳ مارس ۱۹۸۲ فرانسوا میتران در مجلس اسرائیل طرفین را بمذاکره دعوت کرد اما باز ندای مساعدی از اعراب برخاست. بسال ۱۹۷۳ که در جبهه جنگ جولان پیکار سختی بین سوریه و اسرائیل برای فتح قله هرمون ادامه داشت یک افسر عالیرتبه سوریه به من گفت: «هواپیما های فانتوم اسرائیل بارانی از آتش بر مواضع ما فرو میریزند که هرگز سلاحهای ارتش ما که ساخت شوروی است توان مقابله با آنها ندارد.»

سرانجام حالت نه جنگ و نه صلح بین طرفین بوجود آمد اما شهر قیطره در سوریه با خاک یکسان گردید.

صلح يك ضرورت تاریخی

اشتباه است اگر تصور شود که فلسطین و اسرائیل يك شبه راه طولانی صلح را طی کردند. رهبران دو ملت پنجاه سال است که برای بقاء خود تلاش میکنند و امروز يك ضرورت تاریخی دو ملت را به وداع با اسلحه دعوت میکند. یهودیان دریافته اند که رؤیای ایجاد اسرائیل بزرگ رؤیای خطرناکی است که باید آنرا رها سازند.

۲۳ ژوئن ۱۹۹۳ با پیروزی حزب کارگر اسرائیل و سفر دختر موشه دایان به تونس صاعقه وار امید صلح در دل‌های اکثر مردم اسرائیل روشن شد. سالها حملات بی رحمانه اسرائیل به لبنان و کشتار مردم بی گناه این منطقه نتوانست صلح و آرامش برای مردم اسرائیل به ارمغان آورد.

اکثر رهبران دوراندیش فلسطین نیز با تکیه بر تجارب پنجاه سال پیکار با اسرائیل دریافتند دیگر برای صلح درنگ جایز نیست.

مهمترین شرط رهبری آگاهی از علوم سیاسی و اجتماعی و درک شرایط زمان است. آغاز جنگ بعراتب از بستن پیمان صلح راحت تر است. اسحق رابین در کاخ سفید گفت «زمانی برای جنگ و زمانی برای صلح است» و امروز زمان صلح است.

توافقنامه همکاریهای اقتصادی و توسعه بین اسرائیل و فلسطین

۱- در کادر گفتگوهای چند جانبه صلح طرفین خواهند کوشید تا موافقت کشورهای پیشرفته تر صنعتی (G7) و از طریق آنها موافقت دیگر کشورهای صنعتی، کشورهای منطقه و نهاد های مالی جهانی را نسبت به اجرای طرحی در راستای توسعه اقتصادی در منطقه جلب نمایند.

۲- برنامه توسعه دارای دو عنصر اساسی زیر خواهد بود:

- یک برنامه توسعه اقتصادی برای کرانه غربی رود اردن و نوار غزه

- یک برنامه توسعه برای کل منطقه

الف - برنامه توسعه اقتصادی برای کرانه غربی رود اردن و نوار غزه شامل خطوط اصلی زیرین خواهد بود:

۱- برنامه بازسازی اجتماعی و از جمله یک پروژه خانه سازی

۲- برنامه توسعه شرکت های کوچک و متوسط

۳- برنامه توسعه زیربنای اقتصادی - شامل ایجاد و یا گسترش شبکه های آب، برق، حمل و نقل و ارتباطات

۴- برنامه تأمین نیروی انسانی

۵- سایر برنامه های دیگر

ب - برنامه توسعه منطقه ای خطوط عمومی زیرین را شامل است:

۱- تأسیس یک بنیاد مالی خاور میانه ای

۲- همکاری سه جانبه اسرائیل، فلسطین و اردن برای بهره برداری هماهنگ از منطقه بحرالمیت

۳- پروژه احداث یک کانال آبی شور به شیرین و توسعه هیدرولیکی در منطقه

۵- طرحهای توسعه کشاورزی و همکاریهای چند جانبه برای جلوگیری از گسترش کویر ها

۶- اتصال شبکه های برق منطقه ای

۷- همکاری منطقه ای در زمینه انتقال، توزیع و بهره برداری از منابع گاز و نفت و دیگر منابع انرژی را در منطقه

۸- پروژه منطقه ای در جهت گسترش صنعت توریسم، حمل و نقل و ارتباطات

۹- همکاریهای منطقه ای در سایر عرصه ها

۴- در عرصه مالی برنامه ریزی در جهت ترغیب سرمایه گذارهای بین المللی در نوار غزه و کرانه های غربی رود اردن و تأسیس یک بانک توسعه فلسطین

۵- در عرصه صنعت حمل و نقل و ارتباطات شامل برنامه ای که خطوط اصلی آن از جمله ساختمان یک بندر در غزه و نیز ایجاد خطوط ارتباطی و حمل و نقل بین نوار غزه و کرانه غربی رود اردن و اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه را پیش بینی می نماید (شامل راه آهن، جاده و خطوط تلفنی)

۶- همکاری در عرصه تجارت، شامل برنامه ای که در راستای اعتلای تجارت محلی، منطقه ای و بین المللی باشد در این برنامه همچنین ایجاد مناطق آزاد تجاری در نوار غزه و اسرائیل پیش بینی می گردد.

۷- در عرصه صنعتی، شامل یک برنامه توسعه صنعتی و تأسیس مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی مشترک اسرائیل و فلسطین در راستای تأسیس کارخانجات و مجموعه های صنعتی اسرائیلی و فلسطینی از جمله صنایع ریسنجی، غذایی، دارویی، الکترونیک و انفورماتیک و ...

۸- همکاری مشترک بر روی مسائل کار و امور اجتماعی و تدوین آئین نامه روابط دو جانبه در این عرصه

۹- برنامه همکاری و تبادل نظر در زمینه نیاز های نیروی انسانی، پیش بینی سمینار های مشترک حرفه ای، تأسیس مراکز آموزش فنی و نیز تأسیسات تحقیقاتی و مراکز اطلاعاتی و آماری مشترک

۱۰- در عرصه حمایت و حفاظت از محیط زیست

۱۱- در عرصه همکاری و هماهنگی در عرصه وسائل ارتباط جمعی

۱۲- در هر زمینه و عرصه دیگری که منافع مشترک طرفین ایجاب نماید.

ضمیمه چهارم - همکاریهای اسرائیل و فلسطین در باره برنامه های توسعه منطقه ای

معاهده صلح فلسطین و اسرائیل که در روز دوشنبه ۱۲ سپتامبر از سوی نمایندگان هر دو طرف و نیز وزرای خارجه آمریکا و روسیه بعنوان شهود و ضامنین آن در واشنگتن امضاء شده، دارای ۱۷ ماده و ۴ ضمیمه می باشد که از این میان ضمیمه سوم آن به همکاریهای اسرائیل و فلسطین در پروژه های اقتصادی و توسعه در نوار غزه و کرانه غربی رود اردن و ضمیمه چهارم آن به همکاریهای طرفین در طرحهای اقتصادی و توسعه منطقه با مشارکت کشورهای منطقه و نیز کشور های پیشرفته صنعتی جهان مربوط می شود در زیر خلاصه ای از دو ضمیمه اخیر از نظران میگذرد.

ضمیمه سوم - پروتکل همکاریهای اقتصادی بین اسرائیل و فلسطین:

طرفین موافقت خود را درباره ایجاد یک کمیته پیگیری مشترک در ارتباط با همکاریهای اقتصادی و توسعه که از جمله می باید فعالیت خود را بر روی مسائل زیر متمرکز سازد اعلام میدارند:

۱- بر روی مسئله آب شامل برنامه ریزی برای توسعه منابع هیدرولیکی که از سوی متخصصان دو طرف تهیه می شود و نیز بر روی چگونگی بهره برداری هر دو طرف از منابع موجود در شرایط کنونی، در دوران گذار ۵ ساله و بعد از آن

۲- بر روی مسئله برق شامل برنامه توسعه شبکه های برق و نیز چگونگی همکاریهای دو جانبه در زمینه تولید، بهره برداری، نگهداری، خرید و فروش انرژی الکتریکی

۳- در عرصه انرژی، شامل برنامه ریزی در راستای توسعه انرژی، بهره برداری از منابع گاز و نفت در غزه و ... این همکاریها می تواند بهره برداری از دیگر منابع انرژی را شامل گردد از جمله ساختمان کمپلکس های صنعتی، و خطوط لوله انتقال نفت و گاز در منطقه

نتایج يك همه پرسی

درباره موافقت نامه صلح بر اساس يك همه پرسی که توسط مرکز اطلاعات و رسانه های گروهی بیت المقدس برای شبکه تلویزیونی سی - ان - ان و تلویزیون فرانس ۲ تهیه شده و نتایج آن ده روز بعد از امضاء موافقت نامه در واشنگتن (۲۲ سپتامبر) منتشر گردیده است ۶۸/۶ در صد سؤال کنندگان در سرزمین های اشغالی نسبت به موافقت نامه نظر مساعد و ۲۷/۸ در صد نظر مخالف دارند و بیش از ۶۴/۴ در صد نسبت به سازمان آزادی بخش فلسطین ابراز اعتماد نموده اند. «نقل از خبرگزاری رویتر»

عربی برای حل و فصل رقابت و کشمکش های داخلی آنها و گرفتن امتیاز از یکدیگر چرا سوریه تمام مخالفان عرفات را زیر چتر خود گرفته است: ابو موسی، احمد جبرئیل، نایف حواتمه و ژرژ حبیش، ابلهانه است اگر تصور شود که حافظ اسد بیش از یاسر عرفات حامی ملت فلسطین است. هنوز کشتار اسد در شهر حلب از مسلمانان و بعد از شرفیه از فلسطینی ها از یاد نرفته است. اگر صلحی پایدار در خاورمیانه مستقر شود این منطقه اهمیت خود را بعنوان بازار و نمایشگاه اسلحه از دست میدهد. باید مراقب بود که سوداگران اسلحه کانون تازه ای برای فروش کلای زهرآلود خود در منطقه بوجود نیاورند. آنها احتمال دارد اختلاف بین اعراب و ایران را دامن زنند و اشتباه بزرگ تاریخی ایران اینست که بجای حمایت از صلح اعراب و اسرائیل پرچمدار مخالفان صلح گردیده و بدون تردید در این راه منزوی خواهد شد. متأسفانه سیاست خارجی و دیپلماسی ایران پایه های استوار و سالمی ندارد. دیپلماسی ایران مرتب دچار نوسانات حیرت انگیزی میگردد و اصولی که باید در دنیای طرفداری کنونی جای مناسبی برای ایران بیابد هنوز شناخته نشده است.

پایان

کمک مالی رسیده

ع - از هامبورگ ۴۰۰ مارک